

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228244**

UNIVERSAL  
LIBRARY







ازادتهشاراتجامعاليسايسيه‌هاى  
دانشسراى عالى

بيش از نو جهان بوده است آن كن كه يس از تو  
كوبند نكو وده ره و رسم الانرا

بخش دويم

# دوره تاريخ عمومى وايران

براى دانشپايه دويم دبirstانها

مطابق آخرين برنامه وزارت معارف

نگارش :

جواد مجدزاده صهبا

لسانيسيه دانشسراى عالى و بازرس فنى باستان شناسى

داراى مدال درجه اول علمى

حق چاپ محفوظ

چاپ يكم

پانچازدكته بنجانه مركزى

# وصل اول

## تاریخ رم

**اوضاع عمومی و جغرافیائی** - شبه جزیره ایتالیا در جنوب قطعه اروپا، میان قسمت شرقی و غربی مدیترانه، قرار گرفته و بسبب اتصال با اروپای جنوبی و مرکزی و مجاورت با افریقای شمالی، از قدیم الایام اهمیت سیاسی و نظامی زیادی داشته و اکنون نیز در ردیف کشورهای نیرومند بحری محسوب میشود. (پنج کشوری که امروزه از حیث نیروی عظیم دریائی در درجه اول قرار دارند عبارتند از: انگلیس - آنازونی - ژاپون - فرانسه و ایتالیا)

قسمت شمالی ایتالیا که میان رشته‌های متعدد جبال آلپ واقع شده جلگه حاصلخیزیست که از شعب رود خانه پو Po مشروب میشود و تا کستانها و چراگاههای فراوان دارد. پس از آن سلسله‌های موازی جبال آپنین Apennin از شمال بجنوب کشیده شده و نواحی کوهستانی مجزائی را تشکیل داده است.

مابین دامنه‌های شرقی و غربی جبال آپنین و سواحل دریای آدریاتیک (در مشرق) و دریای تیرنین Tyrrhénienne (در مغرب) دشتهای متعددی موجود است، که مهمترین آنها در مشرق، صحرای آپولی Apulie و در مغرب صحرای اترووری Etrurie لاسیوم Latium و کامپانی Campanie میباشد صحرای مذکوره بواسطه رسوب رودخانه‌ها و موادی که از کوههای آتشفشان خارج شده، بی اندازه حاصلخیز و برای تربیت اغنام و احشام فوق العاده مناسب و مساعد هستند

محصول عمد ایتالیا، گندم، حبوبات، زیتون و انگور است غیر از شبه جزیره، مزبور جزایر چندی اطراف ایتالیا واقع شده، که مهمترین آنها سیسیل، الب، کرس، ساردنی و مجمع الجزایر گات و لیپاری است. قله آتشفشان Etna با ارتفاع سه هزار متر در جزیره سیسیل واقع شده و غالباً شعله و دود از دهانه آن خارج میشود.

**سکنه** - کاوشهای علمی جدیدی که در سرزمین ایتالیا بعمل آمده، ثابت نموده است، که از عهد حجر نیز مردمانی در این شبه جزیره سکونت داشته اند. بعدها طوایفی از نژاد هندو اروپائی بنام ایتالیوتها *Italiotes* که ظاهراً با یونانیان از یک اصل بوده اند، از نواحی شمالی سرازیر شده، در اراضی ایتالیای جنوبی مسکن گزیده، استعمال مفرغ و آهن را بومیان قدیم آن آموختند، (تاریخ این مهاجرتها را میان ۲۰۰۰ و ۱۰۰۰ قبل از میلاد دانسته اند)

در حدود سال ۹۵۰ قبل از میلاد، طوایف دیگری بنام اتروسکها *Etrusques*، که منشاء اصلی آنها هنوز معلوم نشده، و با کثر احتمال از آسیای صغیر آمده بودند، بتدریج سرتاسر ایتالیا را تسخیر نموده، بساختن شهرها و کاشتن اراضی و استعمال فلزات مختلفه پرداختند و از اوایل قرن پنجم فرمانروای مطلق ایتالیا شدند.

در زمان تسلط اتروسکها روابط تجارت و داد و ستد میان یونان و ایتالیا برقرار بود، لیکن استیلای آنان چندان دوامی نیافت و متدرجاً قسمتهای مختلفه ایتالیا سراز اطاعت اتروسکها پیچیده دعوی استقلال کردند، تا بالاخره در حدود سال چهارصد قبل از میلاد، تمام آنها را بناحیه اتروری راندند و یکصد سال بعد خراجگزار رومیان گشتند.

تمدن اتروسکها، در سکنه ایتالیا تأثیر زیادی بخشیده و فی الحقیقه اساس تمدن رومی را تشکیل داده است.

از اوایل قرن هشتم قبل از میلاد، جمعیت بسیاری از مردم یونان، بتدریج وارد ایتالیای جنوبی شده، علوم و تمدن یونانی را در این ناحیه منتشر ساختند و پس از چندی ایتالیای جنوبی را یونان کبیر نامیدند. نفوذ تمدن یونان بیش از تمدن اتروسکها، با ایتالیا خدمت کرد و بنیان تمدن رومی را استوارتر ساخت.

در نتیجه اختلاط ایتالیتهای و بومیان قدیم شبه جزیره ایتالیا نژاد جدیدی بوجود آمد، که بنام لاتن معروف گردیده و چون مسکن ایشان یعنی ناحیه لاسیوم (اطراف شهر رم) میان اراضی مسکونی یونانیان و اتروسکها واقع شده بود بزودی تمدن این هر دو قوم را فرا گرفتند و با ایجاد تشکیلات منظمی متدرجاً بر تمام شبه جزیره ایتالیا استیلا یافته، امپراطوری عظیم روم را تشکیل دادند.

**افسانه‌ها** - چنانکه آغاز تاریخ هر یک از ملل قدیمه آمیخته با

افسانه است، تاریخ قدیم روم نیز با افسانه شروع میشود.

مورخین باستانی رم نوشته‌اند، که ابتدا پادشاهانی از میان خدایان، بر سر زمین ایشان فرمانروائی داشته و بعد از آن یکی از خدایان ماجراجوی یونان، که از المپ اخراج شده بود، برم آمده، پیشه زراعت را بر و میان آموخت مورخین مزبور از حکومت پهلوانان نیز بسیار سخن رانده و تاریخ بنای شهر رم را بشرح ذیل بیان کرده اند:

دو برادر یکی بنام رموس Rémus و دیگری رمولوس Romulus که فرزندان مریخ بودند، چون مادرشان بفرمان عم خود کشته شد، کودکان ویرا نیز با مر پادشاه مزبور در رودخانه تیبر Tibre انداختند و راهواج

آب‌گهواره‌ایشانرا بکناری افکند. ماده‌گرگی که برای آشامیدن آب بساحل رودخانه آمده بود، آنرا شیر داد، سپس شبان گوسپندان شاهی اطفال را بخانه برده بزوجه خود سپرد. همینکه دو برادر بسن بلوغ رسیده و از گذشته خود آگاه شدند. پادشاه مذکور را کشته، برادر ویرا که جد مادری ایشان بود بسطعانت رسانیدند. و بیاداش این خدمت تپه‌های هفتگانه کنار رودخانه تپیر را تصرف نموده، طرح بنای شهری را در آنجا ریختند.

در آغاز کار بر سر اسم گذاری شهر میانشان خلاف افتاد، رموس

کشته شد و شهر جدید بنام رمولوس موسوم بر م گردید.

(شهر رم پایتخت کنونی کشور ایتالیا، در بیست کیلومتری ساحل دریا، میان تپه‌های هفتگانه‌ای که کنار رودخانه تپیر قرار گرفته‌اند، بنا شده و بوسیله کشتیرانی روی رودخانه مزبور با دریا ارتباط دارد، تاریخ بنای آنرا به ۷۵۳ قبل از میلاد نسبت می‌دهند.)

رمولوس چندی پادشاه بود و بعد از او سه نفر دیگر بسطعنت رسیدند داستان سرایان روم، نام سه پادشاه از طایفه اتروسک را هم ذکر کرده و بهر يك از ایشان کارهایی را نسبت داده‌اند.

**اوضاع اجتماعی** — در زمان سلاطین مذکوره ملت روم از دو طبقه تشکیل مییافت: پاتریسین‌ها (خواص یا رؤسای خاندانها) پلبین‌ها (عوام و برزگران)

افراد طبقه اخیر، ابتدا از کلیه حقوق مدنی و سیاسی محروم بودند؛ لیکن بتدریج بخدمت سربازی پذیرفته شده، حق رأی در مجامع ملی پیدا کردند.

پادشاهان روم، خود را برگریده ملت و مبعوث از جانب خداوندان میدانستند، و پس از مرگ هر پادشاه، برای انتخاب شاه جدید، رأی ملت

مدخلیت تام داشت .

پادشاه که فرمانده کل نیروی ارتشی و قاضی القضاة کشور و پیشوای ملت محسوب میشد ، معاونین خود را از میان طبقه خواس انتخاب میکرد برای کارهای مهم مانند انتخاب پادشاه جدید ، دادن اعلان جنگ عقد معاهدات صلح و سایر امور عمومی ، نمایندگان ملت مجمعی تشکیل داده رأی خود را اعلام مینمودند ، ولی رأی ایشان هنگامی بصورت قانون در میآمد ، که مجلس سنا نیز آنرا تصویب کند . مجلس سنا از سیصد نفر رؤسای سالخورده قبایل که از طرف پادشاه انتخاب میشدند . تشکیل یافته و گاهی در برابر تصمیمات خود سرانه سلاطین مقاومت مینمود ، چنانکه در سال ۵۰۹ قبل از میلاد تارکن را از مقام سلطنت خلع کرد .

**مذهب** - رومیها بخدایان بسیاری معتقد بوده ، و هر يك از جزئیات امور زندگی را ، محکوم اراده خدای مخصوصی مینداشتند . رویهمرفته عده خدایان ایشان به سی هزار میرسید و برای حفظ خود و اموال و محصولات خویش ، از آتش خشم و کینه خدایان ، قربانیهای زیادی با مراسم مخصوص معمول میداشتند . پدران خانواده ها بر افراد خاندان خویش ریاست مذهبی داشتند و برای کمک باجرای مراسم قربانی و غیره چند نفر از نزدیکان خود را انتخاب مینمودند .  
غیر از ایشان کیشیانی جهة انجام عبادات و قربانی برای خدایان بزرگ ، تعیین میشدند .

پادشاه نیز شورائی از کیشیان تشکیل داده ، آموختن ادعیه ، تعیین ساعات خوب و بد و سایر امور مذهبی را بعهده ایشان وامیگذاشت .  
رویهمرفته دیانت رومیان نسبت بیونانیان خیلی سطحی و خشک بود ، ولی

بعدها در اثر مر او ده با سایر ملل، پرستش خدایان یونانی و شرقی هم در رم معمول گشت و سر انجام چنانکه خواهیم دید، دیانت مسیح در رم شایع شد و پرستش خدایان مختلفه از میان رفت.

**دوره جمهوری** - بشرحیکه قبلا اشاره کردیم، در سال ۵۰۹

قبل از میلاد، نمایندگان مجلس سنا، تارکن Tarquin متکبر را از رم اخراج نموده و بجای وی دو نفر کنسول انتخاب کردند، که مدت یکسال زمام امور جمهور را در دست گیرند.

کنسولها مجبور بودند، برای اجرای هرکار با مشورت و رضایت یکدیگر اقدام کنند، تنها در مواقع مهم که خطری متوجه امنیت کشور میشد، کنسولهای مزبور یک نفر را بنام دیکتاتور انتخاب نموده، اختیارات کامل بوی اعطا میکردند و دیکتاتور ها ناگزیر میبایست پس از شش ماه از شغل خود مستعفی شوند.

بطور کلی - کنسولها و دیکتاتورها از میان طبقه خواص منتخب میشدند و همین امر موجب کشمکشهای شدید و متمادی بین خواص و عام گردیده مدت دو قرن دوام یافت و در این مدت چون رومیان تازه قدمبیدان جهانگیری نهاده و ناچار بودند، که برای تهیه نیروی ارتشی، از افراد عوام استفاده کنند خواه ناخواه بقبول تقاضای آنان رضاداده، سرانجام نمایندگان عوام راهم در مجلس پذیرفتند.

**وضع قوانین** - همینکه نمایندگان عوام، اختیاراتی یافته و مقامی

در مجلس نمایندگان احراز کردند، بخیال وضع قوانینی افتادند، تا بدان وسیله روابط میان خواص و عام را تحت قاعده منظمی در آورند.

نمایندگان سنا پس از دهسال مخالفت، عاقبت راضی شدند که سه نفر از

محققین را بنواحی یونانی نشین ایتالیای جنوبی، اعزام داشته، قوانین مدنی و اجتماعی آنان را تحت مطالعه قرار دهند.

بعد از بازگشت این هیئت، ده نفر از خواص بانشاء قوانین پرداخته و رومیان قوانین مذکوره را بر دوازده لوحه مفرغی نقر کرده محفوظ و مجری داشتند یکی از مواد قانون این بود:

«هرگاه بدهکاری نتواند بدهی خود را در موعده معین بپردازد طلبکار حق دارد او را بقتل رساند و یادر ممالک دیگر بفروشد هرگاه تعداد طلبکاران بیش از یک نفر باشد پس از شصت روز میتواند بدن بدهکار را قطعه قطعه و تقسیم کنند!»

با آنکه تمام افراد در برابر قانون یکسان بودند باز چون تصدی مشاغل کشوری و قضائی مخصوص خواص بود، کشمکش طبقاتی مدتها بطول انجامید، تا در ۳۶۶ مجلس سنا حاضر شد، که یکی از دو کنسول را هم از میان عوام انتخاب کنند و سرانجام پس از مشاجرات زیاد و شورشهای پی در پی در سال ۳۰۰ قبل از میلاد مساوات کامل برقرار گشت و بجدال طبقاتی خاتمه داد.

**صفات رومیان** - رومیان رو بهزرفته، دردمی ساده، زحمت کش، صرفه جو، نظم دوست و مطیع قانون بودند زندگانی ایشان ساده و یکنواخت و اغلب اوقات خود را صرف زراعت و آبادانی املاک مینمودند.

تا سال ۴۵۰ قبل از میلاد تمام معاملات آنان بدون پول و فقط بامبادله اجناس صورت میگرفت، از آن پس مسکوکات مفرغ رواج یافت و سیصدسال بعد ضرب سکه نقره اقدام کردند مردم روم در هر سن و هر مقام و مرتبه‌ای که بودند، احکام پدران خویش را کور کورانه اطاعت میکردند و در دفاع میهن از هیچگونه فداکاری دریغ نمینمودند.

**ارتش روم** - در ابتدا کشور روم ارتش دائمی نداشت و هر وقت جنگی اتفاق

میافتاد، تمام کسانی که دارای خانه و زمین بودند، بخدمت سربازی احضار میشدند و اسلحه و مخارج سربازان بعهده خود ایشان بود و پس از خاتمه جنگ هر کسی سر خویش گرفته بکار پیش مشغول میگشت. بعد ها چون سفرهای جنگی طولانی پیش آمد، ناچار شدند که برای نفرات آذوقه و لوازم تهیه کنند.

معافی از خدمت سربازی خفت و اهانتی بزرگ بشمار میرفت و هنگام ضرورت کلیه مردان از ۱۷ تا شصت سالگی تجهیز میشدند.

فرماندهی کل ارتش بایکی از کنسولهای دیکتاتورها بود و باقی افسران را مجلس سنا یا ملت انتخاب میکرد، لشکرها یالژیونها ابتدا فقط از رومیان تشکیل میافت، لیکن پس از غلبه بر سایر ملل هنگامی خارجی هم ترتیب دادند، که فرماندهی ایشان با افسران رومی بود.

طرز حرکت و توقف دسته‌های سپاه بسیار منظم و شیوه کارزار از روی نقشه‌های صحیح و مرتب انجام میگرفت.

سربازان رومی بواسطه ورزش دائمی در هنگام صلح، بسیار ورزیده و نیرومند بودند، انضباط شدیدی در ارتش روم حکمفرما و همانگونه که خطا کاران را بسختی مجازات میکردند، فدا کاران را نیز بخوبی پاداش میدادند، قسمتی از غنائم جنگی، میان سربازان تقسیم شده و بقیه بنفع خزانه دولت بفروش میرسید.

( بقول یکی از مورخین، رومیان ممالک عالم را برای آوردن مال تسخیر میکردند، نه برای کسب شهرت و افتخار! ... )



## فصل دوم

### فتوحات رومیان

**تسخیر ایتالیا** - پس از برقراری مساوات ، در میان طبقات مختلفه و استقرار انتظامات داخلی ، رومیان ب فکر توسعه سرزمین خویش افتاده نخست بجنگ با قبایل اطراف پرداختند و بتدریج سایر ساکنین شبه جزیره ایتالیا مانند لاتنها ، اتروسکها ، اِک ها Eques و غیره را مطیع ساخته ، در سال ۴۰۶ قبل از میلاد شهر معظم وئی Vées ( در ساحل راست تیر در ۲۰ کیلومتری رم ) مرکز مهم اتروسکها را پس از یازده ماه محاصره تسخیر کردند .

از این تاریخ سربازان رومی دارای حقوق و جیره منظم شده و نیروی ارتشی آن کشور فزونی یافت .

در سال ۳۷۸ اقوام گل بروم هجوم آورده ، قسمتی از بلاد آنرا بیادقتل و غارت داده شهر رم را نیز متصرف شدند ، لیکن بالاخره بادریافت مبلغی بعنوان غرامت جنگ ، رم را تخلیه نموده ، بمیهن خویش باز گشتند در اینوقت که کشور روم بواسطه شکستهای متوالی از گلها ، دچار ضعف شدیدی شده بود ، یکی از سرداران رشید رومی بنام کامی Camille بترمیم خرابیهای کشوری و تجدید نیروی لشگری پرداخته در اندک زمانی میهن خویش را دوباره نیرومند ساخت .

ارتش جدید روم پس از هفتاد سال جنگ و جدال بر سر زمین لاسیوم دست یافته ، طوایف کوهستانی سامنیت Samnites را با وجود

مقاومت‌های سخت، مطیع و منقاد نمود (۲۹۰ ق. م.).

سپس بلادیونانی نشین ایتالیای جنوبی را تصرف کرده، در ۲۷۰ قبل از میلاد تقریباً تمام شبه جزیره ایتالیا را مسخر ساخت. رومیان همینکه بر سرتاسر ایتالیا دست یافتند، برای اداره ممالک مفتوحه، تشکیلات منظمی برقرار نموده، بایجاد راه‌های وسیع پرداختند تا هنگام ضرورت بتوانند نیروی ارتشی خود را بجائی که لازم بود برسانند. قسمتی از اراضی مفتوحه را نیز بسپاهیان رومی وا گذاشتند، که موقع صلح همانجا زراعت نموده و هنگام جنگ بدفع شورشیان اقدام کنند.

### جنگ‌های پونیک

چنانکه در بخش نخستین این کتاب ضمن تاریخ فینیقیه بیان کردیم سوداگران سامی نژاد فینیقی بتدریج بر سواحل غربی و جنوبی مدیترانه دست یافته، برای بسط تجارت و فروش کالای خود، در اغلب نقاط کوچ نشینهای تأسیس کردند که از آن میان شهر کارتاژ در شمال فریقا بواسطه موقع مناسبی که داشت، بیش از همه قدرت و اهمیت پیدا کرده، بر قسمت عمده مدیترانه فرمانروائی یافت.

زمام حکومت کارتاژ بدست چند تن از بازرگانان متمول بود ایشان هر سال دونفر را بنام سوفت Suffète انتخاب کرده بداره امور جمهور و امیداشتند وضع قوانین را بعهده مجلس صد نفری میگذاشتند. رویهمرفته کارتاژها از حیث تمول و نیروی دریائی قوی بر رومیان برتری داشتند، لیکن حس میهن پرستی و نظم و انضباط رومیان را بکلی فاقد بودند، ارتش کارتاژ نیز از مزدوران بیگانه تشکیل یافته و فرماندهی آن با افسران

کارتاژی بود.

از قدیم الایام مکرر میان روم و کارتاز مصادماتی بیش آمده و بعقد معاهداتی منتهی شده بود، که مفاد آنها خودداری از مهاجمه بیکدیگر بود. اما همینکه رومیها بر سر تا سر شبه جزیره ایتالیا مسلط شدند، بخیال تسخیر جزیره حاصلخیز سیسیل افتاده، ناچار بجنگ با کارتاز پرداختند. این جنگها که بیش از یکقرن (از ۲۶۴ تا ۱۴۶) دوام یافت، بمناسبت نامیکه رومیها بکار تاژیها میدادند بجنگهای پونیک Punique معروف و بسه دوره تقسیم میشود:

دوره اول (از ۲۶۴ تا ۲۰۱) که رومیها سیسیل را متصرف شدند.  
دوره دوم (از ۲۰۱ تا ۱۴۶) که ابتدا کارتازها غالب و در آخر مغلوب گشتند.

دوره سوم (از ۱۴۹ تا ۱۴۶) که بانقراض کارتاز منتهی گردید.  
**جنگ اول پونیک** - بهانه این جنگ نخست اختلافی بود که میان حکومت سیرا کوس و روم پیش آمده و بالاخره منتهی بجنگ روم و کارتاز گردید.

رومیها که از بحر پیمائی بکلی بی اطلاع بودند، چون نتوانستند در دریا بردشمن ظفر یابند، ناچار جنگ را بخشکی انتقال داده، سپاهسانی بفرماندهی رگولوس Rigulus کنسول روم بافریقا فرستادند، و از طرف دیگر باپشنگار بی نظیری بساختن ناوهای جنگی پرداخته بوسیله اختراع قلاب مخصوصی کشتیهای کارتازی را متوقف ساخته، و در دریا نیز برتری یافتند.

رگولوس اگرچه ابتدا بافتح و پیروزی پیش میرفت، لیکن سرانجام مغلوب و اسیر شده بدست کارتازها بقتل رسید.

بحریه کارتاژ نیز دو باره در دریا تفوق جست، اما عاقبت پافشاری و مقاومت رومیان موجب غلبه ایشان گشت و کارتاژ که از طول مدت جنگ خسته و ناتوان شده بود، بقبول شرایط رومیان رضا داده، جزیره سیسیل را بامبلغی بعنوان غرامت جنگ بدوات مزبور تسلیم کرد. (۲۴۱ ق. م.)

**جنگ دوم پونیکی** - متارکه میان روم و کارتاژ سیزده سال

دوام یافت، و در این مدت طرفین بتوسعه متصرفات و تقویت نیروی خویش پرداخته، رومیان جزایر کرس و ساردنی و برخی نقاط دیگر را تسخیر نموده از شمال تاجبال آلپ پیش راندند، کارتاژیها نیز بفرماندهی هامیلکار بارکا Hamilcar Barca سربازان شورشی را مغلوب ساخته قسمت عمده شبه جزیره اسپانی را متصرف گشتند و چون سردار مزبور در ۲۲۹ وفات یافت دامادش موسوم به هاسدروبال Hasdrubal بجای وی نشست.

**هانیبال** - هاسدروبال نیز در ۲۲۱ کشته شد و پس از او هانیبال پسر هامیلکار بارکا فاتح اسپانیا بفرماندهی ارتش کارتاژ منصوب گشت.

هانیبال برای کشیدن انتقام از رومیان، تصمیم گرفت که بشبه جزیره ایتالیا حمله برده، سرتاسر آنرا تسخیر و کارروم رایکسره کند.

باین خیال ارتش نیرومندی تشکیل داده با هشتاد هزار پیاده و ۱۲ هزار سواره وسی و هفت پیل جنگی، از اضی جنوبی فرانسه کنونی را پیمرده از طریق جبال آلپ، بشمال ایتالیا وارد شد.

طوایف گل نیز بکمک وی شتافتند، سیپون Scipion کنسول روم، در کنار رود پو از هانیبال شکست یافته بسپاه دیگر روم ملحق شد و بار دیگر از هانیبال شکست خورد.

هانیبال پیشروی خود ادامه داده، از جبال آپنین عبور نمود و برای

سومین بارنیروی عظیم رومی را که بفرماندهی فلامینوس *Flaminius* کنسول روم بجلوگیری وی آمده بودند، درهم شکسته پانزده هزار نفر از ایشان را بخاک هلاک انداخت.

مجلس سنا که موقع را باریک و خطرناک دید ابتدا فابیوس نامی را بکنسولی انتخاب کرد فابیوس بتجهیز سپاه جدیدی مشغول گشت و میخواست باشیوه جنگ و گریز هانیبال را خسته و فرسوده کند، لیکن مجلس سنا نقشه وی را نپسندیده، دوفنر دیگر را بمقام کنسولی برگزید.

کنسولهای جدید بانجاهزار سپاهی، بجلوگیری هانیبال شتافته، در صحرای کان، از توابع آپولی، باوی مضاف دادند.

در آغاز کارزار پیروزی بارومیان بود، لیکن سر انجام کارتاژیها ظفر یافته، یکی از کنسولها رانا بیست و پنج هزار سپاهی مقتول و ده هزار نفر را اسیر کردند.

دراثر انتشار خبر این شکست، بسیاری از متحدین بطرف هانیبال رفتند و روم در مخاطره ای عظیم افتاد.

تنهالاتنها و طوایف مرکزی، نسبت بان کشور وفادار مانده، با سماجت وفداکاری بسیار در برابر هانیبال پافشاری کردند.

فابیوس نقشه سابق خود را عملی نموده، ازدنبال هانیبال روان شد و با حملات پی در پی تلفات زیادی بر ارتش کارتاژ وارد آورد.

در نقاط دیگر نیز رومیان بتعرض پرداخته، یکی از کنسولها موسوم بمارسلوس بمحاصره سیرا کوس شتافت و با وجود مقاومت شدید اهالی و اختراعات شگفت انگیز دانشمند معروف ارشیمدش، عاقبت آن شهر را تسخیر نمود. در آسیانیا سربازان رومی زدو خورد هائی کرده، گاه غالب و گاهی مغلوب میشدند.

هانیبال برادر خود، هاسدروبال را از اسپانیا احضار کرد و او که از طرف شمال روم را مورد حمله قرار داده بود، در نتیجه فدا کاری دو نفر کنسول رشیدرومی، مغلوب و مقتول گشت، سرش را بلبشگر گاه هانیبال انداختند از آن پس هانیبال قریب دو سال. مایوسانه بارو میان جنگید، در این هنگام سپیون که بواسطه زحمات و فتوحات خود بمقام کنسولی رسیده بود باموافقت سنا، لشکر بافریقا کشیده کارتازرا محاصره کرد، کارتازیها نزدیک بود از در آشتی در آیند، لیکن هانیبال که میهن خویش را در خطر دید، ایتالیا را رها کرده، بافریقا شتافت و با کمال نو میدی در محل زاما (واقع در تونس) بارتش روم مصاف داد.

در این نبرد هانیبال که بواسطه هفده سال جنگهای متوالی سربازان خوب خود را از دست داده بود، بکلی مغلوب و منهزم گشت و کارتازیها ناگزیر بقبول شرایط جدید روم رضادادند. (۲۰۱ ق. م.)

بالتیجه علاوه بر پرداخت غرامت هنگفت جنگ، تمام مستملکات کارتاز مانند ساردنی، سیسیل و اسپانیا بتصرف روم درآمد و در مقابل اقتدار سیاسی و نظامی روم در اطراف مدیترانه توسعه یافته، مقدمات لشکر کشیهای جدید و تغییرات بزرگ اخلاقی و اجتماعی در آن کشور فراهم گشت.

### محاربات شرقی

**تسخیر مقدونیه** - پس از شکست هانی بال مجلس سنای روم تنبیه فیلیپ پنجم پادشاه مقدونیه را، بجرم مساعدتی که بکار تاژ کرده بود لازم شمرد و در نتیجه دو سال زدو خورد تمام متصرفات مقدونیه را از آن کشور منتزع نموده فیلیپ را با مضای عهدنامه اهانت آمیزی واداشت. (۱۹۷ ق. م.) پنج سال بعد چون آنتیوخوس پادشاه سلوکی، برای تسخیر یونان

عزیمت آند یار کرده و از طرف دیگر هانیبال را بدربار خود راه داده بود کینه و خشم رومیان را برانگیخت و در نتیجه دو جنگ چنان از پای درآمد که تمام نیروی دریائی و متصرفات خود را در آسیای صغیر بروم وا گذاشت (۱۹۰ ق. م.)

فیلیپ پادشاه مقدونی قبل از آنکه بتواند شکست خود را جبران نماید وفات یافت و پسرش پرسه بجای وی نشست .

دومین جنگ میان مقدونیه و روم قریب چهار سال بطول انجامید و سربازان مقدونی شدیداً در برابر رومیان ایستادگی میکردند سرانجام در سال ۱۶۸ قبل از میلاد پیدامیل کنسول روم مقدونیان را مغلوب و منکوب ساخته، پرسه را گرفتار و باغنائم بسیار بروم آورد .

اگرچه در نتیجه این شکست مقدونیه منقرض گشت، لیکن تا بیست سال بعد هنوز میهن پرستان یونانی و مقدونی از پای نشسته هر روز بنوعی اسباب مزاحمت روم را فراهم میکردند - عاقبت در سال ۱۴۶ ارتش روم بر یاغیان دست یافته کشتاری سخت برآه انداخت و بیشتر بلاد را طعمه حریق ساخت و از آن پس مقدونیه و یونان جزئی از امپراطوری روم گردید .

در این هنگام سلاطین مصر و شام نیز خراجگزار و مطیع روم بودند و پادشاه پرگام که در موقع مرگ وارثی نداشت کشور خویش را بملت روم وا گذاشت (۱۲۹ ق. م.)

### محاربات غربی

رومیها پس از فراغت از کار مشرق بتعقیب فتوحات خود در مغرب مدیترانه پرداخته، نخست طوایف گل را که با کمال رشادت از مساکن خود دفاع میکردند، مطیع و منقاد ساخته، سرتاسر ایتالیا را شمالی را تسخیر

نمودند. (۱۸۰ ق. م. ۰)

**جنگ سوم پونیک** - بعد از تبعید هانیبال کارتاژیها خواه ناخواه خود را از متحدین صمیمی روم جلوه داده و برای آنکه بهانه جدیدی بدست رومیان نیفتد از هرگونه فعالیت سیاسی و نظامی اجتناب ورزیدند، با اینحال بسیاری از رجال متنفذ روم بتحریرکات و تبلیغات خویش ادامه داده، علناً انقراض وانهدام کارتاژ را درخواست میکردند.

بالاخره در سال ۱۵۱ رومیان برای انجام منظور فوق بهانه آوردند بدست آورده، نیروئی عظیم بافریقا فرستادند، کارتاژیها نخست سر تسلیم فرود آورده، اسلحه خود را بفرماندهان رومی وا گذاشتند، اما رومیها باین اندازه اکتفا نکرده، فرمان دادند که تمام اهالی شهر را تخلیه کنند، کارتاژیها چون از سوء قصد رومیان در باره خود آگاه شدند، تصمیم گرفتند، که تا آخرین نفس از خانه و اموال خویش دفاع کنند.

کارمیهن پرستی و فداکاری کارتاژیها، در اینواقعه بجائی رسید که حتی زنان ایشان گیسوان بلند خود را بریده، برای بافتن طناب کشتیها اختصاص دادند.

ارتش روم دو سال تمام شهر را محاصره کرد، کارتاژیها که از شدت گرسنگی بجان آمده بودند، برومیان حمله برده بادادن تلفات زیاد مجبور بعقب نشینی شدند.

عاقبت رومیان بشهر ریختند و شش شبانه روز بامدافعین رشید کارتاژ بجنگ تن بتن پرداخته، از اجساد کشتگان پشته ها ساختند.

هاسد روبال سردار کارتاژی چون از هرطرف محصور شد، با سی هزار نفر سرباز سر تسلیم پیش آورد، و در آنحال زوجه اش از فراز بام یکی از معابد شوهر خویش را مخاطب ساخته گفت:

« ای پست ترین مردم روزگار، برو و مزد بی ناموسی خود را از رومیان دریافت کن. .! »

سیس با هزار تن از میهن پرستان معبد مزبور را آتش زده خود را در میان آتش انداختند. .!

رومیان شهر آباد و پیر ثروت کارتاژ را چنان ویران کردند، که دیگر قابل سکونت و تجدید عمارت نباشد، از این تاریخ دولت کارتاژ منقرض گردید و متصرفات آن جزء امپراطوری روم گشت ( ۱۴۶ ق. م. )

**تسخیر اسپانیا** - چنانکه قبلا اشاره کردیم، رومیها برای تضعیف کارتاژ سپاهیانی با اسپانیا فرستاده، برخی از نواحی آنرا تسخیر کردند. لیکن مردم اسپانیا بنای سرکشی و طغیان نهاده، بقیادت شبانی موسوم به ویریات Viriathe خسارات و تلفات بسیار بر سپاه روم وارد آوردند، رومیان بقدری از قساوت اسپانیائیها بیمناک شده بودند؛ که دیگر سربازان داوطلب رومی جرأت رفتن با اسپانیا نداشتند.

سر انجام سیپیون امیلن فاتح کارتاژ، مأمور تسخیر اسپانیا شد و در سال ۱۳۳ بر بومیان غلبه یافته، آخرین مراکز مقاومت ایشان را مفتوح و منهدم ساخت و باین ترتیب غیر از نواحی کوهستانی شمال غربی بقیه شبه جزیره اسپانیا بتصرف روم در آمد.

**تسخیر گل** - بعد از تصرف اسپانیا، رومیها برای استقرار ارتباط میان ایتالیا و مستملکه جدید خود، بخیال تسخیر فرانسه جنوبی افتادند و در مدت هفت سال ( از ۱۲۵ تا ۱۱۸ ) چندین بار با طوایف مختلفه گل جنگیده، سلطه و اقتدار خویشرا در آنجا برقرار کردند و باین طریق بر سرتاسر سواحل مدیترانه استیلا یافتند.

**تغییر اوضاع اجتماعی** - بعد از تصرف ممالک اطراف مدیترانه

مجلس سنا برای اداره هر يك از مستملكات، موافق رسوم و عادات اهالی قوانین و نظاماتی وضع کرد، لیکن بدبختانه اکثر حکام رومی که بنقاط دور دست میرفتند، بقوانین مزبوره اعتنائی نکرده برای آنکه هم خود ثروتی گرد آورند و هم سربازان زیر دست را راضی نگاه دارند، بدون اجازه سنا، مالیاتهای سنگینی، بر عایا تحمیل و موجبات رنجش و شکایت مردم را فراهم میکردند زیرا منظور عمده رومیان از تسخیر بلاد، تهیه مال و منال بود نه کسب شهرت و افتخار.

مخصوصاً پس از مشاهده دربارهای باشکوه و جلال سلاطین مشرق و یونان، جنگجویان رومی، اخلاق ساده و بی آرایش سابق را از دست داده بساختن ابنیه و عمارات عالی و تهیه اسباب و لوازم نفیس و گرانبها پرداختند غنائم فراوان از اطراف وارد روم شد و بواسطه وجود امنیت و ایجاد راههای بزرگ بازار تجارت و داد ستد رواج گرفت، چنانکه در اندک زمانی روم، ممولترین شهرهای دنیای قدیم گشت و در سال ۱۶۷ جمع غنائم بقدری زیاد بود که مجلس سنا مالیاتها را لغو کرد.

رومیان که ناگهانی دولتی بی خون دل بدست آورده بودند چون راه استفاده از ثروت را نمیدانستند، چنان غرق دریای عیش و نشاط و مست باده غرور و تنبلی شدند و بقدری در صرف مخارج بیهوده اسراف کردند، که بسیاری از عقلا و پیشوایان ایشان بخطرهای این اوضاع متوجه گشته، نطقها و خطابه‌هایی در اینخصوص ایراد نمودند.

در این ایام ملت روم فقط از دو طبقه تشکیل میشد متمولین و غلامان. زیرا در اثر جنگهای متوالی طبقه متوسط و خرده مالک از میان رفته بودند و ملاکین بزرگ بفکر استفاده از اسرای جنگی افتاده، مغلوبین را مانند بردگان میفروختند، خرید و فروش مغلوبین بحدی معمول شد که

پس از چندی تعداد غلامان بر مالکین و کار فرمایان فزونی یافت .  
رعایای فقیر و تنگدست ، که تفریحات عجیب و بزمگاههای خیره  
کننده اعیان فاسد الاخلاق را ، با دیده حسرت مینگریستند بتدریج کینه  
ایشان را در دل گرفتند .

سختگیریها و فشار و شکنجه مالکین نیز آتش این بغض و عداوت را  
دامن میزد و بالتیجه موجب شورشها و انقلاباتی گردید که یکقرن تمام طول  
کشیده حکومت جمهوری را با امپراطوری مبدل ساخت .

اگر چه فتوحات رومیان بشرحی که دیدیم باعث تنزل روحی و  
انحطاط اخلاقی ایشان گشت ، لیکن از طرف دیگر بواسطه خلطه و آمیزش  
با تمدن مشرق و یونان در بعضی قسمتها بترقیاتی نائل آمدند ، جمع کثیری  
از فلاسفه دانشمند و استادان هنرمند یونانی برم آمده صنایع و ادبیات یونان  
را در سرتاسر آنکشور منتشر ساختند .

رومیان غالب که ابتدا یونانیان مغلوب را بدیده تحقیر و بی اعتنائی  
مینگریستند ، کم کم بعلوم و معارف یونانی آشنا شده اغنیا تعلیم و تربیت  
اطفال خویش را بایشان وا گذاشتند . بالاخره از آمیزش روح یونانی و رومی  
تمدنی جدید بوجود آمد و برای اولین بار نویسندگان و شعرائی بزبان لاتین  
پیداشده ، اساس علوم و ادبیات لاتین را بنا نهادند .



# فصل سوم

## یکقرن انقلاب

**تقسیم اراضی** - چنانکه دیدیم، در طی جنگ‌های متوالی بیشتر کشاورزان و مالکین جزء رومی بقتل رسیده، املاک و اموال آنان بتصرف مالکین عمده در آمد، مالکین مزبور اسرائی را که از ملل مغلوبه بروم آورده بودند، با فشار شکنجه و عذاب بکار زراعت و صناعت وا داشتند و این طبقه ستم‌دیده از شدت رنج و مشقت، مکرر براغنیاء شوریده، تلفات و خسارات بسیار وارد آوردند.

در نتیجه این اوضاع برخی از رجال پاک‌طینت روم، بخیال اصلاح حال فقرا افتاده بطرفداری آنان برخاستند.

از آنجمله دو برادر بودند از خانواده گرا کوس Gracchus یکی بنام تیریر یوس Tiberius و دیگری بنام کایوس Caius نخست برادر بزرگتر چون در سال ۱۳۳ بمقام کنسولی رسید، قانونی وضع کرد، که بموجب آن میبایست قسمتی از اراضی میان رعایا تقسیم شود، اغنیا باتمام قوا، بمخالفت باوی برخاسته، یکسال بعد در مجمع عمومی تیریر یوس را کشتند.

پس از تیریر یوس، برادر کپترش بجای وی انتخاب شد، و گذشته از تعقیب و اجرای نقشه‌های برادر، قوانین جدیدی مبنی بر مساوات عمومی و اعطای حقوق جدید برعایا و تقسیم غله و غیره وضع نموده، بتدریج از قدرت و اختیار اشراف و اغنیا کاست، سرانجام او هم در اثر تحریکات دشمنان بسال ۱۲۱ بقتل رسید.

در اینوقت ارضاع داخلی روم بی اندازه آشفته و درهم بود، در خارج نیز ژوگورتا Jugurtha، پادشاه نمیدی (الجزایر کنونی) سر از اطاعت روم پیچیده، مکرر سپاهیان آنکشور را درهم شکست.

مجلس سنا برای اصلاح این احوال، جوانی موسوم بماریوس را بمقام کنسولی و فرماندهی ارتش افریقا برگزید و او ابتدا ژوگورتا را مغلوب ساخته بروم بازگشت پس بر مهاجرین ژرمنی که از شمال ایتالیا حمله آورده بودند، ظفر یافته، قسمتی از مساکن آنان را تسخیر نمود و برای ششمین بار بکنسولی انتخاب شد.

ماریوس با وجود کمال رشادت و شجاعت، در سیاست چندان مهارت نداشت، چنانکه پس از چندی بتحریک مجلس سنا، دوستان سابق خویش را که پیشوایان عوام بودند، بقتل رسانید و باین ترتیب محبوبیت خود را بر ایگان از دست داد.

بعدها او دروسوس Drusus نامی بکنسولی انتخاب شد و همینکه خواست شروع با اصلاحاتی نماید، بقتل رسید.

متحدین سابق روم خصوصاً ایتالیا، که در مقابل فداکاریهای خود برای بسط اقتدار روم، امیدوار بهای بسیار از اولیای آن کشور داشتند، چون از همه طرف مأیوس شدند، یکباره پرچم طغیان بر افراشته مدت دو سال با ارتش روم مقاومت کردند.

اگر چه سر انجام شورشیان مغلوب گشتند، لیکن رومیان برای جلوگیری از نظایر آن، همان امتیازات و حقوقی را که برای هم میهنان خویش قائل بودند، بسایر متحدین نیز اعطا کردند.

**سولا و ماریوس** - پس از اسکات شورشیان رم، میدان رقابت ماریوس و معاون سابق او موسوم به سولا Sulla گردید و چون بواسطه طغیان میتریدات

**Mithridate** (مهرداد) در سواحل آسیای صغیر و یونان مجلس سنا اعزام نیروئی را بمشرق لازم دید، کار این رقابت بالا گرفت و پس از کشمکش بسیار عاقبت سولا بفرماندهی سپاه مزبور منصوب گشت و ماریوس با فریقا رفت .  
سولا قریب چهار سال (از ۸۷ تا ۸۴) بدفع میتريدات و متحدین وی پرداخته، شهر آتن را که بحمايت او برخاسته بود قتل عام کرد و میتريدات بمصالحه راضی شد .

در این تاریخ برای نخستین بار روابط سیاسی میان روم و ایران برقرار گشت و مهر داد دوم پادشاه اشکانی برای تصفیه اختلافات، سفرائی نزد سولا فرستاد، سولا با فرستادگان مزبور قراردادى بسته بجانب ایتالیا اعزیمت کرد . در غیاب سولا، ماریوس از افریقا مراجعت نموده، اعضای سنا و مخالفین دیگر خود را بقتل رسانید و هنگامیکه میخواست برای فرماندهی سپاه، عازم آسیا شود وفات یافت (۸۶ ق . م .)

سولا چون برم آمد، دست بکشتار طرفداران ماریوس زد و بسیاری از رؤسای ملیون را مقتول ساخت، سپس برای تقویت سنا قوانینی وضع کرد و در سال ۷۹ بمیل خویش از کار کناره گرفته در محلی نزدیک ناپل گوشه نشینی اختیار نمود و یکسال بعد در ۶۰ سالگی بدرود حیات گفت .

**پمپئوس** — پس از مرگ سولا یکی از سرداران رومی بنام پمپئوس **Pompéus** که زیر دست سولا رشادتها بخرج داده و از جانب وی لقب کبیر یافته بود و هنگام مرگ سولا در اسپانیا میزیست، مردم را با اصلاحات زیاد و عده داده در سال ۷۰ بمقام کنسولی انتخاب شد .

در این اوقات چون دزدان دریائی تجارت روم را مختل کرده بودند پمپئوس با گرفتن اختیارات تامه از سنا، نیروی بحری را تکمیل کرده بر دزدان دریائی غلبه یافت و کار رفت و آمد و دادوستد را دوباره رونق بخشید

سپس یکی از سرداران رومی موسوم به لوکولوس Loculus را برای قلع و قمع متیریدات، که باتیگران پادشاه ارمنستان عقد اتحاد بسته بود، باسیای صغیر فرستاد.

سردار مزبور ابتدا بفتوحاتی نائل آمد، لیکن بواسطه مخالفت سپاهیان نتوانست دشمن را بکلّی مضمحل سازد؛ بدین سبب پمپئوس شخصاً عازم آسیا شد و متیریدات را مغلوب و منهزم ساخته پس از پنج سال محاربه حدود امپراطوری روم را بشطرفات رسانید و باین طریق دو کشور نیرومندی یعنی روم و ایران همسایه شدند (۶۲ ق. م.).

**اتحاد سه گانه** - در مدت غیبت پمپئوس، انقلابات خونینی سرتاسر روم را فرا گرفت، سیسرن خطیب معروف که توطئه مخالفین سنا را کشف کرده بود بمقام کنسولی انتخاب شد، لیکن در همین هنگام خطر دیگری متوجه اقتدار سنا و جمهوری گشت، باین معنی که مردی جاه طلب و سیاستمدار موسوم بژولیوس سزار Julius césare که از نواده های ماریوس بود در رم ظهور کرد سزار گذشته از تهور و رشادت، در سیاست و نویسندگی و فن خطابه نیز کمال مهارت را داشت.

پمپئوس چون بروم بازگشت، از سنا تقاضا نمود که مقداری اراضی بسربازان وی واگذارند و معاهداتی را که در آسیای صغیر بسته تصویب کنند چون سنا از قبول خواهشهای او خود داری کرد، سزار از اختلاف میان سنا و پمپئوس استفاده کرده، با پمپئوس متحد گردید، یکی از اغنیا بنام کراسوس Crasus هم در این اتحاد داخل شد.

سزار با مساعدت متحدین خود، در سال ۵۹ قبل از میلاد بکنسولی انتخاب گشته، پمپئوس را دو باره بمشرق فرستاد و خود متوجه تسخیر گیل گردیده از سال بعد شروع بعملیات ارتشی نمود و بقدری در اردو کشی

و رساندن آذوقه و مهمات لیاقت و مهارت بخرج داد، که در ظرف هشت سال طوایف مختلفه ژرمنی را مجبور بعقب نشینی نموده تا ساحل رود نایمز در جزیره بریتانیای پیش راند، در این مدت سزار راههای مهم نظامی ایجاد و پل بزرگی روی رود خانه رن بنا نهاد و از همین زمان زبان لاتینی در فرانسه و سایر نقاط اروپای غربی و مرکزی رواج گرفت.

سزار و کراسوس و پمپئوس بار دیگر در لوک Lucques ملاقات نموده، عهد دوستی و اتحاد را تجدید کردند و مخصوصاً قرار گذاشتند که تا پنج سال حکومت سوریه با کراسوس، حکومت اسپانیا با پمپئوس و حکومت گال با سزار باشد.

کراسوس که میخواست بوسیله همسری وزور آزمائی، با پادشاهان مقتدر اشکانی، شهرت و افتخاری کسب کند، با پادشاه ارمنستان طرح مودت ریخته، لشکر بساحل فرات کشید.

در این وقت سلطنت ایران با اُرد (اشک سیزدهم) بود و او سردار رشید خود سورنا را بجلوگیری کراسوس فرستاده خود متوجه ارمنستان گشت؛ سورنا بر کراسوس ظفر یافت و بشرحیکه در تاریخ ایران خواهیم دید، او و بسیاری از سپاهیان را بقتل رسانید (۵۳ . ق. م)

بعد از قتل کراسوس پمپئوس بروم آمده بتحریرک سنا و جمهوری خواهان، با سزار بنای مخالفت گذاشت و با اختیارات کامل بکنسولی انتخاب شد.

**غایبه سزار** - همینکه مخالفت پمپئوس با سزار آشکار شد، قبل از آنکه پمپئوس بتهیه سپاه پردازد، سزار پیشدستی کرده خود را بایتالیا رساند، پمپئوس و طرفدارانش با کشتیها بیونان گریختند و رم بدون خونریزی مسخر سزار گشت.

سزار نخست با سپانیا تاخته دوستان پمپئوس را پراکنده ساخت، سپس برای تعقیب پمپئوس بتسالی رفته، نیروی ویرا در هم شکست. پمپئوس عازم مصر شد و در آنجا بفرمان وزرای مصری بقتل رسید، سزار از دنبال وی بمصر رفت و ملکه کلوپاترا را که با برادر خود بر سر سلطنت نزاع داشت پیداشاهی نشانده، مدت هشت ماه در سر زمین فراغنه بعیش و نوش پرداخت.

در غیاب سزار بسیاری از دشمنانش در افریقا گرد آمده، با تهیه نیروی جدیدی خیال حمله بایتالیا داشتند، این بار هم سزار پیشدستی کرده، در تونس برایشان ظفر یافت (۴۶ ق. م) و با یکدنیا شکوه و جلال وارد رم گردید.

از آن بیعداگر چه سزار رسماً دعوی سلطنت نکرد، لیکن طرز رفتارش با نمایندگان سنا و جمهورینخواهان طوری بود که تصمیم وی را باختیار عنوان پادشاهی آشکار مینمود، در حقیقت اقتدار و استبداد سزار پس از یکقرن شورش و انقلاب لازم بود، دشمنان خود را غالباً می بخشود؛ لیکن ایشان آرام ننشسته برای کشتن وی متحد شدند و روز ۱۵ مارس سال ۴۴ قبل از میلاد هنگامیکه وارد مجلس شد جمعی با شمشیر آخته بر او حمله بردند، گویند سزار چون در میان مهاجمین چشمش به بروتوس دوست صمیمی و دست پرورده خود افتاد فریاد زد «توهم بروتوس؟» آنگاه بالاپوش خویش را بر سر کشیده تسلیم مهاجمین گشت و آنان بدنش را پاره پاره کردند.

سزار یکی از بزرگترین رجال تاریخ قدیم است و بنا بقضاوت عموم مورخین، رم را از تجزیه و انقلاب نجات داده با ایجاد امنیت و تسطیح راهها و تنظیم تقویم و غیره اصلاحات بزرگی پدید آورد در ترقی علوم و

ادبیات نیز کوشش بسیار نمود و نسبت بدانشمندان کمال احترام را رعایت میکرد، در زمان او ترجمه کتب بلاتینی شروع شد.

## فصل چهارم دوره امپراتوری

بعد از قتل سزار دوست صمیمی و همکار وفا دار او -مارک آنتوان MarcAntoine (مارکوس انتونیوس) قاتلین سزار را تعقیب و مجبور بفرار نموده، خود بنهایی زمام امور را در دست گرفت.

نوه برادر و وارث سزار موسوم باکتاو Octave (اکتاویان) که در اسپانیا بود برزم آمد و بهدایت سیسرن حمایت جمهوری و سنا را عهده دار شد، بالاخره باسنانساخت وصلاح خود را در دوستی واتحاد باآنتوان وفرمانده سواران سزار موسوم به لپید Lépide (لپیدوس) دید باین ترتیب دومین اتحاد سه گانه تشکیل یافت.

متحدین مزبور قبل از هرکار دست بکشتار مخالفین زدند و در این میانه سیسرون و یکصد و پنجاه سناتور دیگر بقتل رسیدند.

اکتاو و آنتوان برای تعقیب قاتلین سزار، بیونان رفته، کاسیوس و بروتوس وسایر همدمستان ایشانرا کشتند.

اکتاو بروم بازگشت، آنتوان بحکومت یونان و مشرق باقی ماند و افریقا را بلپیدوا گذاشتند، اکتاو بابرقرار کردن نظم وامنیت رومیان را از خود خشنود ساخت و پس از چندی لپیدرا از جرگه متحدین سه گانه خارج کرد.

اما آنتوان همینکه بمصر رسید مانند سزار بعشق ملکه کلئوپاترا

گرفتار شده چندی بعیش و نوش مشغول گشت، لشکر کشیهای او بایران هم مصادف با مقاومت شدید فرهاد چهارم و منجر بتلفات بسیار رومیان گردید (۳۶ ق. م.)

(چون شرح جنگهای روم و ایران را در تاریخ ایران مفصلاً خواهید دید در اینجا از تنصیل آنها خودداری میکنیم)

اكتاو از این پیش آمده ها استفاده نموده، مردم روم را بر ضد متحد سابق خود برانگیخت و آتوان را خیانت پیشه قلمداد کرده، باجلب رضای سنا، عازم دفع وی شد.

نزدیک دماغه آکسیوم در مغرب یونان، نیروی دریائی اکتاو بر بحریه مصر غلبه یافت، آتوان خود را کشت و کلتویاترا چون نتوانست اکتاو را مانند دیگران فریب دهد ناچار خود را مسموم ساخت.

اكتاو با پیروزی و جلال وارد ایتالیا شد و ملت روم که پس از یکقرن شورش و انقلاب بصلح و آرامش نائل شده بود، ویرا ناجی و حامی خویش خواند (۲۹ ق. م.)

اكتاو بتدریج مدعیان را از میان برداشته، اختیارات را بدست سنا وا گذاشت، سنا هم در عوض او را فرمانده کل ارتش کرده ابتدا بلقب پرنسپس *Princeps* و دو سال بعد بلقب ایمپراتور *Imperator* و پس از آن بلقب اوگوستوس *Augustus* (مبارک و مقدس) مفتخر ساخت.

با وجود مقاماتی که سنا برای اکتاو قائل شده بود، او بهیچوجه سادگی و فروتنی خود را از دست نداده بجلب مخالفین پرداخت.

سرداران کار آزموده او گوست حدود متصرفات روم را توسعه دادند و در نتیجه امنیت و آرامشی که در زمان او بوجود آمد، صناعت و زراعت

و تجارت رونق کامل گرفت ، شهر رم دارای ابنیه و عمارات باشکوه و مجلل گردید و اغلب بناهای آجری بقصورزیبای سنگی تبدیل یافت ، مردم بشعر و ادبیات مایل شده ، کتابخانه های بزرگ تأسیس کردند . در زمان او مورخ مشهور تیت لیو ، تاریخ رم را از قدیمترین ازمنه تاریخی ، تا عهد او گوشت برشته تحریر کشید .

از شعرای معروف ایندوره هراس Horace و ویرژیل Virgile  
بیش از همه اهمیت یافتند .

**جانشینان او گوشت** - او گوشت در سال ۱۴ بعد از میلاد پس از ۴۵ سال سلطت بسن ۷۶ درگذشت و چون فرزندی نداشت پسر خوانده اش تیریوس بجای وی نشسته ۲۳ سال پادشاهی کرد .  
از این بیعد رومیان بسطنت خو گرفته و دیگر کسی بفکر اعاده حکومت جمهوری نبود .

تیریوس در اواخر عمر نسبت بسنا بدبین شده ، دست بکشتار مخالفین زد و چون وفات یافت مردم بشارت مرگ او را با شادمانی بسیار بیکدیگر میرسانیدند ( ۳۷ بعد از میلاد )

بعد از تیریوس ، کالیگولا بسطنت رسیده ، اصلاحاتی در اوضاع پدید آورد ، لیکن بواسطه مرض و ضعف مزاج در اواخر دیوانه شد ، اقدامات جنون آمیز او مردم را متنفر ساخت و سرانجام بدست یکی از افسران درباری بقتل رسید ( ۴۱ میلادی )

بعد از مرگ او سنا مینخواست ، دوباره حکومت جمهوری را برقرار کند لیکن پاسداران ویژه شاهی ، زیر بار نرفته کلود Klaude را بسطنت برداشتند کلود پادشاهی بی اراده ولی دانشمند بود و پس از پانزده

سال بدست زوجه خود مسموم گشت ، این زن بکمک پاسداران ویژه دربار فرزند ضعیف العقل خود موسوم به نرن Néron را بسلطنت رسانید ( ۵۴ میلادی )

نرن که بیش از هفده سال نداشت ، ابتدا اداره امور را بمادر خود وا گذاشت و او بهمراهی یکی از فلاسفه موسوم به سنک Sénèque تا پنج سال بخوبی کارها را اداره کرد ، لیکن عاقبت بدست فرزند خویش کشته شد و نرن آزادانه عملیات جنون آمیز خود را شروع کرد ، سرانجام در سال ۶۸ بعد از میلاد انتحار نمود و سلسله جانشینان او گوست انقراض یافت .

### سلسله فلاوین ها Flaviens

بعد از مرگ نرن حکومت رم یکسال دچار بحران سیاسی بود و از آن پس هریک از دسته های ارتش ، در ایتالیا و مستعمرات ، بخیال افتادند ، که با انتخاب پادشاه جدید ، اراده خود را بردیگران تحمیل کنند ، باین طریق در ظرف یکسال سه نفر بیادشاهی رسیده و هر سه کشته شدند ، چهارمین ایشان یعنی و سپازین Vespasien از طرف سنارسماً بامپراتوری شناخته شد ( ۶۹ میلادی )

و سپازین نخست شورش گل را خاموش کرده ، سپس برای دفع فتنه یهود بفلسطین شتافت و در آنجا بسیاری از بنی اسرائیل را کشته ، شهر بیت المقدس را ویران ساخت ، بعد از آن برم بازگشته ، باصلاح اوضاع داخلی پرداخت .

و سپازین در سال ۷۹ میلادی وفات یافت و پسرش تیتوس بجای وی نشست ، در مدت سه سال سلطنت او حریق و طاعون رم را خراب کرد و طغیان آتشفشان وزوو Vésuve سه شهر مهم پمپئی Pompei ، هرکولانم

Herculanum و استابی Stabie را با خاک یکسان نمود .

بعد از تیتوس برادرش دمیسیان Domitian با سلطنت رسید و همینکه بفتحاتی نائل شد، دعوی خدائی کرد، عاقبت در سال ۹۶ مقتول گشت و با کشته شدن وی سلسله فلاوین ها منقرض گردید .

### ساسله آنتنن ها ANTONINS

در قرن دوم بعد از میلاد، پنج تن از دودمان آنتنن ها در رم فرمانروائی کردند و غیر از آخرین ایشان، بقیه از بهترین امپراتوران رم محسوب میشوند :

**تراژان** - در سال ۹۸ میلادی تراژان Trajan که پدرش سابقاً بمقام کنسولی و حکومت آسیای صغیر رسیده بود، با سلطنت نشست، این شخص که از سرداران بزرگ بشمار میرفت، بی اندازه بحفظ قانون و عظمت سنا علاقه داشت، نخست سرزمین رومانی را با امپراتوری روم ضمیمه کرد، سپس چون سودای جهانگیری در سر داشت، از ضعف دولت اشکانی استفاده نموده ارمنستان و بین النهرین را تسخیر و تا تیسفون پایتخت اشکانیان پیش راند .

خسرو پادشاه ایران، که توانائی برابری با تراژان نداشت، بشورانان ولایاتی که ارتش روم گرفته بودند پرداخت، تراژان میخواست بهندوستان رود، لیکن چون بسواحل خلیج فارس رسید از بیم آنکه مبادا شورش ولایات مذکوره خطوط ارتباطیه اش را قطع کند، فرمان عقب نشینی داد و پیش از آنکه بروم برسد در سال ۱۱۷ وفات یافت .

**هادریان** - پس از تراژان یکی از خویشان او بنام هادریان

Hadrien امپراتور روم شد، نخست از ارمنستان و بین النهرین چشم

پوشیده و باینوسیله درره سلطنت خود را بصلح و آرامش با ایران گذرانید و در عوض باصلاح اوضاع داخلی پرداخت .

واقعه مهم سلطنت او جنگ سه ساله با یهودیان فلسطین و غلبه بر ایشان بود ( وفات هادریان در ۱۳۸ میلادی اتفاق افتاد ) .

**آنتنن** - آنتنن Antonin پسر خوانده هادریان که مردی متقی و پرهیزگار بود بیشتر اوقات خود را صرف اصلاح امور مذهبی و قضائی کرد و دوره امپراتوری او بسکون و آرامش گذشت ( تاریخ وفات او ۱۶۱ میلادی است )

**مارک ارل** - پسر خوانده آنتنن موسوم به مارک ارل Marc Aurele (مارکوس اورلیوس) ابتدا هشت سال با برادر خود شترکاً سلطنت میکرد و پس از مرگ او منفرداً با اداره امور کشور پرداخت ، مارک ارل یکی از بزرگترین فلاسفه پاک طینت رم بود و نسبت بفقرا و بی نوایان کمال لطف و شفقت را مبذول میداشت ، در زمان او یکی از سردارانش موسوم به کاسیوس Cassius بایران حمله کرد و بلاش سوم را مغلوب ساخته ، ارمنستان را تسخیر و شهر سلوکیه را بباد غارت داد .

بین النهرین و نصیبین جزء امپراتوری روم گردید ، کاسیوس بواسطه شیوع طاعون نتوانست فتوحات خود را ادامه دهد و ناچار برم باز گشت ( ۱۴۵ م . )

مارک ارل در اواخر سلطنت دچار هجوم ژرمنها شده تا هنگام مرگ ( ۱۸۰ ) با ایشان در جنگ وجدال بود .

این شخص در میان سلاطین روم ، از همه بیشتر ذوق ادبی داشته و کتابی در اخلاق نوشته ( پند نامه مارکوس ) اما با وجود تمام زحماتی که کشید باز نتوانست از انحطاط روم جلوگیری کند .

**کمد** — پسر مارك اُارل موسوم به کمد Commode بعد از پدر  
ادشاه شد، لیکن برخلاف پدر مردی خشن و بیرحمی بوده و در سال  
۱۹۳ بقتل رسید، با کشته شدن او سلسله آنتنن ها منقرض گردید.

**تمدن دوره امپراتوری** — در قرن اول و دوم بعد از میلاد که سه  
سلسله از امپراتوران برزم فرمانروائی داشتند، کشور مزبور بمنتهای عظمت  
اقتدار رسید.

در اینوقت رم قریب یکصد میلیون جمعیت داشت و حدود آن  
زدجله تا اسپانیا و از شمال افریقا تا بریتانیا ممتد بود، تنها دو حریف  
وی پنجه در برابر روم ایستادگی میکردند، یکی کشور شاهنشاهی ایران  
دیگری وحشیان ژرمنی در سواحل رن ودانوب.

در دوره امپراتوران صنعت معماری و تزئین شهرها ترقی زیاد کرد  
ار ابنیه قدیم روم هنوز پا برجا و بهترین معرف ذوق و سلیقه صنعتگران  
ومی و یونانی است.

تاریخ نویسی و چامه سرائی و سایر فنون ادب نیز رواج کامل گرفت  
مدن رومی در اکثر بلاد مفتوحه خصوصاً مغرب اروپا منتشر شد سلاطین  
ن دو قرن بواسطه ایجاد امنیت و تسطیح جاده های بزرگ بتوسعه تجارت  
و انتقال عقاید و افکار خدمات شایان کردند.

ارتباط فکری میان مصر و آسیای صغیر و ایران و یونان و روم  
برقرار گشت.

امپراتوران روم باجرای قوانین عدالت و دادرسی رعیت اهمیت  
خاصی میدادند و بهمین سبب قوانین رومی بعدها اساس قوانین مدنی و  
اجتماعی سایر ملل را تشکیل داد.

## فصل پنجم

### انحطاط روم

**سپتیم سور** - بعد از خاتمه دو قرن امپراتوری، که در حقیقت بهترین دوره رفاه و سعادت روم بشمار میرود، دوران انحطاط و بحراز آغاز گشت، قسمتهای مختلفه ارتش بر قابت یکدیگر، در انتخاب سلاطین دخالت کرده، هر کس را که وعده انعام بیشتری بایشان میداد، پیادشاهی برمیداشتند، چنانکه در مدت نودسال هشتادامپراتور انتخاب کردند نخست پاسداران ویژه درباری پسر زغال فروشی را بسلطنت نشانده، اندکی بعد از تخت بتخته اش کشانیدند.

در میان چهار نفریکه سپاهیان ساخلو روم و برتانی و سوریه ودانوب برای امپراتوری نامزد کرده بودند، سپتیم سور (سپتیموس سوروس) Septimus Severus بهمراهی لشگریان دانوب زودتر از دیگران خود را بپایتخت رسانیده بعد از چند جنگ، باقی داوطلبان را از میان برداشت ۲۹۳ (میلادی) و چون اتکلی او بیش از همه بارتش بود. سربازان و افسران را فوق العاده ترقی داده، بر مواجب و اختیارات ایشان افزود، لیکن بسنا و قعی نمیکذاشت و با مشورت چند تن از دانشمندان حقوق دان امور کشور را بخوبی اداره میکرد.

در زمان اوساکنین قسمتی از بین النهرین که در تصرف روم بود سر بشورش برداشتند، سپتیم سور برای اسکات شورشیان عازم آسیا گشت و چون بلاش چهارم پیادشاه اشکانی در برابر او مقاومتی نکرد، ساوکیه را نیز تسخیر نموده، با فتح و پیروزی بروم باز گشت (۱۹۷ میلادی)

چندی بعد برای دفع سرکشان بکوهستانهای شمالی بریتانیا رفته و همانجا وفات یافت ( ۲۱۱ م . )

**کاراکالا** — پس از مرگ سپتیم سور پسرش کاراکالا برادر خویش بقتل رسانیده ، جانشین پدر گردید و چون از ضعف و نفاق پادشاهان کنایی اطلاع یافت ، برای تسخیر ایران حيله‌ای اندیشیده ، دختر اردوان هارم را خواستگاری کرد ، همینکه بساط نشاط گسترده ، رومیان مسلح سرپارته‌ها ریخته همه را کشتند و تنها اردوان از آن میان ، جان سلامت ده ، برای گرفتن انتقام بتهیه سپاه پرداخت لیکن کمی بعد کاراکالا در دیک حران بقتل رسید و جانشین او از ایرانیان شکست یافته ، قریب ۱ میلیون ریال بعنوان غرامت جنگ باردوان چهارم تسلیم کرد .

**آلکساندر سور** — بعد از قتل کاراکالا جوانی موسوم به الا گبال Elagabal بتدبیر جدّه خود که زنی باهوش و لایق بود ، بامپراتوری رسید کن پس از چهار سال پاسداران ویرا کشتند و برادرش آلکساندر سور را لطنت برداشتند ( ۲۲۲ ) این پادشاه باصلاح امور داخلی پرداخته ، قه دوره رفاه و سعادت روم را تجدید کرد — در زمان او پادشاهی ایران اشکانیان بساسانیان منتقل گشت و اردشیر بابکان مؤسس این دودمان پیاپیان روم ظفر یافته ، ارمنستان و نصیبین و حران را تسخیر نمود ( ۲۲۸ م ) عاقبت آلکساندر سور هم بدست سربازان خود در شهر مایانس کشته ( ۲۳۵ میلادی )

**شورشهای ارتشی** — از این تاریخ تا جلوس دیوکلسین ( ۲۸۴ ) نت پنجاه سال اوضاع روم بی اندازه آشفته و در هم بود توجه زیاد سپتیم روجانشینان او باز دیاد اختیارات سربازان و افسران هرج و مرج شدیدی یاد کرد ، از میان امپراتوران متعددی که سربازان انتخاب نمودند ، تنها

یکنفر بمرگ طبیعی مردو بقیه بدست سپاهیان کشته شدند .  
دو دشمن بزرگ خارجی هم استقلال روم را تهدید میکردند ، یکی  
دولت جوان ونیرومند ساسانی که تازه قدم بمیدان جهانگیری نهاده و  
میخواست دست رومیان را یکسره از آسیا قطع کند و دیگری طوایف مختلفه  
ژرمنی که از جانب مشرق و شمال بمتصرفات روم دست اندازی نموده ، بیشتر  
بلاد را بیاد قتل و غارت میدادند .

ارتش روم در این اوان فوق العاده ضعیف و ناتوان شده ، روح  
جنگجویی و انضباط قدیم را بکلی از دست داده و بیشتر افراد آن از قبایل  
وحشی استخدام شده بودند .

اوضاع داخلی کشور نیز بواسطه نفوذ روز افزون عیسویان و بروز  
امراض مسریه و قحط و غلا سخت پریشان و درهم بود .

**جنگ با ایران** - همینکه بنیان دولت جدید ساسانی استحکام پذیرد  
شاپور اول پسر اردشیر ، از ضعف و نفاق داخلی روم استفاده نموده ، حرّان  
نصبین و انطاکیه را گرفت . گردین Cordien امپراطور روم بجلوگیری  
شاپور شتافته ، ارتش ایران را عقب نشانید ، لیکس بدست سربازان  
خود کشته شد و جانشین او باشاپور صلح کرده ، ارمنستان و بین النهرین  
را با ایران وا گذاشت .

**اسارت والرین** - چون شاپور بار دیگر انطاکیه را مسخر ساخت  
والرین Valérien امپراتور پیرروم بجنگ وی آمده انطاکیه را باز  
گرفت ، لیکن شاپور ارتش روم را در افس محاصره کرد و والرین را بقید  
اساردر آورد - ۲۶۰ - (شرح این واقعه را در تاریخ ایران بیان خواهیم کرد)  
**هجوم وحشیان** - در همین هنگام که نشانه های ضعف کشور روم

از هر سو آشکار بود، گت‌ها Coths تاسواحل بحر اسود پیش رانده، آسیای صغیر و یونان را بباد یغما و چپاول دادند و در ۲۶۷ آتن و کونت را غارت کردند.

از سواحل رودخانه رن و دانوب نیز فرانکها و آلامانها Alamans شروع پیشروی کرده، ایتالیای شمالی را مورد تهدید قرار دادند.

**امپراتوران ایالات** - چون امپراطوران بی‌ثبات مرکزی نمیتوانستند در برابر هجوم قبایل وحشی پایداری کنند، در برخی از متصرفات روم مردم پیشوائی برای خود انتخاب کرده، اختیارات امپراتوری را بدست وی میسپردند یکی از امپراتوران محلی موسوم به پوستو موس Postumus در سال ۲۵۸ نیروئی فراهم آورده، قریب ده سال در برابر حملات آلامانها و فرانکها و دزدان دریائی مقاومت کرد و پس از او چهار نفر دیگر تا سال ۲۷۳ در گل پادشاهی کردند.

در مشرق نیز یکی از حکام دمشق موسوم به ادنات Odenath مدتها در برابر ایرانیان ایستادگی نمود و پس از او زوجه اش مسماتة به زنونى Zénobie (زینب) که زنی باهوش و تدبیر بود، تمام آسیای صغیر و مصر را مسخر ساخت و چندی با استقلال فرمانروائی کرد.

در ایلیری امپراتوران دیگری پیدا شدند که چندی جلوی پیشرفت و حشیان را گرفته و میخواستند دوباره وحدت امپراتوری روم را ایجاد کنند. اولین ایشان کلد Claude دوم بود که برگتها غلبه یافت و پس از او ارلین Aurelien مدت پنجسال (از ۲۷۰ تا ۲۷۵) بجنگ با مخالفین پرداخته، ابتدا امپراتور گل و پس از او زنونى را دستگیر کرد و دیواری عظیم دور روم بنانهاد که آثار آن هنوز پای بر جاست.

ارلین قبل از آنکه بتواند وحدت روم را کاملاً برقرار کند، هنگامیکه

میخواست بچنگ بهرام ساسانی برود؛ بدست سپاهیان خود کشته شد و بامر گاو هجوم قبایل تجدید گشت.

جانشین او موسوم به پروبوس **Probus** اگر چه ژرمنها را از گل بیرون کرد؛ لیکن سربازان مهلتش نداده؛ بقتلش رسانیدند. (۲۸۴)

**دیو کلیسیا** — پس از قتل پروبوس سپاهیان دیو کلیسین **Diocletien** را که رئیس پاسداران و ویژه امپراتور بود پیادشاهی برداشتند و او ابتدا یکی از سرداران دیگر را در کار سلطنت با خود شریک ساخته، مدت هفت سال متفقاً بدفع حملات وحشیان مهاجم و رفع شورشهای داخلی پرداختند. پس از آن برای اینکه بهتر از عهده اداره امور بر آیند؛ هر کدام یک نفر همکار دیگر برای خود انتخاب کردند. در این زمان جنگهایی میان ارتش روم و نرسی پادشاه ساسانی روی داد؛ که بشکست ایران منتهی گردید. حکومت چهار نفری در سال ۳۰۳ فرمانی دایر بانهدام کلیساها و سوزاندن کتب مقدسه عیسویان که در آن زمان نفوذ فوق العاده یافته بودند صادر کرد؛ و مأمورین بشکنجه و کشتار ایشان پرداختند.

در سال ۳۰۵ دیو کلیسین و معاونش از حکومت استعفا کردند و دو نفر دیگر بجای ایشان انتخاب شدند.

قسطنطین — (۳۰۶ - ۳۳۷) از این بیعد میان داوطلبان مقام سلطنت نزاع در گرفت؛ سرانجام قسطنطین پسر کنستانس **Constance** (یکی از اعضای حکومت چهار نفری) رقبای دیگر را نابود و زمام امور را بتنهائی در دست گرفت و چون بمذهب عیسوی گروید در سال ۳۱۳ فرمانی بنام فرمان میلان صادر کرده؛ عیسویان را آزادی داد و حکم کرد اموال ایشان را باز پس دهند.

از کارهای مهم او؛ ایجاد شهر عظیم کنستان تی نوبل (قسطنطنیه

یا اسلامبول کنونی) در کنار بغاز بوسفور بود، که بعدها پایتخت دولت روم شرقی گردید.

**کنستانس (۳۳۷ - ۳۶۱)** پس از قسطنطین پسرش کنستانس بسلطنت رسید و برای آنکه رقیبی نداشته باشد، تمام نزدیکان و خویشاوندان خود را بقتل رسانید و فقط برادرزاده اش موسوم بژولیان را بجان بخشوده، بنقاط دور دست تبعید نمود، سپس در سال ۳۵۵ هنگامیکه عازم جنگ با ایران بود، ویرامامور حفظ مملکت گل از هجوم فرانکها و آلامانها کرد و ژولیان بخوبی از عهده اینکار برآمد.

در اینوقت سلطنت ایران با شاپور دویم (ذوالاکتاف) بود و او بشرحیکه در تاریخ ایران خواهیم دید، مدت ۱۲ سال (۳۳۸ - ۳۵۰) با کنستانس بچنگ و جدال اشتغال ورزید. این جنگها برای هدیج یک از طرفین نتیجه قطعی نداد، تا در سال ۳۶۰ بار دیگر شاپور بچنگ با رومیان تصمیم گرفت و چون کنستانس عازم ایران شد، ژولین از غیبت او استفاده کرده پشتیبانی سربازان ژرمنی خود را امپراتور خواند و بچنگ کنستانس شتافت، اما پیش از اقدام بچنگ کنستانس وفات یافت و ژولین امپراتور روم گردید.

**ژولین (۳۶۱ - ۳۶۳)** - ژولین در آغاز سلطنت با مسیحیان بنای مخالفت گذاشته، آتش انقلاب مذهبی را دوباره روشن کرد و نزدیک بود جنگ خانگی از نو شروع شود، لیکن در سال ۳۶۳ ژولین از زخمی که در جنگ با شاپور برداشته بود، درگذشت و آئین مسیح آزادانه شایع گشت.

**هجوم جدید وحشیان** - همینکه کشور روم بواسطه کثرت

تجمل و نفاق داخلی روی بضعف و انحطاط نهاد، قبایل وحشی ژرمنی از هر سو بحمله و هجوم پرداخته، بتدریج در سرتاسر کشور مزبور سکنی

گزیدند .

هجوم جدید این قبایل بیشتر در اثر فشاری بود، که وحشیان زرد پوست هون Huns از جانب مشرق بر ایشان وارد میکردند، سر انجام گت های شرقی ( استروگتها Ostrogoths ) طوق عبودیت هونها را گردن نهادند، لیکن گت های غربی ( ویزی گت ها Wisigoths ) با اجازه والانس امپراتور روم، از دانوب گذشته در اراضی روم مسکن گرفتند، ( ۳۷۶ ) کمی بعد میهمانان تازه وارد، بواسطه بد رفتاری مأمورین کشوری، پرچم طغیان برافراشته، امپراتور را مغلوب و مقتول ساختند .

جانشین والانس موسوم به تئودوز کبیر Théodose پس از جنگهای متمادی قرار دادی با گتها منعقد نمود، که بموجب آن گتها از متحدین و خادمین روم گردیدند .

### تقسیم روم

تئودوز که امپراتوری مدبر و مجرب بود، چون دانست که اداره ممالکی بدین وسعت، از عهده یک نفر خارج است، بخیال انقسام روم افتاد و قبل از مرگ کشور خود را بطریق ذیل میان دو پسرش قسمت کرد :

روم شرقی، شامل شبه جزیره بالکان، مصر و آسیای صغیر، بهره آرکادیوس Arcadius شد و روم غربی یعنی ایتالیا و سایر متصرفات آن کشور، در اروپا و شمال افریقا نصیب هونوریوس Honorius گردید . چند ماه پس از این تقسیم تئودوز در سال ۳۹۵ وفات یافت . ( پایتخت روم شرقی شهر قسطنطنیه و پایتخت روم غربی شهر میلان از بلاد ایتالیا بود )

**انقراض روم غربی** - دولت روم غربی بیش از هفتاد سال نتوانست

در برابر مهاجمات متوالی اقوام وحشی مقاومت کند و سر انجام در سال ۴۷۶ منقرض گشت، و بجای آن چندین دولت جدید تأسیس شد.

با انقراض روم غربی دورهٔ تاریخ قدیم خاتمه یافته و دورهٔ قرون وسطی آغاز میگردد (تفصیل هجوم وحشیان و تشکیل دولتهای جدید را در بخش سوم این کتاب بیان خواهیم کرد)

## فصل ششم

روم شرقی - انتشار دین مسیح

**دولت بیزانس** - دولتی که در روم شرقی تأسیس شد معروف بامپراتوری بیزانس و قلمرو آن در اروپا شبه جزیره بالکان تا رود دانوب در آسیا شبه جزیرهٔ آسیای صغیر و سوریه و در افریقا مصر و طرابلس بود. (دولت بیزانس را مسلمین رومیة الصغری مینامند)

امپراتوران روم شرقی مدتها در برابر هجوم وحشیان مقاومت کرده، عاقبت برای جلوگیری آنان حصارى بطول هفتاد کیلومتر از دریای سیاه تا دریای مرمره کشیدند.

دربار ایشان مرکز تحریکات سپاهیان و مجمع مباحثات و مجادلات مذهبی شد.

بزرگترین حریف نیرومند روم شرقی، کشور شاهنشاهی ساسانی بود، که پیوسته متصرفات آسیائی آنها را مورد حمله و هجوم قرار میداد و همینکه سلطنت ساسانی منقرض گشت، نوبت دست اندازی باعراب رسید و بشرحیکه در تاریخ اسلام خواهیم دید، مکرر در زمان پیغمبر و خلفای بنی امیه و بنی عباس مجاهدین اسلام برای تسخیر قسطنطنیه مجاهدت

کردند و سرانجام در سال ۱۴۵۳ ترکان سلجوقی بفتح آن نائل گشتند .  
**ژوستی نین** - (۵۲۷ - ۵۶۵) - بزرگترین امپراتوران روم  
 شرفی ژوستی نین Justinien بود که میخواست وحدت روم را مانند  
 زمان قدیم ایجاد کند و برای انجام این منظور بقدری کوشش کرد که  
 به ( امپراتور بیخواب ) ملقب گردید .

بلیزر Bélisaire سردار رشید او دولت و اندالها را از شمال  
 افریقا برانداخت و سردار دیگرش استروگتها را مغلوب ساخته ، برایتالیا  
 دست یافت ، نواحی جنوب شرقی اسپانیا نیز بتصرف ژوستی نین در آمد و  
 باینطریق چنانکه سالها آرزو میکرد فرمان وی از قفقازیه تا جبل الطارق  
 جاری گشت .

در همان حال که ارتش ژوستی نین در مغرب بحال تعرض پیش میرفت ،  
 از شمال طوایف خونخوار اسلا و ممالک روم را بباد غارت داد ، تادروازه  
 های قسطنطنیه جلو آمدند و شبه جزیره بالکان را یکسره ویران ساختند .  
 از مشرق نیز ارتش نیرومند انوشیروان روم را مورد حمله قرار  
 داد و پس از شکست بلیزر در سال ۵۴۰ سوریه را گرفته شهر پرتروت  
 انطاکیه را غارت نموده سکنه آنرا باسارت برد .

ژوستی نین که در برابر این حریف زورمند چاره ای جز تسلیم و  
 رضا ندید ، از در آشتی در آمده . خراجی گزاف بر عهده گرفت ، که  
 سالیانه بشاهنشاه ایران پیردازد ، این عهد نامه در ۵۶۲ امضاء شد و میزان  
 خراج بسی هزار سکه طلا بالغ گردید .

**قانون گذاری** - بیشتر اهمیت و شهرت ژوستی نین بواسطه مجموعه  
 قوانینی است که بفرمان او تدوین یافته و تا امروز یکی از مواد مهم برنامه  
 دانشکده های حقوق دنیا است .

ژوستی نین برای اداره ممالک پهناور خود دستور داد تمام کتب حقوق رومی را که تعداد آنها از هزارها میگذشت، گرد آورند و انجمنی از دانشمندان بزرگ بریاست تری بونین Tribonien تشکیل داد تا قوانین مزبور را با قوانین سایر ملل از جمله قوانین هخامنشی و ساسانی تطبیق نموده مجموعه‌ای تدوین کنند.

بطور کلی رومیها استعداد قضائی خاصی داشتند و در این مورد از یونانیان جلوتر بودند، زیرا یونانیها دنیا را بنظر فلسفی مینگریستند و رومیها بدیده عملی.

مجموعه قوانین ژوستی نین بچهار قسمت میشد:

مقدمه در کلیات - حقوق اشخاص - اشیاء - معاملات

این امپراتور بزرگ گذشته از فتح ممالک و وضع قوانین برای ساختن ابنیه و عمارات با شکوه نیز توجه خاصی مبذول میداشت چنانکه یکی از مورخین مینویسد:

« آیا ممکن است آیندگان باور کنند که تمام این ابنیه بفرمان یکنفر ساخته شده اند؟ »

مهمترین ابنیه مزبور کلیسای مشهور ایا صوفیا است که ده هزار نفر کارگر و معمار مدت پنجاه سال بساختمان آن اشتغال داشتند.

پس از تسخیر قسطنطنیه بدست ترکان کلیسای ایا صوفیا بمسجد مسلمین تبدیل یافت و اکنون نیز زینت بخش شهر زیبای اسلاهبول است

**انقراض روم شرقی** - دولت عظیمی که ژوستی نین تشکیل داد،

چندان دوامی نیافت و بتدریج قسمت‌های مختلفه از آن جدا شده دولتهای جدیدی تأسیس گردید چنانکه در اواخر قرن هشتم حوزه حکومت وی منحصر بیونان، مقدونیه و آسیای صغیر بود.

اوضاع داخلی نیز بواسطه فساد اخلاق درباریان و انقلابات خونین سپاهیان، روز بروز خرابتر میشد، از همه بدتر مباحثات و مشاجرات مذهبی روحانیون عیسوی بود، که سرانجام بمجادلات و محاربات عمومی منتهی گردید، چنانکه در سال ۱۴۵۳ موقعیکه لشکریان ترك شهر قسطنطنیه را در محاصره داشتند، عیسویان در داخل شهر مشغول نزاع بوده و میگفتند:

«دیدن عمامه ترك بر ما گوار اتر از دیدار عیسویان مخالف است!»  
سلطان محمد چون وارد شهر شد آنها را آشتی داد و باهمه بخوشی رفتار کرد.

گویند پادشاه مذکور هنگامی که قدم بیایتخت امپراتوران بیزانس نهاد، بی اختیار این بیت بر خواند:

بوم نوبت میزند بر طارم افراسیاب پرده داری میکند در قصر قیصر عنکبوت  
تسخیر قسطنطنیه بدست سلطان محمد فاتح (۱۴۵۳) خاتمه  
قرون وسطی و آغاز دوره تاریخ جدید بشمار میرود.

### ظهور مذهب عیسی

چنانکه در فصل یکم (صفحه ششم) بیان کردیم، نخست عقاید مذهبی رومیان بسیار سطحی و ابتدائی بود، بعدها بواسطه مجاورت و معاشرت با سایر ملل، عقاید دینی یونانیان و شرقیان در میان آنان نفوذ یافت مخصوصاً مذهب میترا (مهر) که اصول آن مأخوذ از عقاید زرتشتیان بود، درم طرفداران بسیار پیدا کرد، و در قرن سوم رقیب بزرگ آئین مسیح گردید.

از همه بالاتر ملت یهود که در سرتاسر روم پراکنده و حتی در پایتخت آن کشور کوچ نشینهای تشکیل داده بودند، اذهان رومیان را بوجود خدای

یگانه متوجه ساخته و در حقیقت زمینه را برای قبول مذهب عیسی فراهم کردند  
**عیسی علیه السلام** - در زمان امپراتوری او گوشت ، حضرت عیسی در  
شهر کوچک ناصره ، از بلاد شمال فلسطین تولد یافت و این واقعه بعدها مبداء  
تاریخ مسیحیان گردید .

حضرت عیسی درسی سالگی ، مردم را بکیش خود خواند و نخست  
چند تن موسوم بحواریون بوی ایمان آورده ، در قراء اطراف بهدایت عامه  
مشغول شدند .

پس از آن عیسی بیهودیه رفت و در شهر بیت المقدس بموعظه پرداخت ،  
علمای یهود بمخالفت وی کمر بستند و شورای یهود بجرم اینکه عیسی  
خود را پسر خدا میخواند ، او را محکوم باعدام کردند و باتصویب حاکم رومی ،  
آنحضرت را بادونفر از حواریون بدار زدند ( داریکه حضرت عیسی را بوسیله  
آن کشتند . شکل + داشته و بدین سبب نزد عیسویان از علامات مقدسه  
بشمار میرود ) .

تعلیمات حضرت عیسی که اساس آن بر تصفیه روح و تزکیه اخلاق و محبت  
نوع بود ، توسط تنی چند از یاران وفادار وی ، خصوصاً پطرس و پولس بزودی  
در انطاکیه و بیت المقدس شایع گشت .

در رم نیز مجمعی از عیسویان تشکیل شد و اینان که بسختی از طرف  
یهودیان و سایر مخالفین مورد تعقیب قرار گرفته بودند ، انجمن های نهانی  
تشکیل داده ، در زیر زمین ها و سردابها بعبادت و ترویج دیانت خود پرداختند  
**آزار عیسویان** - چون در زمان امپراتوری نرن حریقی اتفاق افتاده و  
چندین محله رم را سوخت ، دشمنان عیسویان موقع مناسبی بدست آورده  
ایجاد حریق مزبور را بایشان نسبت دادند و باین وسیله نرن را بازار و شکنجه  
آنان واداشتند .

از آن پس امپراتوران دیگر روم، مانند دمیسین و آنتونین هاو غیره بتعقیب عیسویان ادامه داد؛ غالباً کسانی را که در اظهار عقیده خویش پا فشاری میکردند، سخت‌ترین عقوبت‌ها گرفتار نموده پس از شکنجه بسیار بقتل میرسانیدند. تعقیبات مزبور چون گاه‌گاه در نقاط مختلفه کشور بعمل می‌آمد چندان موثر واقع نمیشد و باینجهت با وجود ستمکاریهای شدید، روز بروز آئین مسیح پیروان بیشتری پیدا میکرد. چنانکه در اوایل قرن چهارم، عیسویان آسیای صغیرا کثرت داشتند و در سایر نقاط هم بسیاری از مناصب و مشاغل عمده را عهده دار بودند، در زمان دیو کلسین، فرمانی از طرف حکومت چهار نفری صادر شد، که بموجب آن مسیحیان را کشته، معابدشان را ویران و کتب مقدسشان را در آتش انداختند.

اگر چه فرمان مزبور مدتی در شرق بسختی اجرا شد، لیکن در غرب که کنستانتس حکومت داشت اجرای آنرا بمسامحه و مساهاله گذرانید.

**فرمان میلان** - همینکه نوبت امپراتوری بقسطنطنین رسید، ظاهر ابواسطه معجزه ایکه از حضرت عیسی، هنگام جنگ با ماکسانس Maxens دید بقبول مذهب مسیح متمایل گردید و در سال ۳۱۳ فرمان میلان را دایر بازادی عیسویان منتشر کرده چندی بعد حمایت عیسویان را برعهده گرفت، از سال ۳۱۸ بواسطه ظهور کشیشی آریوس نام، از اهالی اسکندریه که آراء و افکار جدیدی راجع بمسیح اظهار میکرد میان پیروان او (آرین‌ها) و ارتودوکسها Orthodoxes مشاجرات زیاد، تولید گردید و در سال ۳۲۵ طرفین در حضور امپراتور بایکدیگر مباحثه کردند و آریوس محکوم و تبعید شد، لیکن بعدها قسطنطنین بقایید آریوس گرویده و باین بدربار خویش خه‌اند.

جانشینان او نیز بحمايت آرين هابر خاسته ، آئين مزبور را رسماً رواج د'دند  
**بحران مذهبی** - چنانکه قباله م اشاره کردیم ، در سال ۳۶۱ چون ژولين  
بسلطنت رسيد بتقويت آئين بت پرستی کمر بست و عيسويان را از مناصب کشوری  
معزول ساخته تدریس و تعليم عقايد ايشان را ممنوع نمود .

بت پرستان که سالها مخدول و منکوب ميزيستند از اين فرصت استفاده کرده ،  
دست بکشتار عيسويان زدند خوشبختانه بحران مزبور دوامی نکرد و با  
مرک ژولين ( ۳۶۳ ) مسيحيت تجات يافت .

بيست سال بعد دو امپراتور بزرگ گراسين Gratien در مغرب  
و تئودوز در مشرق ، مشرکين را از اجراي مراسم مذهبی ممنوع داشته  
موقوفات معابد ايشان را برفع کلیساها ضبط کردند .

آخرين نبرد قطعی میان پيروان دو مذهب ، در سال ۳۹۴ واقع  
شد و در نتیجه غلبه تئودوز ، مجلس سنا رسماً معابد مشرکين را بست و  
نفوذ پيشويان مذهب عيسی بقدری توسعه يافت ، که حتی امپراتوران  
بزرگ هم در حضور ايشان ، از گناهان خود توبه و استغفار ميکردند ،  
روحانيون مزبور تدریجاً باستحکام تشکيلات مذهبی پرداخته ، تاسيسات  
روحانی را با تقسيمات کشوری تطبیق دادند .

برای هر يك از ايالات اسقف مخصوصی معين شد و قطع و فصل بسياری  
از دعاوی بآنان محول گردید . روحانيون بتدریج از برخی مالياتها معاف  
شده ، ترجمه و تأليف کتب مذهبی و تکثير اموال کلیساها پرداختند .

**جدائی مذهبی شرق و غرب** - مقام اسقف رم بواسطه مرکزيت  
واهميتی که شهر مزبور در ممالک امپراتوری داشت ، از ساير اساقف  
بالتر بود و مخصوصاً هنگامیکه میان اسقفهای اطراف اختلافی ظاهر میشد ،  
قضاوت و حکميت را باسقف رم رجوع ميکردند ، اسقف مزبور بعد ها پاپ

نامیده شد (پاپ مأخوذ از کلمه یونانی پاپاس Papas بمعنی پدر است) و پیشوای تمام عیسویان کاتولیک گردید کم کم کار اقتدار او بجائی رسید که در سال ۱۰۷۶ هانری چهارم امپراتور عظیم الشان اروپا را تکفیر کرد و او مجبور شد که با زن و فرزند خرد سال خود، با وجود سختی زمستان، از کوههای آلپ گذشته، جامه توبه کاران بتن کند و سه روز در آستانه خانه پاپ بانتظار اجازه ورود توقف نماید، تا پس از این اهانت و استخفاف پاپ عنذر ویرا پذیرفته و بگفته خود طوق تکفیر را از گردنش بردارد!

شهر قسطنطنیه که پایتخت روم شرقی بود چون از هر جهت باشهر رم دم همسری و برابری میزد و حتی دعوی رجحان و برتری میکرد نتوانست مرکزیت مذهبی روم را بر خود هموار کند، بدین سبب اسقف شهر مزبور پاره ای اختلافات را که در مراسم و عقاید دینی با اسقف رم داشت، بهانه قرار داده با پاپ بنای مخالفت گذاشت.

دو مرکز روحانی مذکور مدتها رقابت و مشاجره داشتند، تا در سال ۱۰۵۴ جدائی کامل میان آنها ایجاد گشت و پیروان کیش عیسی بدو فرقه بزرگ تقسیم شدند:

ساکنین اروپای غربی و مرکزی باطاعت پاپ رم در آمده، خود را کاتولیک (صاحب دیانت جامعه) خواندند و ساکنین اروپای شرقی که شامل متصرفات دولت بیزانس و طوایف روس و بلغار بود، پیروی خلیفه قسطنطنیه را پذیرفته، خود را ارتدوکس (صاحب دیانت حقه) نامیدند



## فصل هفتم

تاریخ ایران — سلسله اشکانی

**پارت و پارتیها** — سرزمینی را که از مغرب بدمغان کنونی، از مشرق بهریرود، از شمال بمر و خوارزم و از جنوب بکویر لوت و سیستان محدود شده و شامل تمام خراسان امروزی است، در قدیم الایام پارت مینامیدند. ساکنین این ناحیه یکنسته از آریا های ایرانی بوده اند، که بواسطه مجاورت و معاشرت با سکاها، بسیاری از رسوم و قواعد آنانرا فرا گرفته و بهمین سبب، سابقاً پارتیها را تیره ای از سکاها و نسبت بایرانیان قومی بیگانه تصور میکردند، لیکن تحقیقات دانشمندان جدید این عقیده را مردود ساخته و پارتیها را از نژاد خالص ایرانی دانسته اند.

از احوال پارتیها قبل از تشکیل سلسله اشکانی اطلاعات صحیحی در دست نیست، در تاریخ پادشاهان این سلسله هم هنوز قسمتهای تاریک زیادی موجود است، که شاید بعدها در اثر کاوشها و تتبعات نوین روشن گردد زیرا اولاً مورخین قدیم ایرانی در این خصوص چیزی نگاشته و اثر مهمی باقی نگذاشته اند و اگر هم نوشته هائی بوده، در دوره ساسانی و یاهنگام تسلط عرب از میان رفته است.

ثانیاً مورخین یونان و روم قسمتی از تاریخ اشکانیان را ضبط کرده اند که با کشورهای ایشان تماس نزدیک داشته و بدین سبب بیشتر از حوادثی که در مغرب ایران اتفاق افتاده سخن رانده اند و از وقایعی که در مشرق روی داده ذکری ننموده اند.

ثالثاً سلاطین اشکانی برخلاف هخامنشیان بنویسندگان کتیبه ها

علاقه‌ای نداشته و از این رو کتیبه مفیدی از خود باقی نگذاشته‌اند.  
 رویهمرفته پارتیها مردمی رشید و جنگجو و مخصوصاً در سواری  
 و تیراندازی بی مثل و مانند بوده‌اند.

در باب اسم اشکانیان عقاید مورخین مختلف است، بعضی گفته‌اند  
 که چون محل اقامت ایشان موسوم به آساک بوده، کلمه اشکانی تبدیل  
 یافته آساکانی است.

برخی دیگر برآنند که چون شاهان مزبور لقب ارشک داشته‌اند،  
 باین نام مشهور شده‌اند مخصوصاً که نام ارشک اول مؤسس دودمان اشکانی  
 را جانشینان او همواره تقدیس نموده و آن افتخار میکردند.

اما روایتی که بیشتر بحقیقت نزدیک است، آنست که پادشاهان  
 اشکانی برای اثبات انتساب خود بخاندان سلطنتی، نسب خویش را باردشیر  
 دوم هخامنشی که لقب ارشک داشت میرسانیدند و از این جهت باشکانیان  
 معروف شده‌اند.

**ارشک اول** - چنانکه در بخش نخستین این کتاب دیدیم، قسمت  
 عمده ممالک شرقی اسکندر، نصیب خاندان سلوکی گردید و همینکه دولت  
 مزبور رو بضعف نهاد، بتدریج هریک از ایالات دعوی خود سری کردند  
 مخصوصاً گرفتاری زیاد سلاطین سلوکی در سوریه و آسیای صغیر کمتر  
 بایشان مجال میداد که بامور مشرق رسیدگی کنند و از طرفی حکام مقدونی  
 و یونانی کمال ظلم و ستم را نسبت بمردم روا میداشتند و ایرانیان پیوسته  
 منتظر فرصتی بودند تا برضد تسلط بیگانگان قیام کنند.

نخست آذربایجان دعوی استقلال کرد، پس از آن باختر تحت لوای  
 دیودوت یونانی دولت مستقلی تشکیل داد و کمی بعد پارتیها بقیادت رؤسای  
 ایرانی خود پرچم طغیان برافراشتند.

قیام پارتیها بریاست ارشک اول ( اشک اول ) در سال ۲۵۰ قبل از میلاد شروع شد و چون آنتیوخوس دوم در انطاکیه سر مست باده عیش و نشاط بود ، پارتیها آنقدر فرصت یافتند ، که بدون دردسر باستحکام مبنای دولت جدید التأسیس خود بپردازند .

ارشک اول مدتی بارقبای داخلی بجنگ پرداخت و بالاخره در سال ۲۴۷ ضمن یکی از محاربات کشته شد .

**اشک دوم - تیرداد اول** - بعد از کشته شدن ارشک برادرش تیر داد پادشاه شد و در مدت سلطنت طولانی خود بنیان دولت اشکانی را استوار ساخت ، در آغاز پادشاهی او بطلمیوس سوم پادشاه مصر بایران تاخته بیشتر متصرفات سلکوس را تسخیر کرده ، بمصر بازگشت . تیرداد از شکست دولت سلوکی استفاده نموده ، گرگان را بمتصرفات خود ضمیمه کرد .

در سال ۲۳۷ سلکوس کالی نیکوس ، پس از صلح با برادر ، چون از کار مغرب فراغت یافت ، ارتشی نیرومند فراهم ساخته ، عازم مشرق شد و برای انهدام دولت پارت ، بادبودوت فرمانروای باختر عقد اتحاد بست تیرداد چون قدرت مقاومت با دو حریف نیرومند نداشت ، کشور خویش را رها کرده ، برای استمداد از سکاها عازم شمال شد ، و بانیروئی که از سکاها گرفته بود پیارت بازگشت . هنگامی پیارت رسید که دیودوت وفات یافته و پسرش بجای وی نشسته بود ، تیرداد بامذاکرات سیاسی ، دوستی پادشاه جدید باختر را جلب کرده ، کالی نیکوس را شکستی سخت داد .

این فتح در استحکام بنیان حکومت اشکانی تأثیر فراوان بخشید زیرا بهیچوجه انتظار نمیرفت ، که تیرداد با عده قلیلی بتواند بر فالانترهای

نیرومند سلوکی ظفر یابد، بهمین سبب پارتیها فتح مذکور را که بسال ۲۴۷ قبل از میلاد، اتفاق افتاد، مبداء تاریخ خود قرار دادند.

از آن پس پادشاه سلوکی دوباره گرفتار جنگ با برادر شد و تیرداد با فراغ خاطر با اصلاحات داخلی پرداخته، قلاع جنگی مستحکم ساخت و شهری بنام دارا بنا نهاد که ظاهراً همان باورد یا ایوردکنونی است.

تیرداد که در حقیقت مؤسس اصلی سلسله اشکانی بشمار میرود در سال ۲۱۴ قبل از میلاد وفات یافت و پسرش جانشین او گشت.

**اشك سوم - اردوان اول** - این پادشاه از گرفتاری سلوکیها در مغرب استفاده کرده، بماد تاخت و شهر همدان را مسخر ساخت آنتیوخوس سوم (کبیر) با یکصد و بیست هزار پیاده و سوار عازم دفع وی شد و همدان را بآسانی باز گرفت.

اردوان بابکار بردن شیوه جنگ و گریز، ارتش سلوکی را بداخله کویر مرکزی کشانیده، خودبگراگان رفت و چون سپاهیان سلوکی خواستند ویرا دنبال کرده، از جبال البرز بگذرند در معابر سخت و صعب العبور این کوهها دچار مقاومتهای شدید پارتیها شده تلفات بسیار دادند.

پارتیها مدتی در گراگان پافشاری نمودند؛ تا آنتیوخوس خسته و فرسوده شده باشتی رضا داد و با کمک پارتیها بدفع پادشاه باختر شتافت. چون در آنجا هم بفتوحاتی نائل نگشت دختر خود را بولیعهده باختر داده استقلال هر دو کشور جدیدالتاسیس را بر سمیت شناخت و بهمین راضی شد که پادشاهان نیرومند پارت و باختر، در برابر فشار طوایف وحشی که پیوسته از جانب شمال، ممالک سلوکی را تهدید میکردند، مقاومت نمایند.

آنتیوخوس در سال ۲۰۶ بمغرب بازگشت و اردوان در ۱۹۶ بدرود حیات گفت.

**اشك چهارم - فری یاپت** - پانزده سال دوران سلطنت او صرف اصلاحات داخلی شدو درهمین زمان دولت باختر توسعه یافته ، قسمتی از هندوستان را تسخیر کرد .

فری یاپت در سال ۱۸۱ درگذشت وپسرش بجای وی نشست .

**اشك پنجم - فرهاد اول** - این پادشاه طوایف جنگجوی مارد را که ظاهراً اطراف آمل کنونی سکنی داشته اند ، پس از مدتی مقاومت باطاعت خود درآورد ، سپس ری را مسخر ساخته ، جمعی از جنگجویان ماردی را برای حفاظت راه گرگان در اطراف ایوان کی کنونی مسکن داد . زیرا تصرف ری و تسلط بر در بندگرگان از نظر سوق الحبیشی برای دولت پارت اهمیت بسیار داشت .

فرهاد با وجود داشتن چندین پسر ، قبل از مرگ برادر رشید و دلاور

خود را بجانشینی انتخاب کرد و بقول یکی از مورخین قدیم :

«منافع میهنش را برتر از منافع فرزندانش دانست»

وفات فرهاد در سال ۱۷۴ قبل از میلاد اتفاق افتاد .

**اشك ششم - مهر داد اول** - در اینوقت دولت سلوکی از طرفی دچار جنگ با مصریان و رومیان و از طرف دیگر ، گرفتار انقلابات سخت داخلی بود ، کشور باختر نیز از جانبی بنفاق داخلی و از جانب دیگر بحملات اقوام شمالی دچار شده بود . بنابر این مهر داد بخوبی میتوانست از ضعف موقتی دو همسایه قوی و رقبای دائمی خود استفاده کند .

پادشاه مذکور ، نخست بباختر تاخته ، بسیاری از اراضی آنرا بکشور پارت ضمیمه ساخت ، سپس یکچند بتقویت ارتش خویش پرداخته ، متوجه تسخیر ماد شد و با وجود مقاومت شدید اهالی عاقبت پارتیها غلبه جستند و سرزمین ماد هم ضمیمه پارت گردید ، بعد از آن بگرگان رفته ، شورش آندیار

رافرو نشانید و چون از مشرق و شمال اطمینان یافت باخاطری آسوده لشکر بجنوب و مغرب کشید و از سال ۱۶۴ تا ۱۴۰ بترتیب ممالک خوزستان پارس و بابل را متصرف گردید .

مهرداد بار دیگر برای تکمیل فتوحات خود در مشرق، عازم باختر شد و باغلبه بر پادشاه آن کشور، حدود متصرفات خویش را به هندوستان رسانید. دمتریوس دوم پادشاه سلوکی اگر چه گرفتار جنگهای خانگی بود، لیکن چون سرعت عمل مهرداد و عظمت ناگهانی پارت را دید، از بیم آنکه مبادا دیر یازود، پایتخت سلوکی هم مورد حمله پادشاه اشکانی قرار گیرد بامید همراهی باختریها و شهرهای یونانی نشین شرق و بالاخره پارسیها و عیلامها و غیره، عازم مشرق شد و در چند جنگ نیروی پارتی را در هم شکست. مهرداد چون قدرت مقاومت باارتنش متحدین را نداشت، بچاره گری پرداخت و بعنوان مذاکره صلح، دمتریوس را از لشکرگاه خود دور ساخته دستگیرش نمود و چنانکه گویند باوی شاهانه رفتار کرد.

مهرداد که میخواست با در دست داشتن دمتریوس بر سوریه و شام بتازد و آخرین پناهگاه دودمان سلوکی را از بیخ و بن براندازد، ناگهان بیمار شد و پس از ۳۸ سال پادشاهی در ۱۳۶ قبل از میلاد وفات یافت .

هنگام مرگ او کشور پارت از هندوکش تا بابل و از جیحون و دریای خزر تا خلیج پارس و دریای عمان امتداد داشت .

مهرداد نخستین پادشاه اشکانی است که مانند سلاطین هخامنشی عنوان شاهنشاهی گرفته و الحق در خور این لقب بوده است .

بتصدیق عموم مورخین قدیم و جدید، مهرداد پادشاهی عادل، شجاع بلند همت، قانون گذار و سیاستمدار بوده، چنانکه در عین گرفتاری بکار

جهانگیری از امر جهانداری نیز غافل نمی‌نشسته، هنگام اقدام بکارهای بزرگ بادو مجلس مشورت میکرده، که یکی از آنها را شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی تشکیل میدادند و دیگری را سالخوردهگان و روحانیون. چون اوضاع داخلی کشور اشکانی را ضمن تشکیلات آن دولت بیان خواهیم کرد، در اینجا از تکرار مطلب خودداری میکنیم.

**اشک هفتم - فرهاد دوم** - در آغاز سلطنت این پادشاه دمتریوس که خواهر فرهاد را بزنی گرفته و در گرگان محترمانه میزیست دوباره اقدام بفرار کرد، لیکن سواران پارتی ویرا دستگیر نموده، بگرگان بازگرداندند. آنتیوخوس ششم برادر دمتریوس، بالشگری گران، بقصد برانداختن دولت پارت عازم ایران شد و بیشتر ملوک سر راه بارتش وی پیوستند، آنتیوخوس در سه جنگ غالب شد و فرهاد برای آنکه او را مجبور ببازگشت کند، دمتریوس را با سپاهی بسوریه فرستاد.

در همین اوان بواسطه سرمای زمستان و کمی آذوقه آنتیوخوس سپاهیان خود را در شهرها تقسیم کرد، فرهاد ناگهان بروی تاخته لشگریانش را مغلوب و خود آنتیوخوس را مقتول ساخت، پسر آنتیوخوس که سلکوس نام داشت با دختر دمتریوس اسیر شدند، فرهاد سلکوس را فوق العاده احترام کرد و دختر دمتریوس را بعقد ازدواج خود درآورد جسد آنتیوخوس را نیز در صندوقی از نقره نهاده بسوریه فرستاد.

سلطنت دمتریوس طولی نکشید و بدست خویشان خود کشته شد، از این پس دولت پارت از شرحریف توانای خود یعنی دولت سلوکی خلاص گردید، زیرا کشور مزبور از طرفی دچار جنگ خانگی و از طرف دیگر گرفتار حملات مصریها و رومیان و اعراب شده، مدت شصت سال در حال احتضار بسربرد و سر انجام جزئی از امپراتوری روم گشت.

**خنك باسكاها** - فرهاد که پس از غلبه بر آنتیوخوس قصد تسخیر سوریه را داشت ناگهان بواسطه حملات سکاها مجبور شد، از تعقیب نقشه خود چشم پوشیده بدفع مهاجمین جدید بپردازد .

سکاها چنانکه مکرر ضمن تاریخ ایران دیدیم ، مردمی سلحشور و بیابانگرد بودند که بیشتر در اراضی جنوبی روسیه کنونی مسکن داشته و غالباً از طرف شمال بلاد آباد ایران را بیاد قتل و غارت میدادند . طوایف مزبور را سابقاً از نژاد زرد میدانستند اما تحقیقات جدید ثابت نموده که اینان نیز آریائی نژاد بوده ، ولی از حیث تمدن پیاپی ایرانیان نمیرسیدند . (در استانهای ملی ما مانند شاهنامه و غیره قبایل مذکوره را بنام تورانی ضبط کرده اند .) سلاطین اشکانی چندین بار هنگام ضرورت ، مخصوصاً در جنگ با پادشاهان سلوکی ، از سکاها استمداد نموده ، پس از غلبه بر دشمن ، بایر داختمبلغی آنانرا خشنود ساخته باو طغان خود باز میگرداندند :

چنانکه تیرداد اول در سال ۲۴۷ بکنک سکاها بر ارتش نیرومند سلوکوس کالی نیکوس ظفر یافته ، بنیان دولت اشکانی را استوار ساخت .

فرهاد دوم نیز برای محاربه با آنتیوخوس از سکاها یاری خواست ، لیکن اینان وقتی رسیدند که جنگ تمام شده و آنتیوخوس بقتل رسیده بود سکاها مبالغی گراف ، بعنوان انعام مطالبه میکردند و فرهاد باین بهانه که ایشان در جنگ شرکت نداشته اند پرداخت اجرت را بدون انجام خدمت غیر ممکن میدانست سکاها چون از پادشاه اشکانی مأیوس شدند بلاد شمالی را بیاد قتل و غارت دادند فرهاد با سپاهی که از پارتیها و اسرای یونانی ترتیب داده بود بجلوگیری ایشان شتافت . در گیر و دار کارزار یونانیها خیانت ورزیده بسکاها پیوستند ، و در اثر این اقدام ارتش پارت مغلوب و خود فرهاد

مقتول گردید ( ۱۲۷ قبل از میلاد )

فرهاد اگرچه از سکاها شکست خورد لیکن غلبه قطعی او بر سلوکیها اساس دولت اشکانی را محکم نمود و استقلال ایران را حفظ کرد .  
**اشک هشتم اردوان دوم** - بعد از قتل فرهاد و بزرگان پارت اردوان عم او را بسلطنت برداشتند .

اردوان برای آنکه شکست فرهاد دوم را جبران کند و سکاها را بجای خود نشاند، عازم جنگ با ایشان شد، لیکن بدبختانه او نیز شکست خورده و از زخمی که برداشته بود وفات یافت ( ۱۲۴ قبل از میلاد )

**اقوام زرد پوست** - شکست های ارتش پارت از سکاها و کشته شدن دو پادشاه اشکانی در مدت چهار سال ، اهمیت اوضاع شمال ایرانرا در آن زمان بخوبی میرساند و از این پس دوره جدیدی در تاریخ ایران آغاز میگردد ، که قرنهای مهمترین وقایع تاریخ میهن ما را تشکیل میدهد .  
چون در فصول آینده این کتاب پیوسته با اقوامی سروکار خواهیم داشت که بنام عمومی ترك و مغول معروف و در افسانه های ملی ما با اسم تورانیان مشهورند ذیلامختصری با احوال آنان اشاره میکنیم تا فهم مطالب بعد آسانتر گردد :

در اراضی وسیع آسیای شرقی و مرکزی یعنی از سواحل دریای اخسك ( دراقیانوس کبیر ) تا کنار بحر خزر و از نواحی جنوبی سبیری تا دامنه های شمالی جبال هیمالیا ، از قدیم الایام ، مردمی رحشی و بیابانگرد مسکن داشته اند ، که شغل عمده ایشان گله داری و شکار حیوانات و دزدی و یغماگری بوده و پیوسته برای یافتن مراتع جدید و تحصیل غذا ، بیابانهای وسیع و دره های طویل اطراف را پیموده ، هر چند روز در گوشه ای بسر

میردند .

این مردم که عموماً از نژاد زردولی بطوایف و تیره های متعدد تقسیم میشوند ، هر وقت رئیس یافرمانده لایقی پیدا میکردند یکی از دو کشور متمدن و آباد آن روزگار باستان ، یعنی چین و ایران حمله برده ، از هرجا که میگذاشتند ، جز قتل و خرابی اثری باقی نمیگذاشتند

چینی ها که برای خلاصی از دست وحشیان مذکور بتمام وسایل متشبث شده بودند ، عاقبت دیوار عظیمی در برابر مساکن آنان بنا نهادند که از عجایب صنایع بشری محسوب پس از ۲۳ قرن هنوز آثار آن پای بر جاست .

طوایف مزبور که در مشرق با اقیانوس کبیر و در شمال با اراضی غیر قابل سکنا سیری مجاور بودند ، چون در جنوب هم ب دیوار چین برخوردند ، ناچار بسمت مغرب تاخته ، بترتیب اقوام دیگری را که جلو ایشان بودند بجانب مغرب راندند . سکاها ی آریائی نژاد که در آنطرف سیحون سکنی داشتند ، تحت فشار اقوام مغول و تاتار . مساکن خود را رها کرده ، بطرف جنوب سرازیر شدند و بادو کشور نیر و مند یعنی پارت و باختر مصادف گردیدند . دولت پارت با آنکه دو پادشاه بزرگ خود را در جنگ با آنان از دست داد ، لیکن باز بواسطه ظهور مهرداد دوم ، توانست سیل هجوم سکاها را بطرف دیگر برگرداند و استقلال ایرانرا تا مدتی حفظ کند .

اما دولت یونانی باختر بواسطه ضعف و نفاق داخلی تاب مقاومت نیاورده مغلوب و منقرض گشت و سکاها سرتاسر باختر را فرا گرفته در اراضی افغانستان و سیستان کنونی رحل اقامت افکندند ( در حدود سال ۱۲۷ قبل از میلاد ) و دولتی تشکیل دادند که بعد ها بدولت هند و سکائی معروف گردید .

در همین اوقات بواسطه ورود سکاها بزرنگ ، نام این ایالت تغییر یافته ، بسکستان و سیستان موسوم شد .

بنابر آنچه گفتیم ، اگرچه کشور باختر که حریف نیرومند پارتها بود ، از میان رفت ، لیکن بدبختانه از آن پس پارتها بادشمنان جدیدی سروکار پیدا کردند که بمراتب از باختریها وسلوکیها خطرناکتر بودند ، باین معنی که سکاهاى آریائی نژاد از مشرق وترکان زرد پوست از شمال میهن ما را بیاد حمله وهجوم گرفتند و امپراتوری عظیم روم هم چون در آسیا نفوذ یافت ، چشم طمع بنواحی غربی ایران دوخت و بشرحی که خواهیم دید مکرر باشاهنشاهان اشکانی وساسانی بزور آزمائی پرداخت .  
**اشک نهم - مهر داد دوم -** مهر داد دوم نخست برای سرکوبی سکاها عازم جنگ با ایشان شد ونیروی آنان را چنان درهم شکست که تا مدتی بعد هم از حمله بایران صرف نظر کردند ، سپس حدود متصرفات خود را از جانب مشرق بهیمالیا رسانیده ، بر قسمتی از افغانستان و سیستان استیلا یافت .

**تسخیر ارمنستان -** ارمنستان که از زمان کوروش بزرگ جزئی از شاهنشاهی ایران بود پس از تقسیم ممالک اسکندر نصیب سلوکیها شد وهمینکه آنتیوخوس سوم ، از رومیها شکست خورد ، کشور مزبور نیز پرچم استقلال برافراشت ، در زمان آنتیوخوس چهارم دوباره باطاعت سلوکیها در آمد ( ۱۶۵ ق . م . ) بعد از غلبه مهرداد اول بر پادشاه سلوکی ، در ارمنستان حکومتی تشکیل یافت . که اگرچه ظاهراً مستقل بود ولی در باطن دست نشانده سلاطین اشکانی بشمار میرفت ، در زمان مهرداد دوم چون اُرتوادیست Ortoadistus پادشاه آن کشور دعوی خود سری میکرد ، مهرداد پس از غلبه برسکاها ، بارمنستان تاخت و کشور مزبور را مسخر

ساخته ، تیگران ولیعهد آنت مملکت را بعنوان گروگان بدربار خود آورد. (۱۲۰ ق.م. .)

**نخستین رابطه ایران و روم** - چنانکه ضمن تاریخ روم اشاره کردیم ، هنگامی که سولا از طرف مجلس سنا بآسیای صغیر آمد ، مهرداد دوم سفیری نزد وی فرستاد ، تا عهد نامه ای بادولت روم منعقد سازد ، اگر چه سولا بعنوان اینکه بدون اجازه سنا نمیتواند چنین پیمانی را امضاء کند ، از انجام تقاضای مهرداد خودداری کرد ، لیکن برای اولین بار روابط دوستانه میان دو کشور برقرار گشت .

در اواخر سلطنت مهرداد ، تیگران پادشاه ارمنستان بار دیگر سر از اطاعت ایران باز زده ، از اجرای تعهداتی که قبول نموده بود خودداری کرد و این امر مقدمه وقایعی شد که بعداً بذکر آنها خواهیم پرداخت . مهرداد رویهمرفته از سلاطین بزرگ اشکانی است و مخصوصاً بواسطه شکستی که بسکاها داده و راه هجوم ایشان را مسدود ساخت ، وی را سزاوار لقب بزرگ دانسته اند ، مدت سلطنت او ۴۸ سال ( از ۱۲۴ تا ۷۶ قبل از میلاد طول کشید .

**اشك دهم - سنتروك** - بعد از مرگ مهرداد بزرگ تا زمان سلطنت اُرد (اشك سیزدهم) تاریخ پادشاهان اشکانی درست روشن نیست ، ظاهراً میان بزرگان بر سر سلطنت خلاف افتاده و چندین نفر بدعوی پادشاهی برخاسته اند که از آن جمله سه نفر را میتوان نام برد ، نخست سنتروك که در هشتاد سالگی پادشاه شد و در زمان او تیگران پادشاه ارمنستان بر وسعت و قوت کشور خویش افزوده ، با متیریدات پادشاه پُنت بر ضد دولت روم عقده اتحاد بست ، دولت روم از سنتروك یاری طلبید و چون مشارالیه

بیطرفی اختیار کرد رومیها شهر نصیبین را محاصره نمودند لیکن بتسخیر آن موفق نشدند. سنتروک در سال ۶۷ قبل از میلاد وفات یافت و پسرش فرهاد سوم بجای وی نشست .

### **اشك یازدهم - فرهاد سوم - در سال ۶۶ قبل از میلاد**

پمپئوس سردار رومی سفیری بدربار فرهاد فرستاده ، وعده داد که اگر دولت پارت بكمك رومیها با متیریدات ( مهرداد ) پادشاه پُنت و متحد او تیگران بجنگد ، ولایاتی را که سابقاً ارمنستان از ایران گرفته ، بازپس خواهد داد ، فرهاد با ایجاد نفاق میان تیگران و پسرش که او نیز تیگران نام داشت ، پادشاه ارمنستان را بزحمت انداخت ، عاقبت پدر و پسر هر دو نزد پمپئوس رفتند و متیریدات هم از سپاهیان رم شکست خورد .

بعدها میان فرهاد و پمپئوس کدورتی حاصل شد ، فرهاد بارمنستان تاخت و تیگران پمپئوس توسل جست ، پمپئوس که صلاح خود را در جنگ با ایران نمیدانست ، سه نفر را برای حکمیت میان فرهاد و تیگران فرستاد لیکن پادشاهان مزبور حکمیت روم را نپذیرفته ، اختلافات را دوستانه حل کردند . ( ۶۳ ق . م . ) و بالنتیجه دوستی میان روم و ایران بکدورت مبدل شد ، فرهاد در سال ۶۰ قبل از میلاد بدست پسران خود مسموم گردید و از این پس کشتن خویشان در خاندان اشکانی معمول گشت

### **اشك دوازدهم - مهرداد سوم - این پادشاه در آغاز سلطنت**

بارمنستان لشگر کشید و بفتوحاتی نایل گردید ، لیکن کمی بعد میان او و برادرش اُرد اختلاف افتاد ، مهرداد بگابینیوس سردار رومی پناه برده ، در دفع برادر كمك خواست ، عاقبت اُرد غالب شد و مهرداد را بجرم اینکه بدشمنان میهن پناه برده بقتل رسانید ( ۵۵ ق . م . ) این واقعه نیز نخستین جنگی است که میان دو برادر در خاندان اشکانی روی داده است .

## فصل هشتم

### جنگهای میان ایران و روم

**اشک سیزدهم - ارد اول -** چنانکه در تاریخ روم (صفحه ۲۴) دیدیم سه نفر از رجال روم، یعنی پمپئوس، سزار و کراسوس، در سال ۵۹ قبل از میلاد، با یکدیگر عقد اتحاد بسته، اولی بحکومت اسپانیا، و دومی بفرمانروائی گل و سومی بسررداری مشرق برقرارگشتند.

کراسوس که مردی خسیس و طماع بود میخواست بوسیله جنگ با دولت پارت افتخاراتی تحصیل کند، لیکن سنا باو چنین اجازه‌ای نداد و بسیاری از سیاستمداران روم خطرات اینکار را بوی گوشزد کردند، با این حال کراسوس بمشرق آمده، نخست قسمتی از بین‌النهرین را تسخیر کرده بسوریه بازگشت.

هنگامیکه در سوریه بود سفرائی از طرف پادشاه اشکانی نزد وی آمده تخلیه نواحی اشغال شده را درخواست نمودند و چون جواب مخالف شنیدند بخدمت ارد بازگشته او رابتهیه وسایل جنگ برانگیختند:

در همین اوقات آرتیه باذ پادشاه ارمنستان با شش هزار سوار نزد کراسوس رفته، وعده داد که چهل هزار نفر دیگر، برای جنگ با ایران حاضر کند، اما پیشروی ارتش روم را از طریق بین‌النهرین صلاح ندانسته، بکراسوس پیشنهاد کرد که از راه ارمنستان عازم ایران شود، تا هم از جهت آذوقه در مضیقه نیفتد و هم بواسطه عبور از معابر سخت کوهستانی آزادی عمل را از سواران پارتی سلب کند، کراسوس بعد از اینکه قسمتی از نیروی او، در شهرهای بین‌النهرین پراکنده‌اند، اندرز پادشاه ارمنستان

رانیدیرفت و آرت‌ه‌باذ بارمنستان رفت .

اُرد ارتش خویش را بدو دسته تقسیم نموده ، جمعی را با خود باردنستان  
ببرد تا از پیوستن نیروی آرت‌ه‌باذ بلشگر روم جلوگیری کند و بقیه را  
بسر داری سورنا ، سردار رشید و کاردان خود ، بجنک کراسوس فرستاد  
سورنا برای درهم شکستن ارتش روم ، بتدابیر زیادی متوسل شد ، ابتدا  
یکی از شیوخ عرب را که با میپئوس سابقه دوستی داشت ، وادار کرد ، که نزد  
کراسوس رفته ، بعنوان دوستی و راهنمایی ویرا از ساحل فرات دور کرده ،  
بدشتهای وسیع شنزار بکشاند ، شیخ مزبور با سحر بیان کراسوس را فریفته  
بکمین گاههائی که سورنا ، در نظر داشت آورد ، کاسیوس سردار رومی هر چه  
خواست کراسوس را بخطررات این اقدام متوجه کند ، موفق نشد و شیخ  
عرب چون نزدیک بمحل منظور رسید از اردوی رومی بیرون رفت . .

در آغاز کار زار چشم رومیان بمعدودی سواران پارتی افتاد که حتی سلاح  
مرتبی هم با خود نداشتند ، اما همینکه نزدیک شدند یکباره هزاران سوار  
تیرانداز پارتی با اسلحه براق و درخشان و فریادهای وحشت انگیز از کمین  
گاهها بیرون جسته ، گردا گرد ، ارتش روم را فرا گرفتند و با مهارت حیرت  
آوری رومیان را تیر باران کردند .

پسر کراسوس با هزار و سیصد سوار رشید که از گل با خود آورده بود ، بمنظور  
شکافتن محاصره حمله برد ، لیکن پارتیها پراکنده شده و در حین فرار سواران  
گل را هدف تیرهای خویش ساختند ، عاقبت اینان از شدت گرما و تشنگی و  
از زخم پیگانهای پارتی روبرار نهادند ، پسر کراسوس و سرداران او کشته  
شدند و پارتیها سر آن جوان را بریده بر بقیه ارتش روم حمله کردند .

رومیها از دیدن سر پسر کراسوس بر نیزه پارتیها بقدری بیمناک شدند

که کرا سوس پیر در عین بدبختی بتشویق آنان پرداخته شجاعت‌های سابق رومیان را تذکار میداد .

آخرین حمله رومیان با کمال یأس و نومیدی شروع شد ، نیزه‌داران پارتی آنانرا عقب نشانده ، در یکجا جمع میکردند ، آنگاه تیراندازان باران تیر بر سر ایشان باریده جمعی را بخاک هلاک میافکندند ، رومیها چنان بیچاره شده بودند ، که بیای خود بطرف پارتیها میتاختند ، تا زود تر از این معرکه خلاصی یابند

این گیرو دار سخت تاشامگاهان دوام یافت ، در آن هنگام پارتیها با صدای بلند رومیان را مخاطب ساخته گفتند :

**امشب بکراسوس مهلت میدهیم تا بر مرگ فرزند رشیدش  
نوحه سرائی کند و اگر ناصبح تصمیمی عاقلانه نگیرد ویراکشان  
کشان بخدمت شاهنشاه خواهیم برد !**

رومیان در ظلمت شب راه فرار پیش گرفته ، بسیاری از مجروحین را بجا گذاشتند و جز قسمتی که راه گم کرده ، در بیابانها سرگردان شدند بقیه خود را بشهر کاره ( حران ) رسانیدند .

بامدادان پارتیها مجروحین را سربریده ، بتعقیب فراریان پرداختند و هر که را بدست آوردند کشته بقیه السیف را اسیر کردند .

تعداد کشتگان را در این جنگ بیست هزار و عدد اسرا را ده هزار نوشته اند .

سر انجام خود کراسوس و تنی چند از سردارانش که نسبت بوی وفا دار مانده بودند ، بدست پارتیها افتاده ، مقتول گشتند ، سورنا سر کراسوس را بارمنستان نزد اُرد فرستاد و خود با اسرای رومی و غنائم فراوان با شکوه و جلال بی پایان ، بسلوکیه درآمد ، تا شکست رومیان را بسا کمین

یونانی این شهر، که دم از هوا خواهی روم میزدند نشان دهد.

**نتایج جنگ حران** — این جنگ بهمان اندازه که برای رومیان

زیان آور بود، برای ایرانیان سودمند و گرانبها واقع شد، زیرا رومیان که تا آن زمان همه جا فاتح و منصور بودند، ناگهان در مقابل پیشرفت روز افزون خود، بسدی متین و غیر قابل نفوذ برخوردند و این شکست چنان در روحیه آنان تأثیر بخشید، که مدتها پس از آن جرأت برابری با تیر اندازان ماهر ایرانی نداشتند و بهمین سبب بعدها نیز شکستهای متوالی خوردند کاخ ابهت و عظمت روم یکباره نگونسار شد و ملل مغلوبه دانستند که ارتشی نیرومندتر از ارتش روم هم در این گوشه دنیا وجود دارد. بدین سبب بسیاری از متصرفات روم سر بشورش بر داشتند و کار بجائی رسید که یهودیان فلسطین هم پرچم طغیان برافراشته مدتها اسباب زحمت روم را فراهم کردند.

بین النهرین از تصرف رومیان بدر آمد و ارمنستان که تا آن زمان در زیر حمایت آن کشور بسر میبرد، تابع ایران گشت.

شهرت قدرت و آوازه عظمت دولت پارت، سرتاسر دنیای آنروز را فرا گرفت، تمدن ایران از حمله رومیان و هجوم طوایف وحشی نجات یافت، زیرا اگر جنگ مزبور که نخستین نبرد میان روم و ایران بود، بشکست ایرانیان منتهی میشد، گذشته از اینکه رومیان بر سر زمین ایران مستولی میشدند، اقوام شمالی و شرقی نیز جرأت یافته، از آنطرف بقتل و غارت میپرداختند و خواه نا خواه دولت اشکانی راه زوال و نیستی میسپرد و جریان تاریخ طریق دیگر میگرفت.

سورنا که یکی از بزرگترین سرداران جهان بود، از این فتح درخشان بهره ای نیافت و کمی بعد 'اُرد بروی حسد برده، با کمال حق

ناشناسی بقتلش رسانید .

جنگ حران در تابستان سال ۵۳ قبل از میلاد روی داد و بقیه السیف سپاه روم بفرماندهی کاسیوس بسوریه باز گشتند .

**حمله بسوریه** - دو سال بعد اُرد فرزند جوان خود موسوم به پا کر را با سپاهی گران مأمور تسخیر سوریه کرد ، کاسیوس حا کم سوریه که قدرت مقاومت با پارتیها نداشت ، بشهر انطا کیه پناه برد ، ارتش ایران سوریه را پیموده بکیلیکیه در آمد و بواسطه خبطی که سرداران ایرانی مرتکب شدند رومیها آنان را بکمین گاهی کشیده ، تلفات بسیار وارد آوردند .

با اینحال رومیها جرأت نمیکردند که در زمین باز با ایرانیان روبرو شوند و از اینجهت بحیله و تزویر پا کر را بر ضد پدر تحریک نمودند اُرد ناچار وی را از سوریه احضار کرده ، پس از چندی در امر سلطنت با خود شریک ساخت .

در همین اوقات میان پمپئوس و سزار خلاف افتاد ( صفحه ۲۵ ) و پمپئوس شکست یافته ، میخواست باُرد پناهنده شود و با مساعدت او بر سزار غلبه یابد ، لکن دوستانش وی را از اینکار باز داشتند

چندی بعد سزار برای جبران شکست حران بتبیه و تجهیز قوا پرداخت ، لژیونهای رومی از راه دریای آدریاتیک عازم مشرق شدند ، اما خود سزار پیش از حرکت بدست هم میهنانش بقتل رسید ( ۴۴ ق . م . )

**حمله ایران بروم** - چنانکه در تاریخ روم دیدیم ( صفحه ۲۷ )

بعد از قتل سزار دومین اتحاد سه گانه بعضویت مارك آنتوان ، اکتاو و لپید تشکیل یافت ، در اینوقت اُرد بخیال افتاد که از اغتشاشات داخلی روم استفاده نموده ، دست آندولت را از آسیا قطع کند . برای انجام این منظور

نیروی معظمی بسرداری فرزند رشید خود پاگر و یکی از سرداران رومی موسوم به لابی نیوس، که در دربار ایران میزیست، مأمور حمله بشام و آسیای صغیر کرد ( ۴۰ ق . م . )

ارتش مزبور بر اراضی میان فرات و انطاکیه دست یافته شهر مذکور را مسخر ساختند. سپس قسمتی بسرداری لابی نیوس عازم آسیای صغیر شده، قسمت دیگر بفرماندهی پاکربطرف فینیقیه و فلسطین تاختند. هر دو قسمت با بهره مندی کامل مقصود خود را انجام داده، تمام متصرفات روم را در آسیا تصرف کردند.

بدبختانه هر يك از سرداران مزبور در طی نبردی کشته شدند و ارتش ایران با وجود پیروزی چون سرداران خود را از دست داد عقب نشست و روم از خطر بزرگی نجات یافت، خبر قتل پاکر که جوانی شجاع و بلند همت بود بقدری ارد را محزون کرد که دیگر نتوانست بکار سلطنت رسیدگی کند، بدین سبب از میان سی پسر خود، بزرگترین ایشان را که فرهاد چهارم نام داشت، پادشاهی نشانده، از کار کناره گرفت ( ۳۷ ق . م . )

**اشك جهادهم فرهاد چهارم** - فرهاد چون بسطنت رسید، در آغاز کار پدر و برادران خود را کشته، سپس بکشتمار بزرگان و نجبای مملکت پرداخت، هر کس توانست جان بسلامت برده بیکی از ممالک اطراف گریخت بسیاری نیز برو میان پناه برده مارک آنتوان را بفتح ایران برانگیختند،

## جنگ دوم ایران و روم

مارك آنتوان بشر حيكه در تاريخ روم ديديم. در مصر گرفتار عشق ملكه كلئوپاترا شده و ميخواست با حصول فتح و فيروزي در جنگ با ايران بر رقيب خود ا كتايوان فايق آيد. باين خيال با نيروئي مركب از يكصد و سيزده هزار پياده و سوار با ذربايجان درآمد و پس از غارت آنديار شهر فراد (بيست و پنج فرسنگي درياچه رضائيه) را محاصره كرد، فرهاد نخست برده هزار رومي كه مأمور حفظ بنه سنگين و آلات قلعه گيري بودند تاخته همه را بقتل رسانيد انتشار اين خبر در اردوي روم سربازان را بسختي بيمناك ساخت و بالاخره حمله پارتياها بشيوه جنگ و گريز شروع شده روميها را از پاي در آورد.

آنتوان بفرهاد پيغام داد كه با استرداد پرچمها و اسرائي كه ايرانيان از كراسوس گرفته اند، حاضر است آذربايجان را تخليه كند، فرهاد قبول اين تقاضا را غير ممكن دانست و چون زمستان فراميرسيد، آنتوان ناچار عقب نشيني اختيار كرد و با اينكه راه كوهستاني را انتخاب نمود، باز پارتياها دست از تعقيب وي برنداشته، تلفات بسيار بر سپاه روم وارد آوردند.

از طرف ديگر سرماي زمستان و قحطی و بی آبی، بقدری روميان را در فشار گذاشت، كه چون از رود ارس گذشته، بخاك متحد خود ارمستان وارد شدند، سربازان بخاك افتاده زمين را ميوسيدند و يكديگر را در آغوش كشيده از فرط شادي ميگريستند.

در اينجا آنتوان ارتش خود را سان ديده و دانست كه بيست هزار پياده و چهار هزار سوار از دست داده، ناگزير با كمال اندوه و شرمساري خود را بسوريه رسانيد و بانتظار ورود كلئوپاترا بعيش و نوش مشغول گشت

(۳۶ ق. م. ۰)

این شکست بمراتب مهمتر از شکست حرّان بود، زیرا کراسوس فقط چهل هزار سپاهی همراه داشت و آنتوان یکصد و سیزده هزار .. !

**جنگ سوم ایران و روم** - پس از غلبه ایران بر روم، میان فرهاد و پادشاه آذربایجان بر سر غنائم نزاع در گرفت؛ پادشاه آذربایجان که جرأت مخالفت با فرهاد نداشت؛ بمارك آنتوان پیغام فرستاد؛ که اگر بار دیگر بایران لشکر کشد، سواران خود را در اختیار او خواهد گذاشت.

مارك آنتوان برای جبران شکست سابق بتجهیز سپاه پرداخته، عازم ارمنستان شد (۳۴ ق. م. ۰) و پادشاه ارمنستان، را بحیله دستگیر نموده، قسمتی از ارمنستان را بیادشاه آذربایجان بخشیده، بمصر بازگشت سال بعد برای تکمیل فتوحات خود ب ارمنستان آمد لیکن بواسطه رقابتی که میان او و اکتاو ایجاد شده بود ساخلوئی در این نواحی گذاشته، مراجعت نمود.

فرهاد بهمراهی آرتاکیسیاس (آرداشس یا اردشیر) نخست پادشاه آذربایجان را مغلوب و اسیر ساخته، سپس ب ارمنستان تاخت و ساخلو رومی را از دم شمشیر گذرانیده آرتاکیسیاس را بجای پدر بر تخت نشاند.

در نتیجه جنگهای مزبور مقام دولت پارت در شرق محکم شد و رومیها بخوبی دانستند، که در اینطرف فرات سروکارشان باملتی نیرومند است؛ اکتاو از شکستهای رقیب خود استفاده کرده، ملت روم را برضد مارك آنتوان برانگیخت و او با معشوقه اش کلئوپاترا ناچار انتحار کرد. اکتاو رودخانه فرات را سرحد دولتین قرار داده، بتدریج روابط میان دو کشور دوستانه شدو یکقرن بصلح و آرامش گذشت.

**روابط فرهاد با کتاو** - فرهاد بواسطه غروری که از غلبه بر رومیان

پیدا کرده بود، بار دیگر دست بکشتار بزرگان زد، بدین سبب جمعی از رؤسای پارت، بقیادت تیرداد نامی بر او شوریدند و فرهاد ناچار بافغانستان گریخته، از سکاهاى آنجا استمداد کرد.

همینکه فرهاد با سکاها بازگشت، تیرداد فرزند کهنتر فرهاد را با خود برداشته بسوریه نزد کتاو رفت و او را بجنگ با ایران تحریک نمود.

ا کتاو فراریان را پناه داد، لیکن از لشگرکشی خود داری کرد. (۳۰ ق. م.)

شش سال بعد فرهاد از روم تقاضا نمود، که پسر او و تیرداد را مسترد دارند، ا کتاو نامه فرهاد را بمجلس سنا فرستاد و سنا چنین رأی داد که پسر فرهاد را بخدمت پدر اعزام دارند، لیکن تیرداد در رم بماند و دولت روم با او مساعدتی نکند.

ا کتاو در مقابل این محبت از فرهاد خواهش کرد پرچمهایی را که در جنگ با کراسوس بدست ایرانیان افتاده، با اسرائی که هنوز زنده اند بروم و ا گذارد، فرهاد اگرچه از دیدن پسرش ادمان شد، اما تقاضای رومیان را نپذیرفت.

پس از چهار سال در اثر اصرار زیاد ا کتاو، فرهاد اسیرا و پرچمها را بروم فرستاد، رومیها بقدری از اینکار خوشحال شدند، که ا کتاو فرمان داد، معبدی بشکرانه این موهبت برای مارس (مریخ) خدای جنگ بسازند و پرچمها را در آنجا بگذارند.

سپس مدالی سکه زد، که روی آن نقش یکنفر پارتی بود در حالتی که زنانو بر زمین زده پرچم روم را با امپراطور تقدیم میکند، روی دیگر مدال ا کتاو بر ا رابه چهار اسبه ای سوارو از زیر طاق نصرتی میگردد (۲۰ ق. م.)

از این پس تا چندی میان ایران و روم روابط دوستانه برقرار بود، حتی فرهاد چهار تن از پسران خود را بدر بار روم فرستاد، تاپس از او بر سر سلطنت باپسریکه از کنیزک رومی داشت مخالفت نکنند، در اواخر نزدیک بود، موضوع ارمنستان دوباره بجنگ ایران و روم منتهی شود، لیکن قبل از شروع بجنگ فرهاد را ولیعهد او بهمدستی مادر خود مسموم ساخت و از این رو برخی بر آنند که کنیزک رومی بدستور هم میهنان خویش باینکار اقدام کرده است (۲ ق. م.).

**اشک پانزدهم فرهاد پنجم** - فرهاد پنجم که ایرانیان و ایرا فرهادک میگفتند، نخست برادران خود را از قیصر روم مطالبه کرد، لیکن او گوست خواهش او را نپذیرفته، جوابی سخت داد و فرهاد را از دخالت در کار ارمنستان ملامت نمود

سپس لشگریانی بفرماندهی نوۀ خود کایوس بایران فرستاد، فرهاد در کنار فرات با کایوس کنار آمده از دخالت در امور ارمنسان خودداری نمود، کایوس ب ارمنستان رفت و در آنجا زخمی بر داشته در گذشت. ایرانیان که از پدر کشی فرهاد و رفتار او در قعیه ارمنستان ناراضی بودند، سر بشورش بر داشته ویرا کشتند (۴ سال بعد از میلاد)

تولد حضرت عیسی در زمان سلطنت این پادشاه اتفاق افتاد

**اشک شانزدهم ارددوم** - این شاهزاده که از بیم فرهادک، در گوشه اختفا میزیست، همینکه بسلطنت رسید دست بکشتار بزرگان زد و در اثر رفتار نا ملایمش بزودی کشته شد (۸ میلادی)

**اشک هفدهم ونن اول** - بعد از قتل ارد مجلس مهستان سفیری بروم فرستاده، ونن بزرگترین فرزند فرهاد چهارم را برای اشغال مقام سلطنت دعوت کرد - قیصر با کمال رضایت ویرا بایران اعزام داشت،

لیکن کمی بعد چون رفتار او که مطابق رفتار رومیان بود بزرگان پارت را خوش نیامد، ویرا باطاعت از سیاست روم متهم کرده، والی انزلیجان موسوم باردوان را، پیداشاهی خواندند، وُئِن ابتدا اورا شکست داد، اما در جنگ دوم مغلوب شده بارمنستان گریخت و چون در این هنگام تخت سلطنت آن کشور خالی بود ارامنه وُئِن را پیداشاهی برداشتند (۱۷ میلادی)

**اشک هیجدهم اردوان سوم** - اردوان همینکه بسلطنت رسید بخیال دفع وُئِن افتاد، وُئِن بسوریه گریخته تحت الحمایه روم گشت و کمی بعد کشته شد.

تی بریوس امپراتور روم برای آنکه دو باره عظمت روم را بشرقیان نشان دهد، پادشاه جدیدی برای ارمنستان تعیین کرد، این امر موجب کشمکش میان روم و ایران گردید، تی بریوس که جنگ با ایران را صلاح نمیدانست، شروع بتحریكاتی کرد، تا بدانوسيله اردوان را از سلطنت خلع کند، در این ضمن اُرْد پسر اردوان، در ارمنستان کشته شد و اردوان بواسطه شورش سپاهیان مملکت را رها کرده، بطوايف داهی در گرگان پناه برد (۳۶ میلادی)

رومیا تیر دادرا به تیسفون آورده بر تخت نشاندند و بزرگان ایران ویرا با آغوش باز پذیرفتند، چیزی نگذشت که رفتار او مردم رامتنفر ساخت و اردوان از این فرصت استفاده کرده، با سپاهی از داهی ها به تیسفون تاخت، تیر داد بدون مقاومت فراری شد.

چون تی بریوس از تحریكات خود نتیجه ای نگرفت، سردار ارتش روم در بین النهرین، دستور داد، که با اردوان از در آشتی در آید، دولت روم متعهد شد که دیگر بمدعیان اردوان مساعدتی نکند و اردوان قول

داد که از ارمنستان صرف نظر نماید و برای تأیید حسن نیت خودپسرش را بدر روم فرستاد.

در اواخر سلطنت اردوان بار دیگر بزرگان براوشوریدند، ولی باز بکمک یکی از پادشاهان دست نشانده خود، بتخت نشست. در همین هنگام یونانیان ساکن شهر سلوکیه دعوی استقلال کردند و پس از مقاومتی سخت مطیع گشتند. وفات اردوان در سال ۴۲ بعد از میلاد اتفاق افتاد **اشک نوزدهم بردان** - پس از مرگ اردوان پسرش گوردز بسلطنت رسید، لیکن بواسطه حرکات ظالمانه اش، مهستان و برا خلع نموده، برادرش بردان را بیادشاهی خواند. گوردز از داهی ها کمک طلبید بالاخره با هم آشتی کردند و گوردز بگرگان رفت.

بردان چون از جانب برادر آسوده شد، خواست ارمنستان را ضمیمه ایران کند، اما دو باره دچار طغیان گوردز شده، عاقبت بدست نجبا بقتل رسید. ( ۴۵ بعد از میلاد )

**اشک بیستم گوردز** - گوردز چون بیادشاهی رسید دست بکشتار بزرگان زد و ایشان سفرائی بروم فرستاده مهرداد نوه فرهاد چهارم را به ایران خواندند، کلود امپراتور روم باین امر رضا داد و مهر داد عازم ایران شد.

گوردز مهر داد را اسیر کرده، بیادگار این فتح کتیبه ای بزبان یونانی در بیستون حجاری نمود و کمی بعد وفات یافت ( ۵۱ میلادی ) **اشک بیست و یکم ونن دوم** - بیشتر مورخین ونن را برادر اردوان سوم و والی آنزبایجان دانسته اند، مدت سلطنت او بتحقیق معلوم نیست، ظاهراً بیش از هفت ماه پادشاهی نکرده و در سال ۵۲ بعد از

میلاد در گذشته است

**اشك بیست و دوم بلاش یکم** - ونن سه پسر داشت :

بلاش - تیرداد - پاکر<sup>۱</sup> . بلاش با رضایت دو برادر دیگر بتخت نشست و سلطنت آذربایجان را پاکر<sup>۱</sup> وا گذاشت سپس بخیال تسخیر ارمنستان افتاد ، تا تیرداد را بیادشاهی آنجا برساند ، ارتش بلاش سراسر ارمنستان را مطیع نمود ولیکن بواسطه بروز مرضی مسری ناچار آنجا را رها کرده ، بایران بازگشت .

در اینوقت طوایف سکائی باز بایران تاختند و بلاش بجلو گیری ایشان شتافته بار دیگر وحشیان مزبور را از سرحدات ایران دور کرد بعد از فراغت از کار سکاها بلاش ارمنستان را مسخر ساخته ، تیرداد را بیادشاهی آنجا نشانند و بدین سبب خشم شدید رومیان را تحریک نمود اطرافیان نرن<sup>۲</sup> رفع این توهین را لازم دانستند و در سال ۵۸ لژیونهای رومی عازم ارمنستان شدند ، چون بلاش بواسطه گرفتاری بشورش گرگان ، توانست تیرداد را مساعدت کند ، رومیان پس از چند جنگ بر ارمنستان استیلا یافتند و تیرداد به آذربایجان گریخت .

از شورش گرگان اطلاع صحیحی در دست نیست . ظاهراً تحركات رومیان در ایجاد شورش مزبور دخالت داشته و قریب ۱۸ سال بطول انجامیده است .

**جنگ بلاش باروم** - چون بلاش از کار گرگان فراغت یافت از دو طرف بمتصرفات روم حمله برد سردار رومی تقاضای آشتی کرد و قرار شد سفیری از جانب بلاش بروم رفته قرار دادی منعقد نماید و تاباز - گشت سفیر مزبور لشکریان روم و ایران از ارمنستان خارج شوند .  
همینکه سفیر مذکور مراجعت نمود و جوابی موافق میل بلاش نیاورد

پارتیها عازم بین النهرین شده، ساخلوی رومی آنجا را خلع سلاح کردند،  
رومیان دوباره تقاضای صلح نمودند، سرانجام پس از مبادله سفرا و مذاکرات  
زیاد، قرار شد سلطنت ارمنستان با تیرداد باشد، بشرط آنکه تاج پادشاهی  
را از امپراتور روم بگیرد (۶۳ میلادی). باین ترتیب جنگ با پیروزی  
ایران خاتمه یافت و سه سال بعد تیرداد به همراهی سه هزار سوار پارتی و  
عده زیادی نجبا و شاهزادگان، از راه خشکی عازم روم شد، تمام شهرها  
را بمناسبت ورود او آئین بستند و رومیان باشادمانی و احترام موکب  
ویرا پذیرفتند مخارج این پذیرائی برای خزانه روم بالغ بر چهل و سه  
میلیون و دویست هزار ریال پیول امروزی تمام شد.

دو پادشاه در شهر ناپل ملاقات کردند و صلحی منعقد گردید، که  
بموجب آن قریب پنجاه سال روابط دوستی و ووداد میان دو کشور برقرار بود.

**هجوم آلانها** - در سال ۷۵ بعد از میلاد، آلانها که قومی آریائی

نژاد بودند، از گرجستان و قفقاز بطرف جنوب سرازیر شده، آذربایجان و  
ارمنستان را بباد یغما دادند، بلاش از وسپازیان امپراتور روم کمک  
خواست، لیکن او مساعدتی نکرد و آلانها پس از سه سال قتل و غارت  
نمساکن خود باز گشتند.

بلاش که در حقیقت آخرین پادشاه مقتدر دودمان اشکانی بود، در  
سال ۷۸ بعد از میلاد وفات یافت و با مرگ او دوره ضعف و انحطاط  
این خاندان آغاز گردید.



## فصل نهم

### انحطاط دولت پارت

راجع بجانشینان بلاش تا سال ۱۱۰ که تاریخ جلوس اشك بیست و چهارم ( خسرو ) است اطلاع صحیحی در دست نیست  
از نوشته های مورخین رومی و سایر اسناد چنین بر می آید که پا کر  
نامی از ۷۸ تا ۱۰۸ بر قسمتی از ممالک اشکانی فرمانروائی داشته و  
برخی از محققین وی را پسر بلاش دانسته اند .

سکه هائی نیز بنام مهرداد ( ۱۰۷ - ۱۱۳ ) یافته اند و همچنین  
مسکوکاتی از اردوان بدست آمده لیکن اصل و نسب و محل حکومت هیچ  
يك معلوم نیست و بنا بر این میتوان گفت در این مدت مدعیان سلطنت  
در گوشه و کنار بسیار بوده و جنگ خانگی و نفاق بشدت ادامه داشته است  
**اشك بیست و چهارم - خسرو -** هنگامی خسرو بسلطنت ایران  
رسید ، که از يك طرف دولت اشکانی ، بواسطه سالها نزاع داخلی ، بمنتهی  
درجه سستی و ضعف رسیده و از طرف دیگر دولت روم ، در اثر ظهور  
تراژان که میخواست مانند کوروش و اسکندر ، بر تمام ممالک اطراف فرمانروائی  
کند ، دوباره روح جنگجویی و جهانگیریش بیدار شده بود

تراژان در سال ۱۱۴ بانتهیه کامل عازم مشرق شد و چون باتن  
رسید سفیری با هدایا از طرف خسرو نزد وی آمد ، تا کار ارمنستان را  
موافق میل قیصر فیصله دهد ، تراژان که سودای تسخیر تمام آسیا را ،  
در دماغ می پرورانید ، هدایای مزبور را نپذیرفته ، دادن پاسخ قطعی را  
موکول بورود خود بسوریه نمود .

همینکه تراژان بسوریه رسید، برادر زاده خسرو را که نامزد سلطنت ارمنستان بود باردوی خویش خوانده، با وجود اطمینانی که داده بود، بر خلاف مردانگی و شرافت ویرا بقتل رسانید. پس از آن ملوک سر راه و پادشاهان دست نشاندۀ ایران همه باطاعت تراژان در آمدند و بین النهرین هم ضمیمه روم گردید

تراژان برای گذراندن زمستان بسوریه رفت و فرمان او کشتیهائی ساخته، در دجله بآب انداختند.

در بهار سال بعد ارتش روم از دجله و فرات گذشته، تمام بلاد سر راه را بدون مقاومت تصرف کرد،

تیسفون هم تسلیم شد و تخت طلای اشکانیان بدست تراژان افتاد. در اینحال خسرو که بواسطه قتل نیروی جنگی و اوضاع مغشوش داخلی، قدرت برابری با ارتش روم را نداشت، بداخله ایران عقب نشست و ضمناً از بدرقناری رومیان و قتل غارت ایشان در بلاد مفتوحه، استفاده نموده، بتحریک مردم آن نواحی پرداخت.

شورش و طغیان در تمام شهرها برپا شد و تراژان از ترس آنکه مبادا خط رجعتش قطع شود، بسرعت شروع بعقب نشینی کرد، شدت گرما قتل آذوقه و علیق، بی آبی و رعد و برق و طوفان با امراضی که از عفونت هوا تولید شده بود، دست بهم داده بسیاری از سربازان روم را بیدار عدم فرستاد و نقشه های جهانگشائی تراژان یکسر عقیم ماند (۱۱۶ میلادی) سال بعد تراژان وفات یافت و چنانکه در صفحه ۳۱ اشاره کردیم جانشین او هادریان، تمام ولایاتی را که تراژان گرفته بود، بایران وا گذاشت، در ارمنستان نیز یکی از شاهزادگان اشکانی سلطنت نشست.

در سال ۱۲۲ هادریان با خسرو ملاقات کرده، دختر خسرو را که در تیسفون اسیر شده بود، باو باز داد و دوباره صلح ممتدی میان دو کشور برقرار گشت، که قریب پنجاه سال بطول انجامید.

خسرو بقولی در ۱۲۸ و بقولی ۱۳۰ بعد از میلاد وفات یافت  
**اشك بیست و پنجم** — **بلاش دوم** - از زمان سلطنت این پادشاه اخبار درستی در دست نیست، همینقدر میدانیم که پادشاه گرجستان، آلانها را تحریک نموده و ایشان بداخله ایران تاخته، با گرفتن مبلغی از بلاش بخاك خود بازگشته اند، این مسئله ضعف دولت اشکانی را بخوبی میرساند وفات بلاش در حدود ۱۴۹ بعد از میلاد اتفاق افتاد.

**اشك بیست و ششم** - **بلاش سوم** - بلاش سوم پس از پدر بیادشاهی نشست و در صدد حمله بروم بود، که نامه ای از آنتنن رسیده، او را از اقدام باینکار باز داشت.

چون امپراتوری روم بمارك اُرل رسید (صفحه ۳۲) بلاش بقصد تسخیر ارمنستان، لشکر بآن دیار کشید، نیروی روم از کپادوکیه بجنک وی آمده با سردارشان کشته شدند و ارتش ایران بطرف سوریه رانده، تا فلسطین پیش رفت (۱۶۱ م).

سال بعد رومیها نیروی عظیمی بمشرق فرستادند و یکی از سرداران روم موسوم بکاسیوس، پارتیهارا مجبور بعقب نشینی کرده، پادشاه ارمنستان را بمقر خود باز گردانید. (صفحه ۳۲)

کاسیوس بعداً بتسخیر بلاد بین النهرین پرداخته، شهر تیسفون را آتش زد و تا داخله ماد پیش راند، لیکن در اینوقت طاعونی سخت، بجان سزایان روی افتاده، فاتحین را مجبور بفرار کرد.

محاربات مزبور در ۱۶۵ خاتمه یافت و بلاش در ۱۹۰ درگذشت  
**اشك بیست و هفتم - بلاش چهارم** - زمانیکه بر سر سلطنت روم میان  
سپتیم سور و مدعیان دیگر نزاع بود، سپتیم سور بآسیا آمده قسمتی از  
بین النهرین را تسخیر کرد، اما همینکه اوبایتالیا باز گشت، بلاش بر سر  
رومیان تاخته، آنانرا از جلگه های بین النهرین بیرون راند.

سپتیم سور ناچار، بار دیگر بآسیا آمد و تیسفون بدست رومیان افتاد،  
سربازان رومی این شهر را غارت کرده، یکصد هزار نفر را باسارت بردند.  
( صفحه ۳۴ )

در اینوقت باوجود احتیاطهای زیادیکه امپراتور رعایت کرده بود،  
باز ارتش روم دچار قحط و غلاگردید، ناچار از راه دجله عقب نشسته،  
مدتی وقت خود را بمحاصره شهر الحضر گذرانید، لیکن بدون حصول مقصود  
بسوریه رفت ( این شهر یکبار دیگر هم در برابر نیروی تراژان مقاومت  
سختی بخرج داده بود و اکنون آثار خرابه های آن باقی است ) بلاش چهارم  
در سال ۲۰۹ میلادی وفات یافت و پس از او دوپسرش، بلاش پنجم  
و اردوان بر سر سلطنت بجان یکدیگر افتادند، بلاش پنجم بالاخره بسلطنت  
مشرق ایران رسید و در سال ۲۱۵ دولت روم پادشاهی ویرا برسمیت شناخت،  
ولی بعداً با اردوان داخل مذاکره شده، او را پادشاه پارت دانست. ( بلاش پنجم  
همان اشك بیست و هشتم است و از عاقبت کارش اطلاع صحیحی در دست نیست )  
**اشك بیست و نهم - اردوان پنجم** - ظاهراً اردوان پنجم فقط

در مغرب ایران سلطنت داشته، در زمان او کارا کالا امپراتور روم، خواست  
از ضعف و نفاق داخلی اشکانیان استفاده کند و باحیله و تزویر بر سر تاسر  
ایران استیلا یابد ( صفحه ۳۵ ) باین خیال نامه ای باهدایای بسیار، نزد  
اردوان فرستاده، دختر او را خواستگاری کرد، تا بقول خود اتحاد محکمی

میان دو کشور برقرار شود.

اردوان نخست خواهش مزبور را رد کرد. لیکن دوباره سفرای کاراکالا نزد وی آمده. صداقت امپراتور را در این مسئله تأکید کردند. اردوان پذیرفت و قرار شد کاراکالا. شخصاً بایران آمده. نامزد خود را ببرد. کاراکالا با لشگری گران. عازم ایران شد. در بلاد عرض راه پارتیها با کمال گرمی و احترام از وی پذیرائی کردند. اردوان با بسیاری از بزرگان پارت. در جلگه وسیعی باستقبال داماد خود شتافت و همینکه بساط نشاط گسترده. رومیها ناگهان بر سر پارتیها ریخته. آنان را که بدون سلاح بمجلس عروسی! آمده بودند. از دم شمشیر گذرانند اردوان بکمک پاسداران ویژه شاهی، براسبی سوار شده. از مرک خلاصی یافت و رومیها پس از قتل و غارت بلاد و جمع غنائم بيشمار عقب نشستند این امپراتور سبک مغز، هنگام مراجعت به نبش قبور شاهان اشکانی فرمان داد و سال بعد (۲۱۷) بدست یکی از نگهبانان خود کشته شد در این وقت لشگریان خشمگین پارت. باردوی رومیان نزدیک شدند و ما کرینوس جانشین کاراکالا. پیشنهاد صلح کرد. لیکن اردوان نپذیرفت و تا نصیبین پیش رفت. در آنجا جنگی روی داد. که آخرین و سخت ترین نبرد اشکانیان با رومیان بود.

نبرد مزبور، دوزخ بدون حصول نتیجه قطعی دوام یافت، روز سوم پارتیها بسختی حمله بردند؛ ماکری نوس مجبور بفرار شد و سپاهیانش پراکنده گشتند. مذاکره صلح دوباره شروع شد، بالنتیجه رومیها اسرای پارتی را با اموالی که کاراکالا غارت کرده بود، پس دادند و معادل یکصد و پنجاه میلیون ریال بعنوان جبران خسارات پرداختند. بقول یکی از مورخین، رومیها از شدت خجالت و شرمساری می

گفتند: «این پول را بابت هدا یائی میبردازیم که میخواستیم بیادشاه و بزرگان پارت بدهیم!»

**انقراض دودمان اشکانی** - اگر چه در نتیجه این جنگ باردیگر تفوق پارتیها بر رومیها ثابت شد و اردوان شهرت و اهمیتی بسرا یافت، لیکن اوضاع داخلی دولت اشکانی، نه چنان آشفته و در هم بود، که با این گونه عملیات درخشان بتوان از انقراض آن جلوگیری کرد.

در همین اوقات اردشیر پاپکان بر اردوان خروج کرد و بشرحیکه عنقریب در تاریخ ساسانیان خواهیم دید، طومار سلطنت اشکانیان را در نوردید.

اردوان در جنگ با اردشیر کشته شد (۲۲۶) و پس از او پسرش ارتاباذ بکمک خسرو پادشاه ارمنستان بچنگ اردشیر آمده، ابتدا غالب و سرانجام مغلوب گشت.

بدین ترتیب سلطنت پانصد ساله اشکانی انقراض یافت و فقط شعبه هائی از این خاندان در ارمنستان، باختر و هندوستان و بالاخره در ماوراء قفقاز، مدتی دیگر فرمانروائی داشتند که بحث در تاریخ آنها خارج از موضوع ما است.

**علل انقراض اشکانیان** - مورخین قدیم و جدید در باب علی که موجب انقراض سلطنت اشکانیان شده؛ هر یک چیزی نوشته اند، که ذکر تمام آنها باعث تطویل کلام خواهد بود.

بطور خلاصه، بی اعتنائی پارتیها بامور مذهبی، پارسیها را که در آئین زرتشت فوق العاده متعصب بوده و میخواستند آئین مزبور، مذهب رسمی ایران باشد، رنجیده خاطر ساخت چنانکه اردشیر و جانشینان او توجه خاصی بدین زرتشت مبدول میداشتند و در حقیقت جنبه روحانی

را هم حفظ میکردند -

از طرف دیگر اشکانیان، مشاغل و مناصب عمده را فقط باعیان پارت میسپردند، و این امر سبب بغض و کینه سایر بزرگان میشد. مهمترین علل انقراض این سلسله، جنگ و نزاع خانگی بود، که از زمان سلطنت بلاش اول شروع شده و کار بجائی رسید، که شاهزادگان مکرر بر سر تخت و تاج، پدر؛ برادر و حتی فرزندان خود را می کشتند. چنانکه دولت روم هم از این اوضاع استفاده کرده، برای تضعیف حریف زورمند خویش، چندین بار بتقویت مدعیان تاج و تخت پرداخت و کرا را برخی از شاهزادگان را که در دربار روم میزیستند، برای انجام همین منظور بایران فرستاد.

آری از جنگ خانگی و نفاق است خانه هر خانواده گو شده ویران

## فصل دهم

### تمدن دوره اشکانی

**وسعت کشور پارتیها** - اگر چه بواسطه فقدان مدارک و اسناد، وسعت دولت اشکانی را بتحقیق نمیتوان تعیین کرد، ولی بحسب تخمین میتوان گفت که پادشاهان اشکانی در زمان قدرت و عظمت خود یعنی در عهد مهرداد اول و مهرداد دوم بر ممالکی فرمانروائی داشتند که حدود آن در شمال، رود جیحون. دریای خزر و رود ارس - در جنوب خلیج پارس و دریای عمان - در مشرق هیمالیا و هندوکش و بالاخره در مغرب شط فرات بوده، بدیهی است که گاهگاه ارتش پارت از رود فرات گذشته و تاسوریه و فلسطین هم پیش رانده. لکن در حقیقت سر حد دائمی طبیعی

میان متصرفات روم و ایران همان شطفرات بوده است.

**پایتخت‌ها** - نخستین پایتخت اشکانیان ' شهر صد دروازه نزدیک دامغان کنونی بوده که با وجود کاوشهای زیاد هنوز نتوانسته‌اند محل حقیقی آنرا پیدا کنند.

بعد ها که حدود متصرفات ایشان در مغرب بفرات رسید. پایتخت خود را به تیسفون در ساحل چپ دجله انتقال دادند، این شهر رو بروی سلوکیه (در ساحل راست دجله) بنا شده و در زمان ساسانیان این هر دو شهر بهم اتصال یافتند و بهمین مناسبت اعراب آنرا مداین نامیدند چون هوای تیسفون در تابستان بسیار گرم بود، پادشاهان اشکانی زمستان را در آن شهر گذرانیده، تابستان و بهار را در ری و همدان و گرگان بسر میبردند لیکن مرکز ادارات دولتی همیشه در تیسفون بود. تقریباً شش سال پیش؛ یکی از دانشمندان باستان‌شناس ترکستان در اراضی میان فیروزه و عشق آباد، آثار شهر را یافته و کاوشهایی در آنجا بعمل آورده که هنوز هم دنباله عملیات وی ادامه دارد.

از آنچه تا کنون کشف شده، تصور میکنند که محل مزبور جای شهر نسا قدیمترین پایتخت اشکانیان است، البته تحقیقات بعد این گمان را تأیید و یا تکذیب خواهد کرد.

**وضع حکومت** - ایالاتی که تابع پادشاهان اشکانی بودند. بدو

دسته تقسیم میشدند:

۱- ایالات یا ممالکی که سلاطین آنها دست نشانده شاهنشاه اشکانی بوده و استقلال داخلی داشتند، اینها موظف بودند که در مواقع ضرورت نیروئی بکمک شاهنشاه بفرستند و همه ساله مبلغی بعنوان باج با مقداری هدایا بدربار ارسال دارند.

۲- ایالات و ولایاتی که حکمرانان آنها مستقیماً از طرف پادشاه تعیین می شد و پادشاه همه وقت میتوانست حکام مزبور را معزول و یا منصوب کند.

چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم سلاطین اشکانی هنگام اقدام باه‌ور بزرگ میبایست بادو مجلس مشورت کنند، اول مجلسی که از اعضای ذکور خاندان سلطنتی و شاهزادگان تشکیل مییافت و هر شاهزاده ای که بحد رشد میرسید عضو آن مجلس بشمار میرفت، نویسندگان رومی مجلس مزبور را، شورای خانوادگی Concilium Domestieum نامیده اند. دوم مجلسی که از پیران آزموده و روحانیون درجه اول پارتی تشکیل میشد و در میان آنها مجلس سنا گفته اند.

در موقع فوت یکی از سلاطین، برای انتخاب پادشاه جدید، اعضای هر دو مجلس در یکجا گردآمده پادشاهی از دودمان اشکانی انتخاب میکردند که معمولاً پسر ارشد پادشاه سابق یا برادر یا عموی او بود، این مجلس را که از سران پارت تشکیل میشد مهستان (انجمن بزرگان) میخواندند و این کلمه بعدها مغستان و مغان شده و موجب اشتباه مورخین گردیده است.

بعد از تعیین پادشاه، سپهسالار کل ارتش، که غالباً رئیس خانواده سورن ها بود، تاج شاهی بر سر وی میگذاشت و از آن پس پادشاه صاحب اختیار مطلق میشد. (سورن سردار رشیدی که کراسوس را شکست داد از همین خانواده بود)

مجلس مهستان میتوانست کسی را که لیاقت سلطنت نداشت، از پادشاهی خلع کند ولی در اینگونه موارد کمتر اتفاق میافتاد که شاه منخوع بی جنگ و جدال فرمان مجلس را امتثال نماید و غالباً کار بنزاع خانوادگی

منتهی میگشت .

سلاطین اشکانی ابتدا خود را شاه میخواندند لیکن از زمان مهرداد اول عنوان شاهنشاهی یافتند و بعضی از آنان خویشان را پسر خدا نامیدند بعد از پادشاه ملکه بالاترین مقام را داشت و زنان غیر عقدی پادشاه در قصور جداگانه میزیستند .

رو بهمرفته پادشاهان اشکانی درباری مجلل و باشکوه ترتیب داده بودند که عموم مورخین قدیم از جلال و عظمت بی پایان آن سخن رانده اند شخص پادشاه حتی پس از مرگ فوق العاده مقدس بود و گاهی کار این تقدیس و احترام بحد پرستش میرسید ، چنانکه برای ارشک اول يك نوع مقام الوهیتی قائل بودند .

**ارتش پارت** - بشرحیکه ضمن جنگهای ایران و روم دیدیم ، ارتش پارت بیشتر از سواران چالاکی تشکیل میشد ، که در تیر اندازی و جنگ و گریز مهارتی بسزا داشتند ، پیادگانی که با اردو های پارتی حرکت میکردند در حقیقت خادم سواران و مهتر اسبان ایشان بودند . و گرنه کمتر دیده شده است که پیاده نظام در جنگهای پارتی دخالت مؤثری داشته باشد .

اما سواره نظام از دو قدمت تشکیل مییافت ، یکدسته سواران سبکبار که هنگام جنگ رو بفرار نهاده نیروی دشمن را ، برای تعقیب خود پراکنده میساختند ، سپس باز گشته بر دسته های کوچک خصم حمله میبردند ، بیم از پیکانهای خارا شکاف ایندسته بود که لرزه بر اندام سربازان رومی می انداخت و فاتحین متکبر رومی را بیچاره و پریشان میساخت چنانکه از هشت جنگی که میان پارتیها و رومیان اتفاق افتاد رومیها فقط یکبار پیروزی یافتند .

دسته دیگر سواران سنگین اسلحه بودند که برای جنگ تن بدن بکار میرفتند، اینها سراپای خود و اسبان خویشرا در زره چرمی محکمی مستور نموده با نیزه های محکم و قداره های سنگین با دشمن رو برو می شدند .

غیر از پاسداران و ویژه شاهی و نگهبانان پایتخت و سر بازانی که مأمور حفظ قلعه ها و نقاط مهم سوق الجیشی بودند، باقی ارتش پارت از نفرات چریکی تشکیل مییافت که ایام صلح را بکارزراعت در املاک بزرگان اشتغال ورزیده و هنگام جنگ بهمراهی ارباب خود بخدمت پادشاه میپیوستند لباس و اسلحه آنان نیز بعهد مالکین بود .

( از نیروی دریائی دولت اشکانی بهیچوجه اطلاعی در دست نیست )  
**مذهب** - بطور کلی شاهان اشکانی امور مذهبی را بدیده بی اعتنائی و تسامح مینگریستند و بهمین سبب رعایای ایشان اعم از یونانی ، یهود و مسیحی در اجرای آداب دینی و حتی تعلیم و تبلیغ عقاید خود کمال آزادی را داشتند .

اما درخصوص مذهب خود پارتیها ، از اخبار ناقصی که رسیده چنین استنباط می شود ، که ایشان هنگام مجاورت باسکاها مانند سایر آریاها عناصر را میپرستیدند و بمهر و ماه بیش از هر چیز احترام میکردند .

بعدها بواسطه آمیزش با ایرانیان ، آئین هر مزد پرستی هم در میان آنان معمول شد و پس از آمدن اسکندر و بسط تمدن یونانی در شرق برخی از عقاید یونانیان ، خصوصاً پرستش ارباب انواع را نیز پذیرفتند بنا براین مذهب پارتیها ترکیبی بود از عقاید آریائی قدیم و آئین زرتشتی و مذهب یونانی .

پارتیها اجداد خویش را میپرستیدند و بدین سبب مجسمه مردگان

را ساخته با نهایت دقت و مواظبت در محافظت آنها میکوشیدند و حتی در مسافرتها باخود میبردند، کار این پرستش بجائی رسید که پس از قبول مذهب زرتشت هم برای اجداد خود مقام نیم خدایان یا معاونین هر مزد راقائل شدند .

**زبان و خط** - زبان پارتهیا که بزبان پهلوی معروف است ، بازبان هخامنشی و ساسانی ، تفاوت چندانی نداشته و در حقیقت میتوان گفت که رابطه میان این دو زبان محسوب میشود .  
نوشته های اشکانی بیشتر بخط آرامی بوده ، لیکن خطوط میخی و یونانی را هم بکار میبرده اند .

در سال ۱۹۰۹ سه صفحه پوست آهو در اورامان کردستان بدست آمد که تاریخ تحریر آنها واسط دوره اشکانیان و دو صفحه از این نوشته ها بخط یونانی و یک صفحه بزبان پهلوی و خط آرامی است .

بسیاری از شاهان و بزرگان پارت بزبان و ادبیات یونانی آشنا بوده و حتی مطالب روی بعضی از سکه ها را بخط و زبان مزبور مینوشته اند سکه هائی هم یافته اند که دارای خط و زبان آرامی است و بنا بر این خطوط یونانی و آرامی هر دو در دربار اشکانیان معمول بوده اند .

از علوم و ادبیات پارتی بهیچوجه اطلاعی در دست نیست و مورخین رومی هم در این باب اشاره ای نکرده اند .

**صناعت و تجارت** - کشور ایران از قدیم الایام بواسطه وقوع در سر راه ممالک شرقی مانند چین و هندوستان و ممالک غربی مانند مصر و روم و یونان موقع تجاری مهمی داشته ، سلاطین اشکانی هم میکوشیدند که پیوسته این مقام را حفظ کرده در برابر رقبای دیگر مقاومت کنند . همین موضوع یکی از علل عمده محاربات روم و ایران بود و

مخصوصاً رومیها که میخواستند تجارت ابریشم چین را منحصر بخود کنند، بانواع وسائل متشبهت میشدند، چنانکه یکبار هم از راه هندوچین کالای زیادی باسیای شرقی فرستادند، لیکن عاقبت نتوانستند بمرکزیت تجاری ایران خلی وارد آورند.

در آزمان تجارت با روم رونق کامل داشت، صادرات ایران عبارت بود از منسوجات مختلفه خصوصاً پارچه های ابریشمی که بانوان دولتمند رومی خریدار عمده آن بودند.

ادویه و صمغ و کتیرا و بسیاری مواد دیگر هم بروم صادر میشد و از همه مهمتر قسالی و قالیچه ایران بود که قصور باشکوه متمولین روم را زینت میداد.

کالای عمده ای که رومیان بایران میفرستادند فلزات و اشیاء ساخته شده، مخصوصاً نان شیرینی بود که نان پارتی *Pains Parthicus* مینامیدند در سرحدات از تمام صادرات و واردات گمرک میگرفتند و اسامی کلیه مسافرین بیگانه را که وارد کشور میشدند ثبت نموده بشهر بانان خبر میدادند.

## آثار اشکانی

بطور کلی پارتیها بر خلاف هخامنشیها، علاقه مفرطی بساختن ابنیه محکم و باشکوه نداشته اند و بهمین جهت صنعت معماری و حجاری نه تنها در عهد ایشان ترقی نمایانی نکرده، بلکه بسیار هم تنزل نموده است آثاری که از زمان پارتیها باقی مانده، غیر از آنچه در خارج ایران کنونی واقع شده، عبارتند از:

۱ - در کنگاور ۱۶ فرسنگی مشرق کرمانشاهان، آثار معبدی

است بسبب معماری یونانی، که گویا برای ربه النوع ناهید (آناهیتا) ساخته بوده اند، سر ستونها و سایر اجزاء این بنا را بتدریج در طی قرون متمادی مردم جاهل شکسته و در انبیه دیگر بکار برده اند.

۲ - در قصبه سرپل زهاب، مابین حجاریهای متعددی که از زمان های مختلفه باقی مانده، نقشی متعلق بدوره اشکانیان است و پادشاه پارت را سوار بر اسب کوچکی نشان میدهد، یکی از رعایا در برابر او ایستاده و گلی بیادشاه تقدیم میکند.

این حجاری اگرچه از حیث دقت و ظرافت بیای حجاریهای عهد

هخامنشی نمیرسد لکن باز هم چندان بی تناسب نیست

۳ - چنانکه در صفحه ۷۳ اشاره کردیم گودرز اول بمناسبت غلبه بر

مهرداد و کاسیوس، در بیستون سر راه کرمانشاه بهمدان، حجاریهایی کرده که ویرا در حال پیروزی و تفوق بر خصم نشان میدهد، گودرز سوار بر اسب و نیزه ای در دست دارد، کتیبه ای هم بیونانی موجود است که ضمن آن گودرز خود را ساتراپ ساتراپها (والی ولایه) نامیده، حجاری مزبور که از ابتدا هم چندان ظریف و زیبا نبوده بمرور ایام خرابتر شده است

۴ - در تیک سا اولک (صلوک) از کوههای بختیاری، دو لوحه

حجاری است که یکی از آنها ملکه اشکانی را با سه نفر مرد نشان میدهد که دو نفر از آنها خوابیده و نیزه در دست دارند و یکی دیگر که از روحانیون است مشغول دعا خواندن میباشد.

لوحه دیگر یکی از سواران پارتی را، در حالیکه بشکار خرس

اشتغال دارد نشان میدهد.

بعضی تصور کرده اند که این نقش یادگار حادثه ایست که در آن

محل اتفاق افتاده، باین معنی که پادشاه بشکار حیوانات درنده رفته و ملکه در انتظار او ایستاده، یکی از روحانیون هم برای سلامتی پادشاه بدرگاد خدا استغاثه میکند.

آثار دیگری از قصور و ابنیه پارتیها در ویرانه های شهر الحضر و نیسفون موجود است که برای دانستن، تفصیل آنها بکتاب مفصل باید رجوع کرد.

۵ - در نتیجه کاوشهایی که در نقاط مختلفه بعمل آمده آثار و اشیاء سنگی و سفالی و فلزی متعددی یافته اند، که بیشتر آنها را متعلق بزمان پارتیها میدانند، مهمترین این آثار عبارتند از:

اشیاء سفالین، سبو، کاسه، کوزه چراغ گلی که اغلب شبیه بطروف سفالین دوره آشوری لیکن زیباتر و خوش ساخت تر اند.

اشیاء فلزی، دست بند، اسلحه، انگشتر، گوشواره و غیره که از طلا-نقره - برنج - و مس ساخته شده و بیشتر در مقابر گذاشته اند. اشیاء سنگی، سرستون های بزرگ و خشن، لبه های ستون و قطعات مختلفه متعلق بساختمانها.

تابوتها، که غالباً مزین و روی بیشتر آنها صورت یکی از جنگجویان را نقر کرده اند.

۶ - مجسمه ایست در برلن که سر مفرغی آن از هر جهت شبیه سر اُرد اول است که روی سکه های این پادشاه نقش شده.

مجسمه دیگری در برلن که برخی آنرا مجسمه اناهیتا دانسته اند. مجسمه های ناقص و آثار دیگری که در بین النهرین و شام و

هندوستان و افغانستان یافته و بزمان پارتیها نسبت داده اند.

مجسمه گلی زیبایی که، یکنفر جنگجوی پارسی را در حالی که خوابیده و از جامی آب مینوشد نشان میدهد.

۷ - حجاری برجسته روی دیواری در تپه نمرود داغ (چهار میلی خرابه های نینوا) که گویا متعلق بمقبره آنتیوخوس اول (پادشاه کماژن) است

۸ - جدیدترین مجسمه ای که از پارتیها بدست آمده و در میان مجسمه های قدیم از حیث عظمت و زیبایی بی مانند است، مجسمه ایست که سال گذشته در مالمیر (ایذه یا ایذج) کشف و بموزه تهران نقل شده است.

این مجسمه بزرگ فلزی هیکل یکنفر جوان پارسی قوی و بلند قامتی را نشان میدهد، که تاج کوچک زیبایی بر سر دارد و موهای مجعد انبوهی از زیر تاجش بیرون آمده، نیم تنه کوتاه و شلوار گشاد بلندی پوشیده و قبضه شمشیرش از زیر لباس نمایان است.

هنوز تحقیقات کافی در اطراف این شاهکار بزرگ صنعت بعمل نیامده و شاید مجسمه یکی از سلاطین پارت باشد و چون تا کنون نظیر آن در هیچیک از نقاط کشف نشده از نظر باستان شناسی و صنعت مجسمه سازی فوق العاده اهمیت دارد.



رو بهمرفته از مجموع آثار اشکانیان میتوان دانست، که پادشاهان این دودمان بیشتر اوقات خود را، بجنگجویی و شکار و مملکتداری صرف میکردند و کمتر صنایع ظریفه و ساختن ابنیه توجه داشته اند.

## فصل یازدهم

### ساسانیان

**نسب اردشیر** - در باب اصل و نسب اردشیر پاپکان مؤسس دودمان ساسانی میان گفته های مورخین ایرانی و عرب اختلاف زیادی موجود است، برخی از آنان مانند طبری، نسب ویرا باردشیر دراز دست، پنجمین پادشاه هخامنشی رسانیده اند و گروهی دیگر مانند مسعودی و ابن اثیر، او را از خاندان اسفندیار پسر گشتاسب کیانی دانسته اند.

چنانکه در فصل پیش اشاره کردیم، در زمان اشکانیان شهریاران نیمه مستقلی بر بیشتر نقاط ایران فرمانروائی داشتند و از آنجمله سلسله ای هم در فارس حکومت میکردند، که گذشته از مقام سلطنت، ریاست و تولیت آتشکده بزرگ پارس نیز با ایشان بود و بهمین سبب آنانرا آثروپات (آذربان) میگفتند.

یکی از شهریاران مذکور، موسوم بساسان، دختر پادشاه نسیابه (بیضای کنونی) را بعقد ازدواج در آورده، فرزند خود را پاپک نام نهاد بعد از مرگ ساسان، پاپک بجای وی نشست و برگو زهر پادشاه نسیابه دست یافته، ویرا بقتل رسانید.

پاپک دو پسر داشت، یکی موسوم بشاپور، که در زمان پدر حکومت استخر منصوب بود و دیگری موسوم باردشیر، که ولایت داراگرد را داشت همینکه پاپک در گذشت، شاپور بدعوی سلطنت برخاسته، برادر کهنتر خود اردشیر را باطاعت خواند و چون اردشیر زیر بار نرفت، شاپور عازم سرکوبی وی شد، اما پیش از آنکه میان دو برادر جنگ در گیرد

شاپور وفات یافت و اردشیر مستقلا پادشاهی نشست ( ۲۱۲ میلادی )  
**خروج بر اردوان - هنگامیکه اردشیر با استحکام مبانسی سلطنت**  
خود میپرداخت ، اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی ، گرفتار حمله کاراکلا  
و جنگ بامی کرینوس بود ، بدین سبب اردشیر با خاطری آسوده نخست  
سراسر پارس را مسخر ساخته ، پس از آن بجانب کرمان تاخت و بر بلاش  
فرمانروای آن دیار ظفر یافته ، پسر خود موسوم ب اردشیر را بحکومت کرمان  
گذاشت ( هنوز آثار قلعه‌ای که این پادشاه در کرمان بنا نهاده بر فراز  
کوهی نزدیک شهر باقی و خندقی هم بنام خندق شاه اردشیر موجود است )  
سپس یزد و اصفهان را تسخیر نموده ، بسیاری از ملوک اطراف را باطاعت  
خود در آورد .

در همین اوقات ، اردوان که تازه بررومیان غالب شده بود ، متوجه  
اوضاع داخلی گت و باتمام نیروی خود بجنگ اردشیر آمد ، نبرد اول و  
دویم به نتیجه قطعی نرسید ، نبرد سوم در جلگه هر مزدگان میان شوشتر  
و بهبهان اتفاق افتاد و پس از کارزاری سخت ارتش اشکانی مغلوب و خود  
اردوان مقتول گردید .

تا کنون تاریخ قطعی این جنگ معلوم نبود و مورخین وقوع آنرا  
بین ۲۲۰ و ۲۲۶ بعد از میلاد میدانستند ، لیکن بنا بمندرجات کتیبه‌ای  
که سال پیش در شاپورکازرون بدست آمد ( تفصیل آنرا ضمن آثار ساسانیان  
بیان خواهیم کرد ) مسلم شد ، که انقراض دودمان اشکانی و جلوس اردشیر  
در سال ۲۲۶ بعد از میلاد بوده است .

باوجود کشته شدن اردوان باز شاهزادگان اشکانی از پای نشستند  
و یکی از پسران اردوان موسوم به آرتاباد ( آرتاواکس ) را پادشاهی برداشتند

ارتاباذ بكمك عم خود خسرو بچنگ اردشیر آمده ، نخست بروی ظفر یافت ، لیکن عاقبت اردشیر حيله ای اندیشید و حریفان تازه را نیز مغلوب کرده ، بتعقیب فتوحات خود پرداخت .

دو سال بعد تیسفون را گرفت و بسیاری از شاهزادگان اشکانی را بقتل رسانید بقیه فرار کرده بممالک اطراف پناه بردند .

**فتوحات دیگر اردشیر** - بعد از تسخیر پایتخت اشکانی اردشیر متوجه خراسان و خوارزم و باختر شد و از آنجا ببلوچستان و مکران و سند و پنجاب رفت و با غنائم فراوان پیارس آمد .

اکنون وقت آن رسیده بود ، که پادشاه مقتدر ساسانی ، بسا حریف نیرومند ایران یعنی کشور روم دست و پنجه‌ای نرم کند و اقبال خود را در جنگ بیگانگان هم بیازماید .

اردشیر از شط فرات عبور نمود و بدون آنکه بتهدیدات آلکساندر سور اعتنائی کند ، خود را جانشین هخامنشیان خوانده ، تمام متصرفات ایشان را باز خواست .

الکساندر سور ناچار بتجهیز سپاه پرداخت و برای آنکه اردشیر را از همه طرف گرفتار و مستأصل کند ارتش خود را بسه قسمت کرد ، قسمت اول را مأمور تسخیر شوش و خوزستان نمود و قسمت دوم را بفتح آذربایجان فرستاد ، خود نیز بفرماندهی نیروی عمده عازم مرکز ایران شد تدبیر مزبور نتیجه معکوس بخشید و اردشیر از پراکندگی ارتش روم استفاده نموده ، نیروئی را که مأمور خوزستان بوده در هم شکست سپس بطرف آذربایجان تاخته ، نیروی دوم را که ابتدا بفتوحاتی نائل شده بود مجبور بعقب نشینی کرد و بابکار بردن شیوه جنگ و گریز پارتی تلفات

بسیاری برایشان وارد آورد.

امپراتور چون از شکست این دو سپاه آگاه شد، سرعت بازگشت و بالنتیجه حرّان و نصیبین بتصرف ایرانیان در آمد.  
پس از آن اردشیر تسخیر ارمنستان را بر تعقیب رومیان ترجیح داده عازم آن دیار گردید.

چون سواران ایران، نتوانستند در معابر سخت ارمنستان، دشمن را مغلوب سازند، اردشیر بار دیگر بحیله توسل جست و خسرو پادشاه ارمنستان را بقتل رسانیده، کشور مزبور را هم بمصرفات خود ضمیمه ساخت

**اصلاحات کشوری** - اردشیر از جمله پادشاهان بزرگی است که نیروی جهانگیری و تدبیر جهاننداری را در خود جمع داشت چنانکه در مدتی کمتر از بیست سال، گذشته از غلبه بر اشکانیان و انقراض سلطنت این دودمان، بر سرتاسر ممالک ایران استیلا یافته، حتی با کشور نیرومند روم در آویخت و قسمتی از تصرفات سابق ایران را باز گرفت، با اینهمه گرفتاری باز از کار مملکتداری غافل نشست، زیرا بخوبی میدانست، که کشوری چنین پهناور، بدون داشتن تشکیلات متین و منظم چندان پایدار نخواهد ماند.

اردشیر برای استحکام مبانی سلطنت و ابقای حکومت در خاندان خود، تصمیم گرفت که اساس تشکیلات دوره اشکانی را یکسره تغییر دهد، بدین سبب نخست مفاها یا پیشوایان کیش زرتشت را گرد آورده، با مساعدت تن سر نامی که در آن زمان مقام هیربذان هیربذ داشت بجمع آوری اوستا پرداخت، زیرا چنانکه در بخش اول این کتاب (فصل ۱۶ صفحه ۱۳۱) اشاره کردیم، نسخه اصلی اوستا را بفرمان اسکندر، از گنج شاپیکان بدر

آورده؛ پس از ترجمه قسمتهای علمی آن بزبان یونانی بقیه را در آتش انداختند  
بعد ها بلاش اول اشکانی بجمع آوری آن پرداخت ، لیکن بانجام  
اینکار موفق نشد .

تنس قطعات پراکنده اوستا را جمع وتدوین نمود و در زمان  
شاپور باقی قسمتهائی را که سابقاً بهندی و یونانی ترجمه شده بود ، از این  
ممالک بدست آورده ، بر آن افزودند و همین مجموعه را قانون رسمی  
کشور قرار دادند .

اصل کلی سیاست اردشیر احیای آئین زرتشت و توأم ساختن  
دین و دولت بود ، بنا بر این بتعمیر آتشکده ها و تخریب معابد یونانی و  
اشکانی پرداخته ، بر نفوذ روحانیان و عظمت مقام ایشان افزود ، تشکیلات  
اداری و قضائی و لشگری را بکلی تغییر داد ، قضاوت را بروحانیون سپرد و  
بتقلید هخامنشیان ارتش جاویدانی تاسیس کرد ، نفوذ خط و زبان و  
تمدن یونانی را بر انداخت و خطی معمول شد که اکنون بیملوی ساسانی  
معروف است این خط از خط میخی هخامنشی بسیار مشکلتتر بود .

مهمترین اقدام سیاسی اردشیر بر انداختن پادشاهان نیمه مستقل و  
بسط اقتدار حکومت مرکزی و اجرای قانون واحدی در سراسر کشور است  
چون راجع بطبقات و تشکیلات و علوم ادبیات دوره ساسانی عنقریب  
گفتگو خواهیم کرد ، در اینجا بهمین مختصراً کتفا میکنیم .

### شاپور اول

برخی از مورخین مانند مسعودی نوشته اند که اردشیر قبل از مرگ تاج پادشاهی  
را بر سر شاپور نهاده ، خود بآتشکده ای رفت و در آنجا بعبادت پروردگار  
مشغول شد ، اما این گفته طرفدار زیادی ندارد و دانشمندان جدید معتقدند

که اردشیر در اواخر سلطنت شاپور را در کار مملکت دخالت داد، تا بعد از مرگ پدر بهتر بتواند امور کشور را اداره کند.

شاپور در سال ۲۴۱ بیادشاهی رسید و چون هنوز دولت ساسانی جوان بود بعضی از متصرفات آن سر بشورش برداشتند، شاپور نخست بامر منستان تاخت و شورشیان آن دیار را مغلوب و منکوب ساخت، سپس متوجه حرّان شد و شهر آلحضر را محاصره کرد، این شهر چنانکه قبلاً اشاره کردیم، دو بار در برابر رومیان بسختی مقاومت نموده و باروئی محکم داشت، شاپور مدتی بمحاصره آن مشغول بود تا بالاخره دختر پادشاه حرّان نسبت بپدر خود خیانت ورزیده، شهر را بایرانیان تسلیم کرد، گویند شاپور دختر مزبور را بجرم این خیانت بقتل رسانید تا زشتکاری او سرمشق دیگران نشود.

### جنگ شاپور بارومیان - در این اوقات اوضاع داخلی روم بواسطه

شورشهای ارتشی وقحط و غلا سخت آشفته و درهم بود، شاپور خواست از فرصت استفاده کند و متصرفات آسیائی روم را تسخیر نماید، باین خیال از دجله گذشته، شهر نصیبین را محاصره کرد و بعد از فتح آن شهر از فرات عبور نموده انطاکیه را هم گرفت، (صفحه ۳۶) همینکه گردین بامپراتوری روم رسید بالشگری نیرومند بجلوگیری شاپور آمد و ارتش ایران را در سوریه شکست داد، شاپور بطرف شرق عقب نشست و گردین وی را تعاقب نموده، نصیبین را باز گرفت.

شاپور برای تهیه نیروی جدیدی بداخلة ایران شتافت و ارتش روم تیسفون را محاصره کرد، شاپور در خطری عظیم افتاد، لیکن در همین وقت یکی از سرداران رومی موسوم بفیلیپ عرب که والی مستملکات روم

در آسیا بود ، جمعی از سربازان را بر ضد گردین برانگیخته ویرا بقتل رسانید و چون تصرف تخت و تاج امپراتوری را بر خاتمه کار مشرق ترجیح میداد ، عهد نامه ای با شاپور منعقد ساخته ، بموجب آن بین النهرین و رمنستان را مانند سابق بایران وا گذاشت ( ۲۴۴ )

**اسارت والرین** - صلح میان ایران و روم بیش از چهارده سال دوام نیافت و بار دیگر در سال ۲۵۸ شاپور از فرات گذشته انطاکیه را مسخر ساخت ، والرین امپراتور پیر روم بجنک شاپور آمده انطاکیه را باز گرفت ، و ارتش ایران را تا اُدس تعقیب کرد ، در اینجا شاپور نقشه جنک را طوری ترتیب داد که سپاهیان روم و امپراتور ایشان را بکمین گاهی کشیده محصور نمود .

کوشش بی پایان رومیان برای شکافتن خط محاصره و یافتن راه فرار مفید نیفتاد و سرانجام والرین بقید اسار در آمده ، سپاهیانش پراکنده شدند .

اسارت والرین در استحکام دولت جوان ساسانی و عظمت مقام شاپور فوق العاده مؤثر بود ، گویند شاپور هنگامیکه میخواست بر اسب سوار شود ، پای بر پشت والرین مینهاد ولی محققین جدید این اتهام را مردود دانسته علو همت شاپور را بیش از آن میندازند که نسبت بامپراتور اسیر روم چنین استخفافی روا داشته باشد .

یکی از نقوش حجاری شاپور کازرون که شرح آنرا ضمن آثار ساسانی بتفصیل بیان خواهیم کرد ، شاپور را سوار بر اسبی نشان میدهد و والرین در برابر وی زانو زده طلب بخشایش میکند .

مشاهده این نقش و نقوش دیگریکه بیادگار غلبه شاپور بر رومیان حجاری شده بیننده را بی اختیار بیاد دوره عظمت و اقتدار باستانی ایران

انداخته، حس میهن پرستی و غرور ملی را تحریک و بیدار میکنند. شاپور یکی از اهالی انطاکیه موسوم به سیریادیس Cyriadis را بامپراتوری روم برگزیده برای سومین بار انطاکیه را تصرف کرد و با تسخیر کیلیکیه و کاپادوکیه تقریباً بر تمام آسیای صغیر استیلا یافت. چون نگاهداری این ممالک بواسطه دوری از مرکز ایران کاری بی اندازه دشوار بود، شاپور بدون آنکه تشکیلاتی برای اداره آنها بدهد با غنائم فراوان بایران بازگشت.

شاپور در مراجعت دچار حملات بادیه نشینان عرب شد و ایشان بتحریک اذینه پادشاه تدمر تلفات بسیار بر ارتش ایران وارد آوردند. اذینه یکی از سلاطین محلی عرب بود، که هنگام لشکرکشی شاپور بسوریه سفرائی با هدایا نزد وی فرستاده اظهار دوستی و اطاعت کرد. شاپور بواسطه غروری که داشت از لحن نامه اذینه درخشم شده، سفرای او را در فرات انداخت.

اذینه کینه شاپور را در دل نگاه داشت و آنقدر صبر کرد تا ارتش ایران خسته و فرسوده باغنائمی که بچنگ آورده بودند عازم مراجعت شدند در اینوقت بادسته های سپاهی که از اعراب بادیه نشین ترتیب داده بود پی در پی بر ارتش شاپور حمله برد و غنیمت فراوان بدست آورده چند تن از زنان پادشاه را اسیر کرد، شاپور بزحمت خود را بدجله رسانیده از شر تعقیب اذینه نجات یافت و بایک حرکت بی رویه که ناشی از غرور و خود خواهی وی بوده عده زیادی سربازان خود را بیهوده از دست داد جنگ دوم ایران و روم از ۲۵۸ تا ۲۶۰ طول کشید و زد و

و خورد با اذینه تا ۲۶۳ دوام یافت

**اصلاحات داخلی** - شاپور همان اندازه که بجنجوتانی و کشور ستانی شایق بود بآبادانی و مملکتداری نیز میل فراوان داشت . مورخین شرقی بنای هفت شهر بزرگ را بزمان وی نسبت میدهند که از همه مهمتر نیشابور ( در خراسان ) و جندی شاپور ( در خوزستان ) و شهر شاپور ( در سه فرسنگی کازرون ) است .

از شهر اخیر جز اطلال و ویرانه هائی چند اثری باقی نمانده بود تا در سنوات اخیره یکی از هیئت های علمی فرانسوی بریاست مسیو گیرشمن در آنجا کاوشهائی بعمل آورده بنای آتشکده بزرگ سنگی و سالن کاخ سلطنتی را از زیر خاک بیرون آوردند .

( شرح آثار مکشوفه و نقوش نزدیک شهر شاپور را ضمن آثار ساسانی بتفصیل بیان خواهیم کرد )

یکی از کار های عمده شاپور بنای سد شادروان بر روی رود کارون بود ، که بدست مهندسین و اسرای رومی ساخته شده و بدین مناسبت به بند قیصر معروف گردیده است

از وقایع مهم سلطنت او ظهور مذهب مانی است که مقارن جلوس شاپور اتفاق افتاده و شرح آنرا در جای خود ذکر خواهیم کرد از روی نقوش موجوده معلوم میشود که شاپور فوق العاده رشید و خوش هیکل بوده و بتکثیر و تنظیم نیروی ارتشی اهمیت زیاد میداده گویند یکی از پسران خود را بحکومت گرجستان فرستاده و او سلسله سلاطین خسروی را در آن دیار تاسیس کرده است

شاپور در ۲۷۱ بعد از میلاد وفات یافت و پس از او پسرش هرمز بیادشاهی نشسته ، يك سال بعد بدرود حیات گفت ، بنای رامهرمز را باین پادشاه نسبت میدهند

## بهرام اول

بهرام بعد از برادر پادشاه شد و مدت چهار سال فرمانروائی کرد در زمان اوارلین امپراتور روم باسیای صغیر تاخت، زینب زوجه اذینه که بعد از شوهر بیادشاهی نشسته بود از بهرام یاری خواست بهرام نیروی مختصری بکمک او فرستاد، لیکن رومیان غالب شدند و ارلین بخیال تسخیر ایران افتاد، اما بدست سپاهیان خود کشته شد (صفحه ۳۷) و بهرام از شر حریف زور مندی نجات یافت (۲۷۵ م)

از کارهای دیگر بهرام قتل مانی بود، که بفرمان بهرام پوست او را باکاه انباشته بریکی از دروازه های جندی شاپور آویختند این دروازه بعدها بنام مانی معروف شد و اعراب آنرا باب الزنادقه نامیدند.

## بهرام دوم

بعد از بهرام اول پسرش بهرام دوم پادشاه شد گویند نخست بعیش و عشرت پرداخته از کار ممالک غفلت کرد، اما پس از چندی متنبه شده، رای مطیع ساختن سکاها بسیستان و افغانستان لشگر کشید و هنگامیکه سرگرم جهانگیری بود گرفتار حمله رومیان گردید.

کاروس امپراتور روم از غیبت بهرام استفاده کرده تیسفون را گرفت لیکن نتوانست بفتوحات خود ادامه دهد و روزی در اثر رعد و برق شدید فات یافت، بهرام نیز در سال ۲۸۲ بدرود حیات گفت، بعد از مرگ و بهرام سوم پسر هرمز بسطانت رسید و پس از چندماه بسرای دیگر شتافت (۲۸۲ م)

## نرسی

نرسی پسر شاپور اول بود و پس از چندی بر برادر خود هرمز که او نیز دعوی سلطنت میکرد فائق آمد، سپس با رمنستان تاخته، تیرداد فرزند خسرو اشکانی را که رومیان پیداشاهی ارمنستان نشانده بودند مغلوب و فراری ساخت؛ تیرداد بروم رفته از دیوکلسین یاری طلبید و او گالریوس (Galérius) را با ارتش ساخلو سوریه بجنک ایران فرستاد، نرسی به بین النهرین رفت و نزدیک حران جنگی سخت در گرفت، روز سوم ارتش ایران بشدت حمله برده، چنان رومیان را درهم شکست که تیرداد و گالریوس ناگزیر خود را بفرات انداخته رو بگریز نهادند (۲۹۶ م.) و سال بعد با نیروی جدیدی بقصد جبران شکست پیش از راه ارمنستان باز گشتند. سواره نظام ایران که میخواست دشمن را از جبال ارمنستان بجلگه های پهناور کشیده، شیوه کار زار خود را بکار برد، ناگهان دچار شبیخون رومیان شده پراکنده گشت نرسی که جراحاتی سخت بر داشته بود شتابان بایران آمده تقاضای صلح کرد و ناچار بقبول معاهده ننگینی رضا داد (۲۹۷ م.)

بموجب این عهد نامه دجله را سرحد دو مملکت قرار دادند و ولایات ساحل چپ این رود خانه بتصرف رومیان در آمد  
پادشاه ایران متعهد شد که در امور ارمنستان دخالتی نکند و  
گرجستان را تحت الحمایه روم بشناسد:

در اثر انعقاد این معاهده نرسی از سلطنت استعفا کرده کمی بعد از شدت رنج و اندوه وفات یافت (۳۰۱ میلادی)

## هرمز دوم

هرمز دوم پسر نرسی بیش از دهسال پادشاهی نکرد و در اینمدت بسیاری از نقاط کشور را سیاحت نموده، برای اصلاح احوال رعایا اقدامات مفیدی انجام داد که از همه مهمتر تأسیس عدالتخانه بود.

در اواخر سلطنت او جمعی از اعراب، بحرین را تصرف نموده گاهگاه بحدود ایران میناختند، هرمز بجنک ایشان شتافت و در گیزدار کارزار کشته شد (۳۱۰ م.).

بعد از قتل او پسرش آذر نرسی بتخت نشست و چون بی اندازه سفاک و خونریز بود، بسیاری از بزرگان شوریده ویرا بقتل رسانیدند

## شاپور ذوالاکتاف

پس از کشته شدن آذر نرسی بزرگان پارس برای انتخاب پادشاه جدید بمشاوره پرداخته، عاقبت تصمیم گرفتند، فرزند هرزدوم را که هنوز در رحم مادر بود بسطنت برگزینند.

همینکه مؤبد مؤبدان بشارت داد که فرزند هرمز پسر خواهد بود، تاج پادشاهی را در خوابگاه ملکه آویخته، تنی چند از رجال کاردان را برای اداره امور مملکت برگماشتند.

شاپور چون از مادر بزاد، بسرپرستی آموزگاران لایق فنون جنگی را بخوبی فرا گرفت، از دوران کودکی او حکایاتی نقل کرده اند که دلالت بر استعداد و هوشمندی وی دارد.

در مدتی که شاپور طفل بود، غارتگران عرب، از ضعف داخلی دربار ایران استفاده نموده، پیوسته نواحی فارس و خوزستان و بین النهرین

را بیاد یغما میدادند و حتی باطراف تیسفون هم تجاوز مینمودند. شاپور پس از رسیدن بسن رشد، با سپاهی زبده عازم دفع اعراب شده، کشتاری سخت براه انداخت و فرمان داد تا شانه اسرای عرب را سوراخ نموده ریسمانی از آن بگذرانند و بدین سبب اعراب ویرا ذوالا کتاف خواندند.

محققین جدید این وجه تسمیه را صحیح ندانسته گویند چون شاپور سینه ای پهن داشته؛ باین لقب معروف گردیده است

### جنگهای ایران و روم - شاپور پس از فراغت از کار اعراب چون

فوق العاده در مذهب زرتشت متعصب بود، بازار عیسویان پرداخت، در اینوقت قسطنطین امپراتور روم بود و او چنانکه در صفحه ۳۸ بیان کردیم، بواسطه قبول آئین مسیح بحمایت عیسویان برخاسته، نامه ای بشاپور نوشت و تقاضا کرد، نسبت بعیسویان ایران رؤف و مهربان باشد، شاپور بدین سخن اعتنائی ننموده، سفرائی بدربار روم فرستاد و استدرا د ولایاتی را که در زمان نرسی بروم واگذار شده بود، درخواست کرد.

با این حال شاپور چندان مایل نبود که با قسطنطین بجدا لپردازد؛ زیرا از طرفی امپراتور مزبور بجنگجویی مشهور بود و از طرف دیگر هر مز برادر بزرگ شاپور که از زندان گریخته و در دربار روم بسر میبرد، بهترین وسیله برای ایجاد اغتشاش در داخله ایران بشمار میرفت.

قسطنطین در سال ۳۳۷ وفات یافت و پسرش کنستانس (کنستان تی نوس) بجای وی نشست (صفحه ۳۹) اتفاقاً اوضاع داخلی ارمنستان هم برای حمله شاپور مساعد بود، زیرا از چندی پیش پادشاهان آن شروع بترویج آئین مسیح نموده، مردم را از خود متنفر ساخته بودند.

شاپور از این اوضاع استفاده کرد و بسیاری از آرامنه و اعراب را بر ضد دولت روم برانگیخت ، سپس در سال ۳۳۸ از دجله گذشته شهر نصیبین را در حصار گرفت و چون باروی این شهر فوق العاده مستحکم بود ارتش ایران پس از شصت و سه روز عقب نشست ، از این بیعت تا سال ۳۴۰ جنگ‌هایی میان روم و ایران اتفاق افتاد که از جزئیات آنها اطلاع صحیحی در دست نیست ، همینقدر میدانیم که ایرانیها نه بار رومیها را شکست دادند و با اینحال چون در کار قلعه گیری چندان مهارت نداشتند به نتایج قطعی نائل نشدند .

در سال ۳۴۱ شاپور نقشه خود را عوض کرد و ارساس ( ارشاک ) پسر پادشاه ارمنستان را که با پدرش در زندان شاپور بود ، رهائی بخشیده ، پادشاهی ارمنستان نشاند ، تا هنگام حمله بروم از این جانب آسوده خاطر باشد .

در سال ۳۴۶ ارتش ایران بار دیگر نصیبین را محاصره کرد ولی ایندفعه هم پس از سه ماه کشتش و کوشش دست از محاصره برداشت .

**نبرد سنجار** - دو سال بعد شاپور برای حصول نتیجه قطعی از دجله عبور نموده ، در تپه های اطراف سنجار ( ما بین موصل و نصیبین ) با نیروی خصم روبرو شد ، در آغاز کار زار ایرانیان شروع بعقب نشینی کرده دشمن را تا اردوگاه خویش کشانیدند و در آنجا نبردی سخت روی داد ،

شامگاهان رومیان بچادرهای ایرانیان ریخته شروع بغارت اموال کردند و از فرط خستگی همانجا بخواب نوشین فرو رفتند ، شاپور فرصت را غنیمت شمرده ، با سربازان تازه نفس برایشان حمله برد و کشتاری عظیم کرد ، رومیان از فرط کینه و خشم پسر شاپور را که بدست ایشان افتاده

بود بسختی هلاک ساختند ، شاپور از شدت رنج و اندوه بتعقیب فتوحات خویش نپر داختر و میان را بحال خود و گذاشت و بایران باز گشت .  
 در سال ۳۵۰ شاپور دوباره از دجله عبور نموده نصیبین را محاصره کرد ، این بار هم محاصره شهر مزبور سه ماه طول کشید و تمام وسائلی که ایرانیان برای گشودن آن بکار بردند بی نتیجه ماند ، اتفاقاً حادثه دیگری باعث نجات محصورین گشت ، و آن هجوم ترکان زرد پوست بسرحدات شمالی ایران بود .

شاپور ناچار محاصره نصیبین را رها کرده بدفع وحشیان مزبور شتافت و مدت هفت سال بجنگ و جدال با هونها اشتغال ورزید سر انجام هونها را مطیع ساخته جمعی از آنانرا در زمره سربازان خود داخل کرد ( ۳۵۷ میلادی )

در مدتی که شاپور بدفع هونها مشغول بود ، کنستانس نیز با رقبای داخلی در مغرب سرگرمی داشت و بنابراین متار که میان دو کشور اجباری بود نه اختیاری .

**جنگ دوم ایران و روم** - هنگام غیبت شاپور ، پادشاه ارمنستان که دست نشانده وی بود ، دختر یکی از افسران ارشد رومی را بقصد ازدواج در آورده و برخلاف پیمانی که با شاپور بسته بود ، اتحاد با روم را بر دوستی ایران ترجیح داد .

شاپور چون از سرحدات شمالی باز گشت ، شنید که امپراتور روم میخواهد بجنگ میان دو کشور خاتمه داده ، قتل و خونریزی را بصلح و صفا مبدل سازد ، از طرفی شنیدن این خبر که حمل برضعف امپراتور میشد و از طرف دیگر غرور شاپور از فتوحات مشرق ویرا بر آن داشت ، که

نامه ای تهدید آمیز بامپراتور بنویسد و ارمنستان و بین النهرین را جدّاً مطالبه کند، قسمتی از نامه شاپور چنین بود:

« شاپور شاه شاهان، برادر مهر و ماه و همپایه ستارگان آسمان، »  
« برادر خود کنستانس سلام میرساند، خیلی شادمانم که سرانجام براه »  
« راست افتاده و از روی تجربه دانسته ای که حرص و آرزوی بی پایان »  
« عاقبت موجب شکست و رسوائی است . . . . . دانشمندان کشور تو گواهند »  
« و میدانند که تمام اراضی میان رود استریمین و مقدونیه متعلق به نیاکان من بوده »  
« (در اینجا مقصود شاپور شاهنشاهان هخامنشی است) . . . اکنون باین »  
« قناعت میکنیم که بین النهرین و ارمنستان را که بحیله از جدّ من (مقصود »  
« نرسی است) ربوده اید، پس بدهید، شما بدون هیچ ننگ و عاری میگوئید »  
« که فتح و ظفر اسباب افتخار است چه از راه دلیری و کوشش باشد و چه از »  
« راه حيله و تزویر، اما ما ایرانیها هیچگاه این مطلب را نمیپسندیم . . . . »  
« من بشما خبر میدهم که اگر فرستاده من با حصول مقصود باز نگردد پس »  
از زمستان با تمام نیروی خود در برابر شما حاضر خواهم بود. »

کنستانس با وجودی که از لحن نامه شاپور در خشم شد، باز بواسطه گرفتاریهای که در مغرب داشت، سفرائی بدربار ایران فرستاده، میل خود را بآشتی اظهار کرد، لیکن واگذاری اراضی را غیر ممکن دانست.

شاپور در سال ۳۵۹ از دجله عبور نمود، ساخلوی رومی شروع بعقب نشینی کرده، تمام آذوقه سر راه را معدوم ساخت، باین حال ارتش ایران تا نزدیک آمد (دیاربکر کنونی) پیدش راند و در آنجا نیروی رومی را بسختی درهم شکسته، شهر مزبور را محاصره کرد و پس از هفتاد روز بزحمت زیاد شهر را تسخیر و سکنه آنرا از دم شمشیر گذرانید. چون فصل زمستان

در رسیدن ایرانیان بمیهن خود بازگشته . سال دیگر عازم روم شدند .  
 ارتش ایران این بار ، شهر سنجار را در حصار گرفت و پس از چندروز  
 بتسخیر آن موفق شد ، شاپور دستور داد که با اهل شهر بمهربانی رفتار کنند  
 سپس بدون آنکه وقت خود را صرف تسخیر نصیبین نماید بفتح سایر بلاد  
 معتبر برداخت و تا سال بعد بر بسیاری از نقاط مهم سوق الجیشی دست یافت .  
 در اینوقت بشرحیکه در صفحه ۳۹ دیدیم کنستانس از بیم طغیان  
 برادر زاده خود ژولیان خاطری پریشان داشت و چیزی نمانده بود که کار  
 روم شرقی یکسرده شود ، لیکن اقبال امپراطور مساعدت کرد و شاپور بواسطه  
 هجوم مجدد اقوام وحشی بایران معاودت نمود .

کنستانس از این فرصت استفاده کرده بقصد تنبیه برادر زاده عازم مشرق  
 شد اما پیش از آنکه بژولیان برسد در راه وفات یافت و ژولیان در سال ۳۶۱  
 بقسطنطنیه آمده بر اورنگ امپراطوری تکیه زد و پس از شش ماه تهیه  
 مقدمات ، باهشتاد و سه هزار سپاهی آهنگ جنگ ایران کرد .

ژولیان فرماندهی نیمی از ارتش خود را بفرزندش شاهزاده ایرانی سپرد  
 و پیش از یکسال برای ساختن کشتیهای جنگی در انطاکیه بسربرد تا بتواند  
 مانند تراژان خود را بسواحل خلیج فارس رساند و در اینکار از طرفی بسربازان  
 رشیدی که از گل آورده بود و از طرف دیگر باعراب صحراگرد پشت گرمی  
 داشت بهمین سبب هم پیشنهاد صلح شاپور را نپذیرفت .

افسانه سرایان گویند که در این ایام شاپور شخصاً برای کسب اطلاعات  
 بالباس ناشناس باردوی روم رفت ولی این گفته چندان قابل اعتماد نیست .  
 در آغاز بهار ژولیان سی هزار از لشگریان خود را بطرف ارمنستان  
 فرستاد تا از راه آذربایجان و ماد ، شمال و مغرب ایران را پیموده ، بهمراهی  
 نیروی ارمنستان در تیسفون باو پیوندند و خود با بقیه سپاه طریق جنوب را

پیش گرفته ، پس از رسیدن بفرات با آرایش جنگی در امتداد این رودخانه بحرکت ادامه داد و تا جلگه بابل بلا مانع پیش راند ؛ از آن بعد دسته های کوچک تیراندازان ایرانی شروع بحملات بی در بی نموده ، ارتش روم را خسته و فرسوده کردند ، رومیان هم در عوض بامردم بلاد سر راه از هیچگونه وحشیگری فروگذار نمودند .

در حوالی سلوکیه نزدیک تیسفون ، ایرانیان مقاومت مختصری نشان داده ، تلفاتی بردشمن وارد آوردند ، ژولیان تا پشت دروازه تیسفون پیش راند ، لیکن چون باروی استوار آن شهر را غیر قابل تسخیر دید ، توقف را صلاح ندانسته ، فرمان بازگشت داد .

همینکه عقب نشینی رومیان شروع شد ، تیراندازان ایرانی بایلهای جنگی بفرماندهی دو پسر شاپور ، راه را بر ایشان بسته در هر قدم حملات شدید کردند و با از میان بردن آذوقه بین راه رومیان را بقحط و غلامبتلا ساختند .

در سامره نبردی سخت واقع شد و در گیر و دار کارزار ژولیان بضرب تیری از پای در آمد ، رومیان از این واقعه در خشم شده بر شدت حملات خود افزودند ، لیکن ایرانیان هم مردانه پافشاری نموده ، تا شامگاهان کشتاری هولناک دوام یافت ، نیمه شب ژولیان بسر ای دیگر شتافت و سرداران رومی ژوین Jovien نامی را بجای وی برگزیدند .

خبر مرگ ژولیان شاپور را جری کرد و این بار شخصاً بتعاقب رومیان پرداخته ، پس از چند روز دشمن را خسته و ناتوان ساخت .

ژوین ناچار بقبول شرایط صلح رضا داد و معاهده ای منعقد شد که خلاصه مواد آن این بود :

۱ - پنج ایالتی که در زمان نرسی بروم ملحق شده بود دوباره بایران بازگردد .

۲ - شهر های مهم نظامی مانند نصیبین و سنجار نصیب ایران شود

۳ - قسمت شرقی بین النهرین متعلق بایران باشد

۴ - امپراتور روم از مداخله در امور ارمنستان بکلی صرف نظر کند

این صلح که بقول مورخین رومی برای آن کشور فوق العاده ننگ آور

بود، برای مدت سی سال منعقد شد و طرفین قول دادند که مواد آنرا تا آخر رعایت کنند.

بعد از انعقاد این معاهده شاپور با کمال جوانمردی برای رومیان

آذوقه فرستاد و ایشان را از گرسنگی نجات داد ( ۳۶۳ میلادی ).

عموم مورخین وقت شناسی شاپور را در محاربات با روم، بی اندازه

ستوده و مخصوصاً بتصرف نصیبین که در حقیقت دروازه روم بشمار میرفت

اهمیت زیاد میدهند و باین جهت وی را سزاوار لقب «بزرگ» دانسته اند

**تسخیر ارمنستان و گرجستان** - شاپور پس از فراغت از کار روم

ارشک پادشاه ارمنستان را با وعد و وعید بسیار بدربار خود خواند

و بجرم پیمان شکنی او را بزندان انداخت سپس بارمنستان تاخته، از آنجا

عازم گرجستان شد و بعد از فتح گرجستان دوباره بارمنستان آمده بتکمیل

تسخیر آنجا پرداخت .

در اینوقت والنس امپراتور جدید روم از پیشرفتهای سریع شاپور بوحشت

افتاده یکی از سردارانش در سال ۳۶۷ وارد گرجستان شد، پادشاه دست

نشانده شاپور با سردار رومی صلح کرده قسمت شمالی کشور مزبور را بروم

واگذاشت .

چون این خبر شاپور رسید، در بهار سال دیگر عازم تنبیه رومیان شد و ارتش روم بفرماندهی امپراتور بجلو گیری وی آمده، زد و خورد میان ایشان قریب پنج سال بطول انجامید (۳۷۶-۳۷۱) عاقبت طرفین از کشتش و کوشش بی فایده خسته شده باهم آشتی کردند و متعهد شدند که هر دو از دخالت در امور ارمنستان و گرجستان خود داری کنند از آن پس اوقات شاپور با سودگی صرف اصلاحات داخلی شد و این شاهنشاه بزرگ در سنه ۳۷۹ میلادی پس از هفتاد سال پادشاهی با نامی پر افتخار در گذشت و کشوری نیرومند و پهناور برای جانشینان خویش باقی گذاشت

### اردشیر نیکو کار

بعد از مرگ شاپور اردشیر دوم که بعضی ویرا پسر و برخی برادر او دانسته اند بتخت نشست و چون در آنوقت خزانه دولت غنی بود رعایا را از پرداخت مالیات معاف نموده بدین سبب لقب نیکو کار یافت . در زمان وی پادشاه ارمنستان موسوم به مانوئل Manuel از شاهنشاه ایران استدعای حمایت کرد و بموجب قرار دادی که منعقد شد، ده هزار سرباز ایرانی بخرج دولت ارمنستان در آن کشور اقامت گزیدند، اردشیر در سال ۳۸۲ وفات یافت .

### شاپور سوم

پس از اردشیر شاپور سوم پسر شاپور بزرگ پادشاهی نشست و چون در همان اوان پادشاه ارمنستان بگمان اینکه سربازان ایران خیال خلع او را دارند ناگهان بر ایشان تاخته و همه را بقتل رسانیده بود بار دیگر موضوع ارمنستان بهانه جنگ میان روم و ایران گردید ولی خوشبختانه

در اینوقت تئودوز امپراتور روم گرفتار حمله گتها بود و میخواست از جانب مشرق آمده خاطر باشد ، بدین سبب باسفرای ایران قرار دادی منعقد نمود که بموجب آن ارمنستان تقسیم شده قسمت شرقی که وسیعتر بود بهره ایران گشت و قسمت غربی در تحت حمایت روم قرار گرفت ۳۸۴ بود شاپور سوم بواسطه ، غلبه بر اعراب بلقب جنگجو ملقب شده و در سال ۳۸۸ بعد از میلاد وفات یافته است

### بهرام چهارم

بعد از شاپور پسرش بهرام چهارم که قبلا والی کرمان بود بتخت نشست ، این پادشاه لقب کرمانشاه داشت و بسیاری از مورخین بنای کرمانشاهان را بوی نسبت داده اند در زمان او خسرو والی ارمنستان ایران با امپراتور روم از در دوستی در آمده ، حکومت ارمنستان را هم بقلمرو خود ضمیمه ساخت و از آن پس با پادشاه ایران بنای نا فرمانی گذاشت . بهرام نیروئی بارمنستان فرستاده خسرو را دستگیر و در زندان فراموشی محبوس کرد ( زندان فراموشی قلعه ای بوده است در مشرق شوشتر کنونی ) و برادر خود بهرام شاپور را بحکومت ارمنستان منصوب نمود ( ۳۹۱ م . )

از وقایع دوران سلطنت او تقسیم امپراتوری روم بود که بسال ۳۹۵ اتفاق افتاد ( رجوع کنید بصفحه ۴۰ )  
بهرام در سال ۳۹۹ بدست سربازان شورشی بقتل رسید .

## یزگرد اول

سربازان پس از کشتن بهرام پسرش یزدگرد را بسلطنت برداشتند جلوس وی مقارن با حملات شدید اقوام وحشی بسر حدات روم بود و او بخوبی میتوانست از این فرصت استفاده نموده، بسیاری از مستملکات روم را متصرف شود، لیکن یزدگرد گذشته از آنکه در این خصوص اقدامی نکرد، حمایت امپراتور رانیز برعهده گرفت.

توضیح آنکه آرکادیوس چون مرگ خود را نزدیک دید نامه ای بیزدگرد نوشته حمایت فرزند خردسال خویش را از او درخواست کرد یزدگرد یکی از رجال کاردان دربار ایران موسوم به آنتیو خوس را بقسطنطنیه فرستاده، اعلام داشت که هرکس نسبت به تئودوس سوء قصدی کند شاهنشاه ایران ویرا دشمن خود خواهد شناخت ضمناً تربیت ولیعهد روم را هم بمعهد آنتیو خوس واگذاشت.

تئودوس چون بسن رشد رسید بهمت یزدگرد بر تخت سلطنت نشست و پس از چندی یکی از روحانیون بزرگ را بدربار یزدگرد فرستاده از او خواهش کرد، که نسبت بعیسویان مقیم ایران رفتار ملایمتری داشته باشد، یزدگرد سفیر مزبور را بانهایت ملاطفت پذیرفته و بعیسویان اجازه داد که کلیساها بنا نهاده، آزادانه باجرای مراسم مذهبی خویش پردازند (۴۰۹ م)

پیشوایان کیش زرتشتی که از دادن آزادی بعیسویان ناراضی بودند یزدگرد را بزهار (گنا هکار) نامیدند لیکن مورخین بیگانه مکرر جوانمردی وبزرگواری ویرا ستوده اند.

بنای شهر یزد را باین پادشاه نسبت میدهند و گویند در اثر سوء قصدی نزدیک نیشابور وفات یافته است (۴۲۰ م،)

## بهرام پنجم

هنگامیکه یزدگرد تخت سلطنت را بدرود گفت میان جانشینان او خلاف افتاد نخست شاپور که فرمانروای ارمنستان بود بسرعت خود را بیایتخت رسانید و آرامنه از غیبت او استفاده کرده شورش عظیم بر پا نمودند، کمی بعد بزرگان ایران شاپور را بقتل رسانیده خسرو نامی را بیادشاهی برداشتند.

بهرام پسر دیگر یزدگرد که حکمران بین النهرین بود و بقولی نعمان بن منذر از ملوک حیره (شهری بوده در یک فرسنگی کوفه کنونی) بامر یزدگرد ویرانیت مینمود چون از مرگ پدر و کشته شدن برادر آگاهی یافت، سپاهی از اعراب تشکیل داده عازم تیسفون شد و خسرو را باها و خواهان او از میان برداشته تاج پادشاهی بر سر گذاشت (۲۴۲۰).

داستان سرایان گویند که چون بهرام دعوی سلطنت کرد بزرگان و موبدان گرد آمده تاج پادشاهی را میان دو شیر نهادند تا هر یک از دو مدعی که آنرا بردارد سلطنت را حق وی دانند، خسرو جرأت نکرد قدم پیش گذارد، لیکن بهرام بدون واهمه جلورفته شیران را با گرز بکشت و تاج را از میان برداشته بر سر گذاشت بهرام در آغاز سلطنت برای جلب رضایت پیشوایان مذهب زرتشت برخلاف پدر شروع بازار عیسویان نمود و چون بسیاری از ایشان بخاک روم پناهنده شدند از امپراتور روم درخواست کرد که پناهندگان را بامورین ایران تسلیم کند، از طرف دیگر جمعی از کارگران و متخصصین رومی را که در معادن طلا و نقره ایران مشغول کار بوده و دوره خدمتشان پایان رسیده بود، جبراً نگاهداشته و نمیگذاشت بمیهن خود باز گردند، بدین سبب دو باره میان دو کشور جنگ در گرفت و قریب دو سال بطول

انجامید، سر انجام عهد نامه ای منعقد شد که بموجب آن شاهنشاه ایران بر عایای عیسوی خود آزادی داد و امپراتور روم نیز متعهد شد که از تعرض بر عایای زرتشتی کشور خویش خود داری کند.

همچنین دولت روم بر عهده گرفت که سالیانه مبلغی بعنوان مخارج سربازان ساخلوی دربند قفقاز بپادشاه ایران بپردازد تا از هجوم وحشیان شمالی بسرحدات روم و ایران جلوگیری نمایند ( ۴۲۲ )

**اغتشاش ارمنستان** - چنانکه گفتیم پس از عزیمت شاپور از ارمنستان مردم آندیار سر بشورش برداشتند، بهرام بعد از مصالحه با روم برای اسکات عیسویان ارمنستان یکی از شاهزادگان اشکانی موسوم بآرداش ( آردشیر ) را که عیسوی مذهب بود بحکومت ارمنستان منصوب نمود.

این شاهزاده در مدت شش سال فرمانروائی خود بقدری ظلم و ستم روا داشت که مردم از دست او بجان آمده عزل ویرا از بهرام خواستار شدند بهرام آردشیر را محاکمه کرد و چون ویرا گناهکار دانست معزول و محبوس ساخت، سپس یکی از بزرگان ایران را بحکومت ارمنستان فرستاد و باین ترتیب شورش آن کشور را فرونشاند.

**جنگ با تورانیان** - بشرحیکه در صفحه ۵۷ بیان کردیم اقوام زرد

پوست ساکن آسیای شرقی و مرکزی که در تواریخ قدیم ما بنام عمومی تورانیان معروفند، مکرر ایالات شمالی ایران را مورد هجوم و حمله قرار داده از هیچگونه وحشیگری و قتل و غارت فروگذار نمیکردند.

در سال ۴۲۵ گروهی انبوه از وحشیان مذکور باینطرف جیحون تاخته فتنه و آشوبی عظیم براه انداختند و چون عازم ری شدند، تمام مردم ایران و ساکنین آسیای غربی و جنوبی را دچار وحشت و اضطراب ساختند،

بهرام بعنوان شکار متوجه آذربایجان شد و از آنجا عنان عزیمت بجانب خراسان تافته، برای اغفال دشمن شهباراه پیمائی مینمود تا در حدود مرو شبی ناگاه بر سر ترکان تاخت.

گویند برای ترسانیدن ایشان فرمان داده بود که مقداری سنگریزه در مشکهای خشک ریخته و آنها را برگردن اسبان آویختند، تا از تاخت و تاز اسبان و حرکت ریگها صدای وحشتناکی تولید شده، ترکان را بیشتر دچار اضطراب نماید.

هیاطله یا تورانیان که بهیچوجه انتظار ورود نابهنگام بهرام را نداشتند پس از اندکی مقاومت پراکنده شده از جیحون گذشتند و خان یا خاقان ترکان بقتل رسیده غنائمی که از هر سوگرد آورده بودند بدست ایرانیان افتاد و از آنجمله تاج طلای جواهر نشان خاقان بود، که بهرام آنرا بیادگار این فتح درآتشکده شیز گذاشت (شیز شهری بوده است در آذربایجان نزدیک تخت سلیمان کنونی که آتشکده معتبری داشته و برخی آنرا مسقط الرأس زرتشت دانسته اند).

سرداران بهرام فراریان را تعاقب نموده بار دیگر با ایشان روبرو شدند و بسیاری را از دم شمشیر گذرانیدند، ترکان ناچار تقاضای آشتی کرده، متعهد شدند که هیچگاه از محاذات ستونی که بهرام در آنجا بنا نهاده قدم فراتر نگذارند.

بهرام برادر خود نرسی را فرمانروای بلخ کرد تا همیشه متوجه حرکات تورانیان باشد، این شکست چنان در هیاطله مؤثر افتاد که تا آخر سلطنت بهرام دیگر جرأت دست اندازی بحدود ایران نکردند.

مورخین ایرانی نوشته اند که بشکرانه این فتح پادشاه هندوستان

ولایات سند و مکران را بایران وا گذاشت و دوازده هزار تن رامشگر  
بخواهش بهرام بایران فرستاد که کولیهای امروزه بقایای آنانند.

**مرک بهرام** - بهرام بشکار گور خر میل فراوان داشت و بدین  
سبب به بهرام گور ملقب شد؛ گویند روزی در قفای گوری اسب میتاخت و  
ناگهان در باتلاقی فرورفته ناپدید گردید. باتلاق مزبور را غالباً در حوالی  
کوشک زر (کوشک زرد) کنونی میان شیراز و اصفهان دانسته اند.  
(تاریخ وفات بهرام را بین ۴۳۸ و ۴۴۰ نوشته اند.)

### یزدگرد دوم

بعد از بهرام پسرش یزدگرد دوم پادشاه شد و چون شنید رومیان  
خیال حمله بایران دارند، پیشدستی کرده بر سر ایشان تاخت، سردار ارتش  
روم موسوم به اناتولیوس چون از غلبه خود مأیوس بود پیاده بار دو گاه یزدگرد  
آمده تقاضای صلح کرد، یزدگرد ویرا با احترام پذیرفته و قرار دادی منعقد  
نمود، که بموجب آن رومیان متعهد شدند از ساختن استحکامات نظامی در  
سرحدات ایران خود داری کنند.

همینکه یزدگرد از کار روم فراغت یافت شنید که وحشیان تورانی از  
مرگ بهرام استفاده نموده، دوباره بنای دست اندازی بایالات شمالی گذاشته اند  
یزدگرد وزیر خود مهرنرسی را بنیابت سلطنت انتخاب کرده بالشگری گران  
عازم نیشابور شد و مدت نه سال (از ۴۴۳ تا ۴۵۳) پی در پی نیروهای  
مدفع ایشان فرستاد تا در سال ۴۵۳ شخصاً از آب جیحون گذشته هیاطله را  
بسختی در هم شکست.

**جنگ ارمنستان** - آرامنه از مدتی پیش بمذهب مسیح گرویده و  
مخصوصاً شاهزادگان اشکانی که از طرف شاهنشاه ایران در آن کشور سلطنت

داشتند؛ برای حفظ استقلال ارمنستان و جدائی کامل آن از ایران، در ترویج آئین مزبور میکوشیدند، پیشرفت این سیاست گذشته از آنکه ارمنستان را بزودی مستقل میکرد خطر بزرگ دیگری برای ایران داشت و آن اتحاد مذهبی ارمنه و روم بود که خواه ناخواه هنگام وقوع جنگ میان روم و ایران، ارمنه را بطرف روم متوجه میساخت، یزدگرد برای جلوگیری از این خطر، تصمیم گرفت که ارمنه را بکیش زرتشت در آورد و نخست از در مسالمت درآمده بنای تبلیغ را گذاشت حتی وزیر کاردان خود نرسی را بارمنستان فرستاد و یکبار رؤسای ارمنه را گرد آورده بوعدو وعید از ایشان قول گرفت که دست از آئین مسیح برداشته مردم را بکیش زرتشت دعوت کنند.

سرانجام چون تدابیر مذکور مؤثر نیفتاد یزدگرد متوسل بشمشیر شد در سال ۴۵۶ سپاهی نیرومند بارمنستان فرستاده پس از زدو خورد بسنار سران سپاه ارمنی را مقتول و پیشوایان مذهبی ایشانرا دستگیر و محبوس ساخت، کیش زرتشت جانشین آئین مسیح گشت و آتشکده های خاموش دوباره روشن شد.

در اواخر سلطنت یزدگرد باردیگر هیاطله بخراسان تاختند و اگر چه ابتدا مغلوب شدند لیکن چون در آخر کار میدان کرزاز به ساکن ادلی ایشان انتقال یافت، ارتش ایران را شکست داد و مجبور بیازگشت نمودند. کمی بعد یزدگرد در سال ۴۵۷ بسرای دیگر شتافت.

بعد از وفات یزدگرد، پسر کوچکترش هرهمز که در پایتخت بود دعوی سلطنت کرد، لیکن برادر بزرگتر او موسوم بفیروز، که والی سیستان بود از خوشنواز پادشاه هیاطله یاری طلبیده، پس از دو سال بر هرهمز ظفر یافت (۴۵۹ م.).

## فیروز اول

در ابتدای سلطنت این پادشاه ساکنین ارّان (مورخین اروپائی ایشانرا آلبانی مینامند ولی نباید اینها را با آلبانیهای شبه جزیره بالکان اشتباه کرد) بریاست والی خود موسوم به واچه دعوی استقلال کردند، لیکن فیروز بزودی فتنه ارّان را خاموش نموده، هیاطله را که تا آن تاریخ در ارتش وی فدا کاری بسیار کرده بودند، با بخشش مال فراوان دلخوش ساخته، بمساکن خود بازگردانید.

پنج سال بعد بی آبی و خشکسالی چنان سرتاسر آسیا را فرا گرفت، که بیشتر حیوانات در اثر تشنگی تلف شدند و در ممالک مجاور ایران هزاران نفر راه دیار عدم گرفتند.

فیروز با صدور احکام سخت، اغنیارا مجبور نمود که با فقرا مساعدت نمایند و چون خشکسالی دوام یافت، مالیاتها را بخشیده مبلغی از خزانه دولت برای خرید غلات بحبشه و یونان و هندوستان فرستاد.

گویند بواسطه مساعی او احدی در ایران از گرسنگی نمرده همینکه بعد از هفت سال باران نزول کرد، ایرانیان آنروز را جشن گرفته عید آب ریزگان نامیدند.

**جنگ با هیاطله** - خوشنواز پادشاه هیاطله در مقابل مساعدتهائیکه بفیروز کرده بود چندی از پرداخت خراج سالانه خود داری نمود و بدین سبب دوباره آتش جنگ روشن شد، پس از مدتی کشمکش طرفین آشتی کردند و خوشنواز دختر فیروز را بزنی خواست، فیروز که پادشاه هیاطله را لایق دامادی خود نمیدانست، دختر دیگری را نزد او فرستاد.

خوشنواز چون از حیلۀ فیروز آگاه شد بخیال گرفتن انتقام افتاده

پیغام فرستاد، که چون جنگی در پیش دارد برای تعلیم و تنظیم سپاهیان خود  
محتاج بعهده‌ای سرداران کارداران ایرانی است.

فیروز سبید نفر از بهترین سرداران لایق خورا بخدمت وی اعزام  
داشت و خوشنواز آنرا بقتل رسانیده مهیای جنگ با ایران شد.

فیروز بقصد تنبیه هیاطله لشکر بسرزمین ایشان کشید، هیاطله عقب  
نشینی نموده، ویرابدره‌ای هولناک کشانیدند و راه خروجش را از هر طرف  
مسدود ساختند، فیروز ناچار تقاضای صلح کرد و متعهد شد که هیچگاه متعرض  
ایشان نشود! (۴۷۰)

**شورش ارمنستان** - چون در سال ۴۸۱ فیروز در جنگ با طوائف  
وحشی ساکن سواحل غربی بحر خزر شکست یافت، گرجیان فرصت غنیمت  
شمرده حاکم زرتشتی خود را بقتل رسانیدند و یکی از عیسویان را بحکومت  
برداشتند.

همینکه والی ارمنستان مأمور دفع شورش گرجستان شد، آرامنه هم  
از غیبت وی استفاده نموده، برچم طغیان برافراشتند و ارتش اعزامی ایران را  
مغلوب ساخته، سردار ایشانرا کشتند.

سال بعد نیروئی که مأمور گرجستان بود غالب گشت؛ لیکن نیروی مأمور  
ارمنستان مغلوب گردید و بواسطه احضار مهران سردار ارتش ایران کار  
ارمنستان بحال اختلال باقی ماند.

در سال ۴۸۳ دوباره ارتش ایران بدفع فتنه ارمنستان آمد و سردار  
ایرانی بر شورشیان ظفر یافته، سردسته ایشانرا بارمنستان روم گریزانید، اما  
باز هم تغییر سردار از طرف دربار باعث شکست ایرانیان شد و توجه شاهنشاه  
بجنگ هیاطله کار ارمنستان را ناتمام گذاشت.

مرگ فیروز- فیروز همواره آرزو داشت، که روزی بسرزمین هیاطله  
تاخته، ناکامیابی سابق خود را جبران کند و باینکه بسیاری از بزرگان پیمان  
شکنی را مخالف شئون پادشاهی میدانستند، فیروز با سپاه فراوان و پنجاه  
زنجیر پیل جنگی عازم خراسان شد.

گویند برای آنکه قول خود را محفوظ داشته و از ستونی که سرحد  
میان ایران و خاک هیاطله بود تجاوز نکند، فرمان داد تا ستون مزبور را  
کنده و بوسیله چندین ارابه در پیشاپیش سپاه حرکت دهند.

هیاطله این بار حیلۀ جدیدی اندیشیده و خندقی در سر راه ایرانیان  
تهیه دیده، روی آنرا با خاک و خاشاک پوشانیدند و چون ارتش ایران بایشان  
نزدیک شد، بنای فرار نهاده ایرانیان را بدنبال خود کشانیدند، فیروز و بیشتر  
سپاهیانش در خندق مزبور ریخته هلاک شدند.

خوشنواز جسد ویرا با احترام تمام بخاک سپرده، اسرار آ که از جمله  
فیروز دخت دختر فیروز بود، محترمانه پذیرائی کرد. (۴۸۴)

فیروز روی هم رفته پادشاهی رشید و جنگجو ورعیت پرور بوده و  
بواسطه اقداماتی که در مدت خشکسالی نموده مورد تحسین مورخین مشرق  
زمین قرار گرفته است.

### بلاش (والا کاش)

پس از مرگ فیروز برادرش بلاش که مقام نیابت سلطنت داشت،  
پادشاهی رسیده نخست همت بتصفیه کار هیاطله گماشت و حاکم سیستان را  
مأمور نمود که با سپاهی نیرومند بسرزمین ایشان رفته، قضیه را بصلح یا  
جنگ فیصله دهد.

والی مذکور ابتدا مهارت تیراندازان خود را به هیاطله نشان داده، سپس

بمذاکره صلح پرداخت، خوشنواز دختر فیروز و سایر اسرا را با بسیاری از غنائم باز داد و در مقابل آن شاهنشاه ایران متعهد شد که در ظرف دو سال مبلغی بوی کارسازی کند :

در این هنگام یکی از پسران فیروز دعوی سلطنت کرد و بلاش برای دفع وی از حکام ایالات یاری خواست، از جمله واهان والی ارمنستان سپاهی بمددکاری وی فرستاد و چون بلاش غالب شد، بیاس این خدمت واهان را بدربار خود خوانده بانهایت محبت پذیرائی کرد و بنا بر خواهش او فرمانی صادر نموده آرامنه و گرجیان را در اختیار مذهب آزادی داد و از آن پس این دو کشور متحد صمیمی ایران گشتند - بلاش در سال ۴۸۷ وفات یافت .

### قباد

قباد فرزند فیروز بود همینکه برادرش از بلاش شکست خورد او نیز پیداشاه هیاطله پناه برده، مدت سه سال نزد خوشنواز اقامت کرد، سپس هنگامی که میخواست بالشگری از هیاطله برای استرداد تخت و تاج پدری عزیمت ایران کند، خبر مرگ بلاش را شنیده بدون منازع بپایتخت آمد و بزرگان ویرا بسطنت برداشتند .

در ابتدای سلطنت او طایفه خزر که قومی وحشی بوده و در سواحل غربی بحر خزر مسکن داشتند چون مکرر بنواحی شمال غربی ایران تاخت و تاز می کردند قباد شخصاً بچنگ ایشان شتافته، بفتحی بزرگ نایل گشت.

**ظهور مزدک** - در زمان سلطنت قباد یکی از پیشوایان مذهب

زرتشت موسوم بمزدک پسر بامداد که بعضی ویرا نیشابوری و برخی از مردم استخر دانسته اند، بعنوان اصلاح آئین زرتشت عقایدی آورد و چون اساس مذهب خود را بر اشتراك اموال و تساوی طبقات مردم قرار داده بود

بسیاری از جوانان و حادثه جویان باوی همداستان شده فتنه ای عظیم بر پا کردند.

مزدك باتداییر زیاد موفق شد که قباد را هم از معتقدین خود کند و بدین سبب کارش بالا گرفته، اندکی بعد در ممالک مجاوره نیز به تبلیغ عقاید خویش پرداخت.

هاوان والی ارمنستان برای دفع مزدکیان از پادشاه یونان کمک خواست لیکن او از ترس قباد اقدامی نکرد.

بالاخره موبدان و بزرگان ایران دست بهم داده، قباد را گرفتار و در قلعه فراموشی محبوس ساخته، برادرش جاماسب را سلطنت برداشتند (۴۹۸)

قباد بکمک زوجه خود از زندان گریخته، بیادشاه هیاطله پناه برد و پس از سه سال با سی هزار سپاهی بایران بازگشته دوباره بسطنت نشست (۵۰۱)

گویند جاماسب در برابر او مقاومتی نکرد و از اینرو مورد محبت وی قرار گرفت.

قباد دیگر با مزدکیان مساعدتی نمود و بدین سبب پیشرفت آئین مزبور بحال توقف باقی ماند.

**جنگ اول باروم** - چنانکه سابقاً اشاره کردیم رومیها متعهد شده بودند که سالیانه مبلغی بعنوان مخارج نگاهداری دربند قفقاز بدولت ایران بپردازند و چون مدتها از پرداخت وجه مذکور خود داری کردند. قباد سفیری بدر باروم فرستاده تقاضای ادای اقساط معوقه را نمود و بیشتر مقصودش آن بود که پولی فراهم آورده، در ازای خدمات هیاطله کار سازی کند و

از دست ایشان آسوده شود ، امپراتور روم تقاضای قباد را نپذیرفت و ناچار جنگ در گرفت .

قباد ناگهان بامرستان روم تاخته ، بسیاری از بلاد معتبر آن را متصرف گشت ، شهر آمد پس از هشتاد روز مقاومت تسلیم شد و لشکریان ایران آنرا بباد قتل و غارت دادند . ( ۵۰۳ )

آناستاس Anastase امپراتور روم چون برای جلوگیری از پیشرفت سریع دشمن ، چهار دسته سپاه بفرماندهی چهار نفر از سرداران خود بدفع قباد فرستاد .

دسته اول وارد خاك ایران شد ولی چون خبر توجه قباد را شنید بدون جنگ رو بگریز نهاد . دسته دوم و سوم هنگامیکه در کنار نهری استراحت نموده و بشست و شو مشغول بودند ، مورد حمله قباد قرار گرفته غیر از سردارانی که گریختند ، بقیه بیدار عدم رهسپار شدند و نزدیک بود که رومیان با شرایط سنگینی بقبول صلح رضا دهند ، لیکن در همین وقت خبر تاخت و تاز هیاطله قباد را مجبور بیاز گشت نمود .

در غیاب قباد سرداران رومی ، سربازان پراکنده را گرد آورده بمحاصره آمد و نصیبین پرداختند ، اما قبل از آنکه بفتوحاتی نائل شوند فرستادگان قباد فرا رسیده ، تکلیف صلح کردند ، رومیان با اشتیاق فراوان معاهده ای امضا نموده ، مبلغی معادل پنج میلیون ریال پرداختند و طرفین متعهد شدند که تا هفت سال از تجاوز بخاك یکدیگر خود داری کنند ( . م ۵۰۴ )

محاربات قباد با هیاطله قریب ده سال ( از ۵۰۳ تا ۵۱۳ ) بطول انجامید و اگرچه از جزئیات آن اطلاع صحیحی در دست نیست ولی همینقدر میدانیم که ایرانیان بهره مندی داشته و از اینرو هیاطله

تاچندی بعد بسر حدات ایران تجاوز نموده اند .

## جنگ دوم باروم

در مدت دهسالی که قباد بزد و خوردها بیاطله اشتغال داشت، رومیها بر خلاف پیمانی که با یزدگرد دوم بسته بودند، قلاع نظامی بسیار در سر حدات ایران بنا نهادند .

در سال ۵۱۷ قباد سفرائی بدر باروم فرستاده، بر این امر اعتراض کرد، آنا ستاس امپراتور روم با چرب زبانی و پرداخت مبلغی نقد، فرستادگان ایران را بازگردانید.

چندی بعد ژوستن امپراتور جدید روم، با ارسال تحف و هدایا رئیس قبایل هون را که در حوالی قفقاز مسکن داشت بر ضد ایران برانگیخت و یکی از شاهزادگان لازیکا ( گرجستان غربی ) را که بدر باز روم رفته و عیسوی شده بود، بدون اجازه شاهنشاه ایران بیادشاهی آن کشور فرستاد .

با اینهمه چون قباد بسن کهولت رسیده بود، میخواست حتی المقدور قضایا را با مذاکرات سیاسی فیصله دهد و کار بجنگ و جدال نکشید بدین سبب از ژوستن درخواست کرد که حمایت فرزند کهتر او خسرو ( انوشیروان ) را بر عهده گرفته و در رساندن وی بمقام سلطنت مساعدت نماید چون ژوستن از قبول این تقاضا خود داری کرد، قباد لشکر بخاک روم کشیده نخست بگرجستان شرقی تاخت و والی آن دیار بامید رسیدن کمک از روم بلازیکا گریخت ( ۵۲۶ )

ارتش روم بسر داری بلیزر Bélisaire متوجه ارمنستان ایران و بین النهرین شد، لیکن در هیچ یک از این نقاط بفتوحاتی نائل

نکشت و سال بعد هم بدون حصول نتیجه، قطعی بزد و خوردهای مختصر گذشت بعد از ژوستن برادرزاده اش ژوستی نین با امپراتوری روم رسید (صفحه ۴۲) و از سال ۵۲۸ رومیها دو باره شروع بساختن قلعه های جنگی کردند، بدین سبب ارتش ایران سرداری پیروز مهران بر سر ایشان تاخته رومیان را پراکنده و بلیزر را فراری ساخت. بلیزر بار دیگر با نیروی بیشتری متوجه ایران شد، و مهران بجلوگیری وی شتافته، در نزدیک شهر دارا جنگ در گرفت؛ پس از مدتی کشمکش که غلبه با ایرانیان بود اسلحه پرتابی طرفین تمام شد.

(ایرانیها تیر و رومیها زوبین میدانداختند) و ناچار بجنک تن بتن پرداختند رومیها رو بفرار نهاده و ایرانیها بتعاقب آنها مشغول شدند که ناگاه سواران ماساژت فرار رسیده: جناح چپ ارتش ایرانرا مورد حمله قرار دادند، و اینان منظمآ عقب نشسته بنیروی اصلی خود ملحق شدند.

همینکه نبرد دوم شروع شد، پیروز مهران بادسته های روئین تنی که در ذخیره داشت، جناح چپ روم را بسختی درهم شکست و ایرانیان بار دیگر بتعاقب رومیان پرداختند در میان این گیرودار باز وحشیان ماساژت در رسیده وضع جنگ را تغییر دادند پرچم دار ایران کشته شد و قتل او سبب پراکندگی و شکست ایرانیان گردید، با این حال بلیزر جرأت نکرد ایرانیان را تعاقب کند و آنانرا بحال خود وا گذاشت

در جبهه ارمنستان نیز بواسطه معابر سخت کوهستانی رومیها ظفر یافتند چون مذاکرات صلح بجائی منتهی نشد، در سال ۵۳۱ محاربات بصورت دیگر آغاز گردید.

منذر رئیس اعراب بادیه نشین که از پیش کینه رومیان را در دل

داشت، برای اظهار خدمتگزاری، از قباد درخواست کرد که میدان جنگ را در اراضی وسیع بین النهرین قرار دهد، تا با کمک اعراب بتواند بر رومیان غلبه کند، قباد رأی ویرا پسندیده، یکی از سرداران خود را به همراهی منذر روانه نمود و ایشان از فرات گذشته تا حوالی انطاکیه پیش راندند و تمام بلاد سر راه را غارت کرده غنائم فراوان بچنگ آوردند.

بلیزر برای محافظت انطاکیه بحوالی آن شهر شتافت، منذر و سردار ایرانی غنائم موجوده را کافی دانسته، از تصرف انطاکیه صرف نظر کردند و بدون مقابله با رومیان راه ایران گرفتند، لیکن سربازان رومی بهوای استرداد غنائم بلیزر را بتعاقب ایرانیان واداشتند و اوبا کمال بی میلی از پی ایشان تاخت. در ساحل فرات جنگی سخت در گرفت و رومیان چنان مغلوب گشتند، که شبانه از فرات گذشته مسافتی بعید پیموندند تا از تیررس ایرانیان محفوظ بمانند.

این جنگ اگرچه به پیروزی کامل ایرانیان خاتمه یافت، لیکن چون نتیجه قطعی نداشت، قباد را با عزام نیروی جدیدی واداشت و سپاهیان ایران بار دیگر عازم روم شدند، اما قبل از برابری با رومیان چون خبر مرگ قباد را شنیدند؛ موقه صلح کرده، بمیهن خود باز گشتند ۵۳۱

**کشتار مزدکیان** - چنانکه گفتیم قباد پس از آنکه دو باره بمقام سلطنت رسید، دست از حمایت مزدکیان برداشته ایشانرا بحال خود گذاشت بیست سال بدین منوال سپری شد و روز بروز بر بیروان مزدک افزوده گشت در اواخر سلطنت قباد مزدکیان چون دانستند که فرزند کهنتر خود خسرو، دشمن مزدکیان را، بولایت عهد منصوب نموده یکی از پسران دیگر ویرا با خود همدست ساخته و قرار گذاشتند که قباد را وادار باستعفا نموده او را بسلطنت بردارند، باین شرط که شاهزاده مذکور آئین مزدک

را مذهب رسمی ایران قرار دهد.

ابتدا قباد از در موافقت در آمده روزی عموم مزدکیان را بمیهمانی خواند، تا در حضور ایشان تاج سلطنت را بر سر فرزند خود نهد. چون مدعویین جمع شدند قباد بهمرامی خسرو فرمان داد تا همه را بقتل رسانند و تنها خود مزدک توانست از آن میان جان سلامت برد ( ۵۲۹ ) بدین ترتیب فتنه مزدکیان موقه خاموش گشت و دو سال بعد قباد وفات یافت ( ۵۳۱ )

## فصل دوازدهم عظمت دولت ساسانی

خسرو انوشیروان

همینکه قباد درگذشت، میان چهار فرزندش بر سر سلطنت خلاف افتاد کاوس که از همه بزرگتر بود، دعوی پادشاهی کرد لیکن موبد موبدان باین عنوان که سلطنت ویرا عموم بزرگان باید تصدیق کنند، مجلس مشاوره ای تشکیل داد و در آن میان وصیت نامه قباد را بدر آورد بموجب این وصیت نامه خسرو فرزند کهتر قباد میبایست جانشین پدر شود پس از مذاکرات طولانی در اثر حسن بیان موبد موبدان اکثر اهل مجلس با سلطنت خسرو موافق شدند و دسته ای هم طرفدار فرزند دوم قباد که جوانی رشید و محبوب بود برخاستند؛ چون کار اختلاف بالا گرفت خسرو ناگهان هرسه برادر را گرفتار و با طرفداران و اولاد ذکور ایشان بقتل رسانید و تنها کودک خردسالی بنام قباد از دست جلادان جان بدر برده بدیار روم پناهنده شد.

همینکه خاطر خسرو از مدعیان خانگی فراغت یافت برای استحکام مبنای سلطنت خود، مزدك ربا یکصد هزار از پیروان وی مقتول ساخت سپس هریک از بزرگان را که در اجرای فرمان پادشاهی کوتاهی میکردند بی تأمل بکشت و حتی موبد بدان را بجرم گریزاندن قباد بسرای دیگر فرستاد.

**روابط خسرو با روم** - در سال ۵۳۳ انوشیروان با ژوستی نین صلح کرد و مقرر شد که امپراتور روم ۲۵ میلیون ریال بابت مخارج حفظ دربند قفقاز بدولت ایران کارسازی کند و حدود متصرفات دو کشور بزمان قبل از جنگهای قباد برگردد، همچنین رومیها متعهد شدند که از ساختن قلاع نظامی در سرحدات ایران خود داری نمایند و بالاخره دو کشور با یکدیگر متحد شده هنگام ضرورت از کمک مالی و ارتشی دریغ ندارند (۵۳۲).

**دوره اول جنگهای ایران و روم** - ژوستی نین از این مصالحه استفاده نموده سردار رشید خود بلیزر Belisaire را مأمور فتوحات مغرب کرد و او بشرحیکه در تاریخ روم (صفحه ۴۲) دیدیم در افریقا و اروپا اراضی بسیاری را متصرف گردید.

دشمنان روم مکرر سفرائی بدربار خسرو فرستاده خطرات عظمت افزایش قدرت آن کشور را بوی خاطر نشان میساختند؛ سخنان مزبور و فتوحات امپراتور کم کم انوشیروان را متوحش ساخت و خسرو برای شروع بجنگ مدنی در پی بهانه میگشت، تا اینکه میان دو تن از ملوک عرب که یکی دست نشانده ایران و دیگری تابع روم بود، نزاعی افتاد و ژوستی نین بدون مراجعه بایران در رفع اختلاف ایشان دخالت کرده بهانه بدست انوشیروان داد

ارتش ایران بسرعت عازم شام شد و شهر سورن ( در ساحل غربی فرات ) را که مختصر مقاومتی نشان داده بود باخاک یکسان کرد .

انوشیروان که میخواست بعجله خود را بشام رسانیده و با تصرف آن ضربتی سخت بر بیکرامپراتوری روم وارد آورد، از سایر بلاد سر راه بگریختن مبلغی نقدینه قناعت نموده ناگهان انطاکیه را در حصار گرفت .

شهر مزبور که در حقیقت آبادترین بلاد آسیای غربی بود، پس از سیصدسال دوباره با غنائم فراوان بدست ایرانیان افتاد .

سفرای امپراتور باصرار زیاد تقاضای صلح کردند و انوشیروان شرایط آنرا بطریق ذیل تعیین نمود :

دولت روم ۴۸۰ هزار مثقال طلا نقداً بپردازد و سالی ۴۸ هزار مثقال بعنوان حفظ دربند قفقاز مرتباً تأدیه کند .

تاقبول شرایط مزبور از طرف امپراتور، ارتش ایران در شام باقی مانده بتسخیر سایر بلاد پرداخت، انوشیروان بهر شهری که میرسید مردم تمام نفائس و خزائن را بی درنگ تقدیم میکردند، در مراجعت نیز شهر دارا را محاصره نموده با گرفتن صد هزار مثقال نقره به تیسفون بازگشت ( ۵۴۰ ) و زمستان را بساختن شهری نظیر انطاکیه در نزدیک تیسفون بسر برد .

**جنگهای لازیکا** - امپراتور روم که از ناچاری بشرایط صلح انوشیروان رضا داده بود، چون سردار رشید خود بلیزر را از مغرب احضار کرده و نیروی جدیدی فراهم آورد بخیال پیمان شکنی افتاد .

در همین اوقات مردم لازیکا ( گرجستان غربی در ساحل دریای سیاه ) که از جور عمال رومی بجان آمده بودند، سفرائی بدربار ایران فرستاده حمایت انوشیروان را خواستار شدند .

انوشیروان بهدایت فرستادگان مزبور بی درنگ بلازیکا رفت و پادشاه لازیکا مقدم وی را استقبال کرد.

ارتش ایران شهر پترا (باطوم حالیه) مرکز نیروی رومی را در حصار گرفت و پس از چندی مهندسین ایرانی که بر خلاف دوره اشکانی درکار محاصره مهارتی بسزاداشتند، شهر مزبور را تسخیر نمودند و لازیکا جزئی از شاهنشاهی ایران گشت.

در سال ۵۴۱ بلیزر سردار رومی عازم بین النهرین شد و پس از چندین جنگ با ساخلوهای محلی بقسطنطنیه مراجعت نمود.

**لشکر کشی بنفلسطین** - در سال ۵۴۲ انوشیروان بقصد تسخیر

بیت المقدس عازم فلسطین شد و ژوستینیان بلیزر را بسواحل فرات فرستاد تا ارتش ایران را از اینطرف تهدید کند، اگرچه تهدید مزبور تأثیری نداشت، لیکن بواسطه شیوع مرض طاعون در مصر و فلسطین، انوشیروان پیشروی را جایز ندانسته، فرمان بازگشت داد.

سال بعد هم که بقصد تنبیه ارامنه عزیمت کرد بهمین علت مجبور بمراجعت گردید.

پس از مراجعت ارتش ایران نیروی رومی فرصت را غنیمت شمرده بامرمنستان تاخت، لیکن بادادن تلفات زیاد رو بفرار نهاد (۵۴۳).

همینکه طاعون تخفیف یافت انوشیروان دوباره عازم روم شده، شهر ایدس را محاصره کرد و چون باروی آن فوق العاده مستحکم بود، با گرفتن پنجهزار مئقال طلا از تسخیر شهر صرف نظر نمود.

در این پنجساله رومیها مکرر تقاضای آشتی کردند، لیکن انوشیروان بخواهش ایشان اعتنائی نداشت تا در سال ۵۴۵ سفرای امپراتور بتیسفون

آمدند و انوشیروان راضی شد که متارکه‌ای برای پنج سال برقرار گردد تا در طی آن مدت عهد نامه‌ای موافق میل شاهنشاه ایران انعقاد یابد، ژوستی نین برای جلب رضایت انوشیروان یکی از بهترین پزشکان ماهر یونانی را بایست هزار مثقال طلا بعنوان هدیه بدربار ایران فرستاد.

**دوره دوم جنگهای ایران و روم** - اگرچه دولت ایران مکرر برای شکستن پیمان متارکه بهانه بدست آورد لیکن انوشیروان اعتبار گفتار خود را حفظ مینمود، تا در سال ۵۴۹ امپراتور روم عهد شکنی کرد و دوره دوم جنگهای ایران و روم شروع شد.

توضیح آنکه انوشیروان پس از تصرف لازیکا میخواست نیروی بحری تهیه نموده، بر سواحل آباد دریای سیاه دست یابد و برای انجام این منظور بخیال افتاد که عیسویان لازیکا را بنقاط دیگر کوچ داده، بجای ایشان جمعی از رعایای زرتشتی مذهب خود را در آنجا سکونت دهد.

در نتیجه این سیاست مردم لازیکا از کرده خویش پشیمان شده دو باره دست توسل بدامان رومیان زدند و امپراتور هشت هزار سپاهی بکمک پادشاه لازیکا فرستاد و جنگ میان روم و ایران آغاز گشت.

محاربات مزبور تا سال ۵۵۱ دوام یافت و غالباً غلبه با ایرانیان بود سر انجام سفیر ایران در قسطنطنیه ژوستی نین را بقبول معاهده جدیدی واداشت که بموجب آن هر یک از طرفین بمتصرفات خود در لازیکا قناعت نمایند پس از این متارکه انوشیروان بمجادله با طوایف شمالی و شرقی پرداخت و اگرچه از جزئیات محاربات او در این صفحات اطلاعات صحیحی در دست نیست ولی بدون تردید در همه جا فاتح و منصور بوده است انوشیروان با وجود آنکه در مشرق و شمال بتفوحات مهمی نائل شد

بازارادهٔ صلح طلبی خود را نسبت برومیان نشان داده، در سال ۵۶۲ سفرای هر دو کشور در نصیبین گرد آمدند و عهد نامه ای منعقد ساختند که خلاصه مواد آن بقرار ذیل بود:

۱ - شاهنشاه ایران از لازیکا صرف نظر کرده، در عوض سالی سی هزار سکه طلا از امپراتور روم بگیرد و دولت روم اقساط هفت سال را قبلا بپردازد.

۲ - عیسویان ایران در اجرای مراسم مذهبی آزاد بوده و فقط از تبلیغ زرتشتیان خود داری کنند.

۳ - روابط تجاری و سیاسی و قضائی میان دو کشور برقرار باشد و متحدین دو کشور هم دارای همان حقوقی باشند که برای دو کشور پیش بینی شده.

۴ - دولت روم از ساختن استحکامات نظامی خود داری کند و فقط قلعه دارا بحال سابق باقی بماند؛ لیکن دولت روم ساختن زیادی در آنجا نگاه ندارد.

۵ - دولت ایران حدود قفقاز را از هجوم وحشیان شمالی حفظ کند

۶ - مدت اعتبار عهد نامه پنجاه سال باشد

**جنگ با هیاطله** - چنانکه قبلاً اشاره کردیم پیش از عقد معاهده پنجاه ساله انوشیروان از متار که باروم استفاده نمود لشکر بسرزمین هیاطله کشید و با مساعدت خاقان ترك نیروی هیاطله را بسختی در هم شکست و ورخین شرقی نوشته اند که در این سفر انوشیروان پادشاه هیاطله را بقتل رسانیده و تمام اموال و خزائن ویرا تصرف کرد ضمناً برای آنکه وحشیان مذکور را بکلی مرعوب سازد، بسیاری از ایشان را از دم شمشیر گذرانید.

**تسخیر یمن** - از اوایل قرن ششم مردم حبشه بواسطه قبول آئین مسیح و ارتباط با دولت روم، در میان افریقائیهای دیگر قدرت و اهمیتی یافته، کم کم بنای دست اندازی بناوحتی جنوب غربی عربستان گذاشتند و حتی حکامی از پایتخت حبشه بآن نقاط اعزام داشتند.

بعد ها بواسطه بروز اغتشاشی در یمن پادشاه حبشه یکی از سرداران خود را موسوم به آبره را بآنجا فرستاد و او یمنی ها را مطیع ساخته بترویج آئین مسیح و بنای کلیساها پرداخت از جمله کلیسای بزرگی در شهر صنعا بنا نهاد و امپراتور روم ویرا تبریک گفته روابط دوستانه با کشور مزبور برقرار کرد.

در اینوقت یکی از شاهزادگان یمن موسوم بسیف بن ذی پزن که از سلطنت محروم شده بود، بدربار انوشیروان پناه آورد و انوشیروان که تأسیس دولت عیسوی جدیدی را در جنوب غربی آسیا مخالف مصالح خود میدید سپاهی بسرداری و هرز همراه سیف فرستاد و او تمام سواحل عربستان را از خلیج پارس تا عدن تصرف نموده، حبشیها را بافریقا راند، (۵۷۰) طولی نکشید که سیف بدست پاسداران خود کشته شد و انوشیروان حکومت یمن را بوهرز و گذاشت

**لشکر کشی به هندوستان** - مورخین شرقی نوشته اند که کسری سفری هم به هندوستان رفته و یکی از سلاطین هند قسمتی از خاک خود را باو واگذاشته است، اگرچه از جزئیات این واقعه اطلاع صحیحی در دست نیست ولی میتوان گفت که شاهنشاه ایران حدود کشور خود را مانند زمان هخامنشیان بآن طرف سند رسانیده و بر جلگه پنجاب دست یافته است.

شکی نیست که سلاطین هند مکرر تحف و هدایا بدربار انوشیروان فرستاده و باوی روابط دوستانه داشته اند.

**جنگ باترکان** - گروهی از ترکان زردپوست که بتدریج از آسیای شرقی و مرکزی بجانب مغرب رانده بودند، دولت هیاطله را که بواسطه زدو خورد های متوالی با ایران و مخصوصاً لشگر کشی اخیر انوشیروان بکلی ضعیف و ناتوان شده بود منقرض ساخته، دولتی جدید تأسیس کردند و بخیال دست اندازی بولایات شمالی ایران افتادند.

در سال ۵۶۷ خاقان ترك موسوم به دیزابول Dizabul سفرائی بخدمت انوشیروان فرستاده، تقاضا نمود که روابط سیاسی و تجاری میان دو کشور برقرار گردد و در حقیقت میخواست باینوسیله اطلاعاتی از اوضاع ارتشی ایران بدست آورده، با بصیرت کامل حملات خود را شروع کند. انوشیروان چون از منظور اصلی خاقان آگاه شد، سفرای مزبور را مدتی نگاهداشته بقولی ایشانرا مسموم نمود.

خاقان ترك از اینواقعه در خشم شده، سفیری بدربار روم فرستاد و تقاضا کرد که امپراتور از طرف مغرب و او از جانب مشرق سرحدات ایرانرا مورد حمله قرار دهند (۵۶۸).

ژوستن امپراتور جدید روم سفیر مزبور را بگرمی پذیرفته، و سفیری با او بدربار خاقان اعزام داشت که درحوالی جبال آلتائی بخدمت وی رسید. دیزابول با اعتماد بهمراهی روم بنای دست اندازی بسرحدات ایران گذاشت و بر برخی از بلاد خراسان دست یافت. اما همینکه شنید هرمز پسر انوشیروان بقصد سرکوبی وی میآید، متصرفات خود را رها کرده بترکستان گریخت و دو باره سفرائی بدربار روم فرستاده، تقاضای سابق

خود را تجدید کرد ( ۵۷۱ )

**دوره سوم جنگهای ایران و روم** - امپراتور روم که پرداخت

خراج سالیانه را بایران وهنی عظیم میشمرد و از طرفی بر عظمت دولت کسری و توسعه روز افزون آن حسد میبرد، فریب خاقان ترك را خورده بامید تسخیر گرجستان و ارمنستان بار دیگر بنای پیمان شکنی نهاد و در

سال ۵۷۳ نیروئی عظیم بسرداری مارسیان بطرف ایران فرستاد

مارسیان نصیبین را محاصره کرد و انوشیروان شش هزار سوارکار

آزموده بسرداری آذر مهران مأمور تسخیر سوریه نمود تا حواس رومیان را از هر طرف مغشوش کند.

سپس خود با آنکه قریب هفتاد سال داشت بر خلاف تصور و انتظار

رومیان فرماندهی ارتش را بر عهده گرفته، باچهل هزار سواره و صد هزار

پیاده عازم نصیبین شد.

مارسیان که قدرت برابری باشاهنشاه ایران نداشت نصیبین را رها

کرده، به دارا گریخت و انوشیروان شهر مزبور را در حصار گرفت.

در همین اوان نیروی آذر مهران پس از تسخیر بلاد سوریه و آتش

زدن آبادیهای اطراف انطاکیه، بار دوی کسری پیوست. شهر دارابا وجود باروی

استوار و مقاومت سخت اهالی بالاخره پس از پنج ماه پافشاری تسلیم شد.

ژوستینیان از شدت بیچارگی و استیصال از سلطنت استعفا کرده زمام

امور کشور را به کنت تیبریوس Conte Tiberius و زوجه خود سوفی سپرد

سوفی بخط خویش نامه ای به پیشگاه شاهنشاه ایران نوشته، استدعای

یکسال متار که کرد، تا در آن مدت بمذاکرات صلح بپردازند و چهل و پنج

هزار سکه طلا بعنوان هدیه بخدمت انوشیروان فرستاد ( ۵۷۴ )

انوشیروان اگر چه میدانست که رومیها میخواهند از این مهلت

استفاده نموده، دوباره بتجهیز سپاه بیردازند، معه‌ذا چون ازضعف روم در برابر نیروی خود بخوبی آگاه بود، تدبیر رومیان راندانسته انگاشته، تقاضای امپراتریس را پذیرفت.

تیریوس ازاطراف وا کناف بجمع آوری سپاه پرداخت وبا اینحال جرأت نکرد قدم جسارت پیش نهاده بچنگ اقدام کند ودر سال ۵۷۵ بار دیگر تقاضای تمدید متارکه نمود.

قرارشد سه‌سال دیگر متارکه برقرار باشد ودر عوض دولت روم سالی سی هزار سکه طلا تقدیم کند.

پس ازآن انوشیروان بارمنستان تاخته شورشیان آندیاررا که بتحریرک رومیان پرچم طغیان برافراشته بودند مغلوب ساخت و متوجه ارمنستان روم گردید

ژوستی نین سردار رشید رومی بر قسمتی از عقبداران ارتش ایران غلبه‌جست، لکن انوشیروان شبانه‌ویرا محاصره نموده، ارتش روم رانا بود و شهر ملامطیه را طعمه حریق ساخت و چون فصل زمستان فرارسید بایران بازگشت (۵۷۶)

ژوستی نین غیبت انوشیروان را غنیمت شمرده، بغارت ارمنستان پرداخت و پس از گرد آوردن غنائم فراوان، از سرداران ایران شکست یافته بروم گریخت.

در سال ۵۷۸ - همینکه مدت متارکه منقضی شد ایرانیان بدیار بکر تاخته شهر آمد رامتصرف شدند ورومیان بارمنستان ایران حمله بردند.

انوشیروان برای تهیه نیروی جدیدی که کار روم را یکسره کند به تیسفون رفت و امپراتور روم سفرائی با شرایط جدید صلح بدربار ایران اعزام داشت لیکن قبل از ورود سفرای مزبور شاهنشاه بزرگ ساسانی در

سال ۵۷۹ میلادی پس از چهل و هشت سال سلطنت بسر ای دیگر شتافت و کشور روم از خطر بزرگی نجات یافت.

### جهاننداری انوشیروان

انوشیروان نیز مانند داریوش بزرگ از جمله شاهنشاهانی است که نیروی جهانگیری و تدبیر جهاننداری را در خود جمع داشته و همان گونه که در میدان کشور گشائی بر حریف نیرومند ایران ظفر یافته و با تنبیه تورانیان و تسخیر عربستان دولت ساسانی را باوج عظمت و اقتدار رسانیده، هنگام جهاننداری نیز چندان مهارت و لیاقت نشان داده که خودی و بیگانه وی را سزاوار لقب دادگر و شایسته مدح و ستایش دانسته اند، حتی پیغمبر بزرگ اسلام از اینکه در عهد انوشیروان بدنیا آمده مباحثات میکند و گویندگان و نویسندگان نام ویرا ضرب المثل عدل و انصاف قرار داده اند.

**اصلاحات مالی و قضائی** - انوشیروان چون دانست که پیشرفت سریع آئین مزدك در اثر بدی وضع معیشت و تعدیات مأمورین دولت نسبت برعیت است پس از قلع و قمع اینطایفه در صدد اصلاح احوال رعایا بر آمده، نخست مالیاتهای قدیم را ملغی و مالیات جدیدی به نسبت در آمد مردم وضع نموده، مقرر داشت که مالیات سالیانه را در سه قسط از مؤدیان دریافت کنند.

سپس موبدان را مأموریت داد که در اعمال تحصیلداران مالیات کمال مراقبت را داشته هر گونه ظلم و تعدی که از ایشان مشاهده کردند بیادشاه گزارش دهند، تا متخلفین از اجرای قوانین را بسیاست رساند.

از جمله یکبار هشتاد نفر از مأمورین مالیه را بجرم تعدی و اجحاف اعدام کرد و باینوسیله دیگران را بوظایف خود آشنا نمود .  
پیش از زمان انوشیروان حکام ایالات در امور قضائی مداخله نموده ، و اغلب بواسطه دوری از پایتخت چندان پای بست قوانین عدل و انصاف نبودند .

انوشیروان کشور خود را بچهار حوزه قضائی بزرگ تقسیم کرد و برای هر یک از این حوزه ها معتمدی مخصوص معین فرمود که در کار حکام جزء نظارت کامل داشته تخلفات و بدرفتاریهای ایشان را بعرض پادشاه برساند چهار حوزه مزبور عبارت بودند از :

۱ - حوزه شرقی شامل خراسان - سیستان و کرمان .

۲ - حوزه شمالی شامل ارمنستان - آذربایجان - گیلان - مازندران - ری و اصفهان ،

۳ - حوزه جنوبی شامل فارس و خوزستان .

۴ - حوزه غربی شامل عراق - بابل - آشور - بین النهرین و غیره .

با وجود این شخصاً بنواحی مختلفه کشور مسافرت نموده از اوضاع واحوال رعایا و طرز رفتار مأمورین با آنها استفسار مینمود و باز رسان مخصوص مرتباً گزارش هر نقطه را بعرض وی میرسانیدند .

انوشیروان در اجرای قوانین عدالت فوق العاده دقت و مواظبت داشته و محکومین را بسخت ترین مجازاتها سیاست میکرده است .

**اصلاحات ارتشی** - انوشیروان برای مقابله بادولت روم و سایر دشمنان خود محتاج بسپاهیان ورزیده و منظم بود ، بدین سبب درتشکیلات ارتشی تجدید نظر نموده ، حقوق و جیره افسران و سربازان را مطابق هنر و رتبه آنان تعیین میکرد و برای پرداخت مواجب مأمور مخصوص

معین مینمود که ابتدا اسلحه و تجهیزات اشگریان را بازدید و سپس ایشان را در معرض آزمایش قرار داده، فنون مختلفه سپاهیگری را امتحان کند و بهر کس که از عهده آزمایش بر آید حقوق و جیره بپردازد. گویند خود او نیز در سان سپاه حاضر میشد و اسلحه خویش را نشان داده مانند یکی از افسران حقوق میگرفت.

**اصلاح زراعت و تجارت** - انوشیروان اراضی وسیعه را میان برزگران تقسیم نموده، وسائل کار را در دسترس ایشان گذاشت و حتی از خزانه دوات بر عایا بذر و آلات کشاورزی داده، با ایجاد سدّ های متین و حفر کاریها امر آبیاری را تسهیل نمود.

جاده های کاروانی تسطیح و قلاع مستحکم برای حفاظت راهها تأسیس کرد، بدین سبب تجارت رونق گرفت و پایتخت او مرکز سیاحان و جهانگردان شده، بسیاری از سوداگران و دانشمندان شرق و غرب در حضرت کسری گرد آمدند و انوشیروان گاهی با اصرار و اجبار آنانرا وادار میکرد که برمدت اقامت خود در ایران بیفزایند.

**اصلاحات معارفی** - در آغاز سلطنت او هفت نفر از بزرگترین حکمای یونان که از فشار و تعدی ژوستی نین بجان آمده بودند بدربار ایران پناه آورده، با احترام تمام پذیرفته شدند.

کسری آنانرا بمصاحبت خود برگرید و بتألیف و ترجمه کتب مفیده واداشت.

در جندی شاپور دانشکده طبی تأسیس نموده، متدرجاً بر شعب آن افزود تا بصورت دانشگاهی بزرگ در آمد و استادان عالیمقام از اکناف جهان گرد آورده، در آنجا بتدریس علم و حکمت گماشت.

همچنین جمعی از دانشمندان ایران را برای تحقیق علوم و معارف همسایگان هندوستان فرستاد و مهمترین ارمنغان نفیسی که هیئت مزبور با خود آوردند، کتاب کلیله و دمنه و بازی شطرنج بود.

### هرمز چهارم

بعد از مرگ انوشیروان پسرش هرمز بیادشاهی نشست و مانند پدر بر عیای خود آزادی مذهبی داد، برخی از مورخین ویرا عادل و نیکوکار و گروهی دیگر ظالم و ستمکار نوشته اند، ظاهراً چون میخواست از نفوذ موبدان و بزرگان بکاهد، ایشان باوی بنای مخالفت گذاشتند و چنانکه خواهیم دید بعد ها او را کشته، پسرش را بسطنت برداشتند.

### جنگ با رومیان - در زمان هرمز دو نفر از امپراتوران روم

موسوم به تی بریوس و مریس برای احیای عظمت از دست رفته روم و مخصوصاً استرداد شهر دارا مکرر بجنگ با ایران اقدام کردند و محاربات مزبور بدون حصول نتیجه قطعی قریب دهسال ( از ۵۷۹ تا ۵۸۹ ) دوام یافت.

### جنگ با ترکان - در سال ۵۸۸ خاقان ترك از گرفتاری ارتش ایران

بجنگ با رومیان استفاده کرده، با لشگری گران عازم خراسان شد و بلخ و هرات را بیاد یغما داد.

طوایف خزر نیز بارمنستان حمله برده و بادیه نشینان عرب در بین النهرین بقتل و غارت پرداختند.

هرمز چون از هر طرف دچار مخاطره شد، یکی از سرداران بزرگ انوشیروان موسوم بیهرام چوبینه را با سپاهی زبده بجلوگیری خاقان ترك فرستاد.

بهرام در نبرد نخستین خاقان ترك را كشته و در نبرد دوم پسر او را بقید اسار در آورد و باغنائم فراوان بپایتخت فرستاد.

**شورش بهرام** - هر مز که باطناً بر پیشرفت و شهرت بهرام حسد میبرد، ویرا مأمور تسخیر لازیکا و جنگ بارو میان کرد، بهرام ابتدا فتوحات درخشانی نایل شد ولی عاقبت در حوالی رود ارس از ارتش روم شکست یافت (۵۸۹).

همینکه خبر شکست بهرام به تیسفون رسید هر مز موقع را برای کینه کشی مناسب دانسته، یکدست لباس زنانه با کمی پنبه و چرخه نخ ریسی نزد او فرستاد، بهرام از این اهانت خشمگین شده، دومین فرستاده هر مز را که برای توقیف وی آمده بود بزیر پای پیل انداخت.

افسران و سربازانی که زیر دست بهرام بودند از رفتار هر مز در غضب شده برای خلع وی با بهرام همدستان گشتند و رو بپایتخت نهادند، نیروئی هم که در نصیبین مأمور جلوگیری رومیان بود، با شورشیان همراه گردید. هر مز سپاه جدیدی بجنگ بهرام فرستاد لیکن اینان نیز سردار خود را کشته، بیهرام پیوستند.

اتشار این اخبار موجب انقلاب پایتخت شد و دوفتر از درباریان هر مز را گرفته؛ بقتل رسانیدند و کمی بعد پسر بزرگش خسرو را بساطنت برداشتند. (۵۹۰)

گویند در آغاز پادشاهی هر مز وزیر دانشمندش بزرگمهر امور کشور را بخوبی اداره میکرد ولی همینکه او بعلت پیری از کار کناره گرفت کار مملکت هم رو بخرابی گذاشت.

### خسرو پرویز

خسرو چون پادشاهی رسید، نخست نامه‌هایی بهرام نوشته، با وعدهٔ اعطای مناصب عالی و پرا باطاعت خواند، لیکن بهرام زیر بار نرفته سر انجام در نزدیکی حلوان جنگی روی داد و خسرو شکست یافته باز دیکان خود برو میان پناه برد.

بهرام به تیسفون آمده بر اورنگ ساسانی تکیه زد و مریس امپراتور روم خسرو را بفرزندی خویش پذیرفته، هفتاد هزار سپاهی و قریب یکصد میلیون ریال در اختیار وی گذاشت و در عوض درخواست کرد که پس از رسیدن بمقام سلطنت، ارمنستان ایران و بین النهرین شرقی خصوصاً شهر دارا را بدولت روم واگذارند.

خسرو و بایران نهاد و چون خبر عزیمت او انتشار یافت، اغلب بلاد خصوصاً ارمنستان و بین النهرین سراز اطاعت بهرام پیچیدند و از آذربایجان و سایر نقاط نیروی مهمی بکمک خسرو آمد.

در نتیجه چند جنگ بهرام شکست یافته بخاقان ترک پناه برد و خسرو به تیسفون آمده تاج شاهی بر سر نهاد و ارتش روم را بابخشش فراوان دلخوش ساخته بمیهن خود باز گردانید (۵۹۱).

بیشتر مردم ایران خسرو را در قتل پدرش ریک دانسته و بدین سبب ویرا بدیده تحقیر و تنفر مینگریستند، خسرو برای رفع این اتهام قاتلین پدر را سیاست رسانید و حتی دوفرا از نزدیکان خود را که در رساندن او بمقام سلطنت کوشش فراوان بخرج داده بودند مقتول ساخت.

نپس مأموری مخصوص بترکستان فرستاده بهمراهی زوجهٔ خاقان ترک بهرام را بدریار عدم روانه نمود.

**جنگهای خسرو با روم** - خسرو پرویز اگرچه ازواگذاری ولایات ایران بدولت روم قلباً رضایت نداشت، لیکن بحکم جوانمردی و فتوت مادام که مُریس بامپراتوری روم باقی بود در صدد استرداد آنها بر نیامد و روابط دوستانه میان دو کشور قریب ۱۱ سال بطول انجامید در سال ۶۰۲ یکی از رجال دربار بیزانس موسوم به فُکاس Phocas مریس را با پسران وی بقتل رسانیده، چندی بعد سفیری بایران فرستاد و امپراتوری خود را اعلام داشت.

خسرو که از این واقعه بی اندازه خشمگین شده بود، سفیر مزبور را محبوس ساخته در سال ۶۰۳ از دو طرف بروم حمله برد. خود خسرو از یکطرف سرداران رومی را چندین بار شکست داده بلاد معتبر آمد - دارا - اِدس - حران و بسیاری شهرهای دیگر را مسخر ساخته، تا نزدیک بیروت پیش راند.

سرداران او نیز از طرف دیگر کاپادوکیه و فریگیه را گرفته، بحوالی قسطنطنیه رسیدند و انطاکیه را تصرف کردند.

این محاربات که همه بفتح و فیروزی ایران تمام شد تا سال ۶۱۰ بطول انجامید و در این سال هرا کلیوس نامی که از طرف روم بر مصر و نواحی اطراف آن فرمانروائی داشت، بقسطنطنیه آمده، فُکاس را مخلوع و خود زمام امور را در دست گرفت.

باوجود این تغییر ارتش ایران بفرماندهی دو نفر از بهترین سرداران بنام شاهین و شهر براز دنباله فتوحات خود را نکرده، چندین شهر معتبر و منجمله دمشق را تسخیر نمودند. سال بعد شهر براز بهمراهی بیست و شش هزار یهودی برضد عیسویان

اعلان جهاد داد و در ۶۱۵ اورشلیم (بیت المقدس) را گرفته صلیب معروف حضرت عیسی را به تیسفون حمل کرد، سپس بمصر تاخته اسکندریه را مسخر ساخت و قسمتی از سپاهیان خود را تا سرحدات حبشه فرستاد. در همین هنگام شاهین تانزدیک قسطنطنیه پیش رانده شهر کالسدن Chalcedoine را محاصره کرد، هرا کلیوس ناچار با سردار ایرانی ملاقات نموده، بهدایت او سفرائی بخدمت شاهنشاه فرستاد و تقاضای صلح کرد، خسرو سفرا را بزندان انداخت و شهر کالسدن تسخیر شد.

باین ترتیب در ظرف پانزده سال تمام متصرفات روم در آسیا و افریقا ضمیمه ایران گشت و حدود آن بزمان داریوش کبیر رسید.

از طرف دیگر چون طوایف وحشی آوار بقسطنطنیه نزدیک میشدند هرا کلیوس ناگریز خزائن و نفائس دولتی را برداشته رو بگریز نهاد. مردم شهر طغیان نموده وی را از این خیال باز داشتند، لیکن کشتیهای حامل خزائن طوفانی شده برخی از آنها غرق و برخی دیگر بدست لشکریان ایران افتاد و در افسانه های ما بگنج باد آورد موسوم گردید (۶۲۲) هرا کلیوس اجباراً بدفاع قسطنطنیه پرداخت و تنها امیدواریش

به نیروی دریائی بود زیرا در آن زمان دولت ساسانی بر خلاف دوره هخامنشی ناوهای جنگی نداشت و نمیتوانست از راه دریافتوحات خود را تأمین کند اولیای مذهبی اموال کلیساها را در اختیار هرا کلیوس گذاشتند و او از شدت اضطراب با طوایف خزر و وحشیان دیگر همدست شده، دیوانه وار خود را بسپاهیان ایران زد و اتفاقاً در چندین نبرد ظفر یافته شهر براز را نیز مغلوب نمود. (۶۲۴)

خسرو پرویز تصمیم گرفت که باتسخیر قسطنطنیه ضربتی سخت بر

دشمن وارد آورده، هرا کلیوس را یکباره از میدان بدر کند، بدین خیال باقبایل آوار همدست شده از دو طرف قسطنطنیه رادر حصار گرفت . هرا کلیوس بتفلیس حمله برد لیکن بتسخیر آن نائل نگشت ، تئودوز برادر اودردر آسیای صغیر بانیروی شاهین مضاف داد و نزدیک بود ایرانیان غالب شوند که ناگاه تگرگی سخت باریدن گرفت و موجب شکست ایرانیان شد ، شاهین از بیم غضب خسرو به بستر بیماری افتاده در گذشت و جسدش را بفرمان پادشاه بدربار آوردند گویند خسرو از شدت خشم نسبت بجسد مزبور بی احترامی کرد و بدین سبب بزرگان ایران از وی متنفر گشتند . نیروئی که مأمور تسخیر قسطنطنیه بود شهر مذکور را از جانب آسیا محاصره کرد و آوارها هم از طرف اروپا شروع بحملاتی نمودند ، لیکن چون ایرانیان بحریه نداشتند نتوانستند با آوارها مساعدت نموده ، عملیات مشترکی انجام دهند ، باین واسطه آوارها مأیوس شده عقب نشستند و شهر برآز نتوانست کاری از پیش ببرد .

**نبرد دستگرد** - در پائیز سال ۶۲۷ هرا کلیوس با چهل هزار رومی و خزری از ارمنستان و آذربایجان گذشته بطرف دستگرد که مقر خسرو پرویز و در بیست فرسنگی تیسفون واقع شده بود پیش راند ، یکدسته از ارتش ایران دنبال ویرا گرفته بر نیروی رومی حمله بردند و با وجود کشته شدن سردارشان تاشامگاهان ایستادگی کردند .

خبر کشته شدن سردار مزبور خسرو را بیمناک ساخته ، لشگریان را احضار نمود و خود بطرف سلوکیه عقب نشست ، در آنجا سربازان پراکنده را گرد آورده بادویست زنجیر پیل مهبای کارزار شد .

هرا کلیوس پس از غارت قصور سلطنتی دستگرد چون از عظمت نیروی

ایران آگاهی یافت، از محاصره تیسفون صرف نظر کرده فرمان بازگشت داد و بدون آنکه ارتش ایران مزاحم لشگریانش شود بلا دسر راه را بیاد غارت داده مراجعت نمود (۶۲۷)

**کشته شدن خسرو - عقب نشینی بی مورد خسرو در جنگ دستگرد**  
و بی احترامی او بنعش شاهین مخصوصاً بدرفتاری و خشونت با سایر سرداران فدا کار مردم ایران را بسختی از وی متنفر ساخت، بنابراین بزرگان ابتدا ویرا محبوس نموده، پس از چندی کشتند و حتی یکی از پسرانش را پیش چشم پدر سر بریدند (۶۲۸)

بعقیده بیشتر مورخین شیرویه پسر خسرو در قتل پدر دست داشته زیرا خسرو میخواست پسر کوچکتر خود مردان شاه را که از شیرین زوجه محبوب خویش داشت بولایتعهد منصوب کند.

خسرو روی هم رفته پادشاهی متکبر، خودخواه، ضعیف النفس و شهوت پرست بوده و از جنگهای متمادی او کشور ایران بهره ای نیافته، حتی مقدمات انقراض دودمان ساسانی در زمان وی فراهم آمد و چنانکه خواهیم دید کمی بعد بدست اعراب منقرض گردید.

شکوه و تجملات بی نظیر دربار خسرو در میان سفرای مشرق زمین ضرب المثل است



# فصل سیزدهم

## انقراض دودمان ساسانی

### قباد دوم

بعد از قتل خسرو پسرش شیرویه به سلطنت نشست و قباد دوم ملقب گردید، نخست سفیری بدربار روم فرستاده تقاضای آشتی کرد و بزودی عهدنامه ای منعقد شد که بموجب آن طرفین اسرار را رها کرده، آنچه از خاک یکدیگر گرفته بودند باز دادند و صلیب عیسی را که بی اندازه طرف توجه عیسویان بود قباد نزد امپراتور فرستاد.

پس از آن شیرویه به تحسین قلوب رعایا پرداخت و مالیات و عوارض دیوانی را بخشیده محبوسین زمان پدر را آزاد کرد، اما کمی بعد رفتار خویش را تغییر داده تمام برادران را مقتول ساخت و خود بمرض طاعون در گذشت ( ۶۲۹ )

### اردشیر سوم

بزرگان ایران پس از مرگ قباد فرزند خرد سالش اردشیر سوم را به سلطنت برداشتند و برای اداره امور کشور نایب السلطنه ای تعیین کردند در اینوقت شهربراز که از صلح قباد با رومیان ناراضی بوده و هنوز مصر و آسیای صغیر را در تصرف داشت با امپراتور روم بنای سازش را گذاشت و پس از ملاقاتی که با هرآکلیوس بعمل آورد عازم تیسفون شد، پایتخت بزودی تسلیم گردید و شهربراز اردشیر خردسال را با نایب السلطنه بقتل رسانیده تاج پادشاهی بر سر نهاد.

نخستین اقدام او تخلیه مصر و آسیای صغیر و سوریه و تحویل این

نواحی بدوات روم بود، نیروئی نیز برای سرکوبی خزرها بارمنستان فرستاد لیکن خودبیش از دو ماه سلطنت نکرد و بدست سربازان کشته شد (۶۲۹)

### دوران هرج و مرج

چون شیرویه بسیاری از شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنت را بقتل رسانیده بود، بزرگان کشور ناچار پوراندخت دختر خسرو دویم را بیادشاهی نشانند لیکن سلطنت او دوامی نکرد و خواهرش آزر میدخت بیادشاهی رسید. از این پس تخت و تاج ساسانی قریب شش سال دست بدست میگشت و در مدت مذکور بیش از ده نفر بدعوی سلطنت برخاسته بعضی مغلوع و برخی مقتول گشتند.

هرج و مرج سرتاسر کشور را فرا گرفت و قبایل وحشی از هرسو هجوم آوردند تا عاقبت بزرگان و موبدان گرد آمده، برای جلوگیری از اغتشاش شاهزاده ای را بنام یزدگرد از گوشه انزوا بدر آورده، براورنگ پادشاهی نشانیدند (۶۳۲)

### یزدگرد سوم

یزدگرد پسر شهریار بن خسرو پرویز بود و هنگامی بسلطنت رسید که علائم انقراض کشور ساسانی از هرسو نمودار و مخصوصاً حریف نیرومندی تازه قدم بمیدان جهانگیری نهاده روم و ایران و سایر ممالک مجاور را بسختی مورد تهدید قرار داده بود، باوجود تمام مجاهداتی که پادشاه جوان در راه حفظ استقلال ایران بخرج داد سرانجام از مسلمین شکست یافته سلسله شاهنشاهان ساسانی منقرض گردید.

## محاربات ایران و اعراب

چون اوضاع عربستان قبل از ظهور اسلام و تاریخ بعثت حضرت رسول اکرم را در فصل پانزدهم مفصلاً خواهیم دید در اینجا فقط به بیان وقایع جنگهای مسلمین با ایران تا زمان فوت یزدگرد و انقراض دولت ساسانی اکتفا میکنیم .

**فرد ذوقار** - قبل از ظهور اسلام در سرزمین عربستان چندین دوات نیمه مستقل وجود داشت ، و مهمتر از همه دولت حیره بود که بر اراضی مابین ساحل جنوبی فرات تا بادیه شام فرمانروائی میکرد و در حقیقت سدّی متین میان سرحدات ایران و مساکن اعراب بادیه نشین تشکیل میداد .

چنانکه مکرر ضمن جنگهای ایران و روم اشاره کردیم ، ملوک حیره دست نشاندۀ ایران بوده و پیوسته سلاطین ساسانی را بر ضد روم مساعدت میکردند حتی بهرام گور نزدنعمان بن منذر تربیت یافته و بهمراهی او بر رقیب خود خسرو غالب شده تاج پادشاهی بر سر نهاد . ( صفحه ۱۱۴ )  
در زمان قباد نیز ارتش ایران بهمراهی منذر تا انطاکیه پیش رانده ، پس از جمع غنائم فراوان نیروی بلیزر را در ساحل فرات بسختی درهم شکستند ( صفحه ۱۲۷ )

همینکه نوبت سلطنت بخسرو پرویز رسید دختر نعمان بن منذر سوم را خواستگاری کرد و او بجهاتی تقاضای شاهنشاه را نپذیرفته ، اموال خود را بشیخ قبیله شیبانی سپرد و خود برای طلب بخشایش بخسرو شتافت خسرو پرویز از شدت غرور و نخوت نعمان را بزیر پای پیلان انداخت و اموال ویرا از شیخ قبیله شیبانی مطالبه نمود

( از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان )  
چون شیخ مزبور از قبول تقاضای سلطان امتناع کرد لشگری مرکب  
از چهل هزار ایرانی و عرب عازم سرکوبی وی شد ، نیروی اعزامی ایران  
چندین بار با اعراب مصاف داده ، عاقبت در نبرد ذوقار بواسطه خیانت اعرابی  
که در ارتش ایران بودند ، شیبانیان غلبه یافتند ( ۶۱۱ )  
این شکست اگرچه در میان محاربات مهم خسرو پرویز اهمیت  
چندانى نداشت لیکن برای نخستین بار اعراب دانستند که با فداکاری و پافشاری  
نیروی شاهنشاه ساسانی را هم میتوان در هم شکست و همین امیدواری  
موجب تقویت روحیه اعراب در جنگهای زمان اسلام گردید .

### اوضاع داخلی ایران - در همان ایام که قبایل مختلفه عرب تحت

لوای اسلام گرد آمده و مسلمین پس از تسخیر سراسر شبه جزیره عربستان  
بخیال فتوحات خارجی افتادند ، دو کشور ایران و روم بواسطه چندین  
قرن محاربات متوالی بکلی ضعیف و ناتوان شده و مخصوصاً دربار ایران  
بعلت بروز اختلافات خانگی میان شاهزادگان ساسانی و خود سری  
سرداران و بزرگان و نفوذ فوق العاده پیشوایان و موبدان بی اندازه آشفته  
و در هم بود .

### اختلافات مذهبی - انحطاط صنعت و تجارت - تحمیل مالیاتهای

گزارف و ظلم و جور عمال دولت نیز مردم را افسرده و پریشان ساخته  
بر خرابی اوضاع داخلی میافزود .

سربازان و افسران که از جنگهای بیهوده متوالی خسته و عاجز  
شده و ضمناً در اثر غارت بلاد متمول روم ثروت زیادی اندوخته بودند ،  
روح سلحشوری و میهن پرستی سابق خود را از دست داده مست و راحت

طلب و نسبت بهمه چیز بایدۀ بی اعتنائی مینگریستند .

اتفاقا در چنین موقع مهم و خطرناکی زمام امور سلطنت بدست پادشاهی جوان و کم تجربه افتاد ، که باوجود رشادت و پشت کارشخصی چون از وجود سرداران لایق و همکاران صمیمی محروم بود نمیتوانست کاری از پیش ببرد و در هر قدم با هزاران موانع و مشکلات مواجه میشد چنین بود اوضاع سیاسی و ارتشی ایران هنگامیکه خالدبن ولید بامر خلیفه اول ابوبکر سرحدات کشور ساسانی را مورد حمله قرار داد **نبرد زنجیر** - در بهار سال ۵۱۲ هجری خالد بن ولید سردار رشید عرب در ساحل غربی فرات بنای پیشروی گذاشت ، نیروی سرحدی ایران بفرماندهی هرزه بجلوگیری وی شتافته ، در حفیر (چهارده فرسنگی جنوب غربی بصره کنونی) بالشگر عرب رو برو شد ، دو سردار بجنگ تن بتن پرداخته و خالد حریف خود را مقتول ساخت .

سربازان ایرانی که کشته شدن سردار خویش را دیدند راه فرارپیش گرفتند و چون قبل از شروع بجنگ بسیاری از ایرانیان خود را بازنجیر بهم بسته بودند ، این نبرد را جنگ زنجیر و بقول اعراب ذات السلاسل نامیدند ( ۶۳۳ میلادی )

لشکریان عرب که درنخستین نبرد سرحدی برخلاف تصور و انتظار بر ارتش ایران ظفر یافتند ، قدم جرات پیش نهاده ، از فرات گذشتند ، لیکن درکنار نهر ثنی بقسمتی از نیروی ایران که بسرداری قارن بجلوگیری ایشان آمده بود ، مصادف گشتند ، این بار نیز مسلمین غالب شدند .

همینکه خبر شکست مذکور بتیسفون رسید ، نیروی دیگری مرکب از ایرانی و عرب بدفع مسلمین آمد و باوجود مقاومت سخت عاقبت شکست

یافت، خالد نسبت با اعراب مسیحی که اسیر مسامین شده بودند، بانهایت بی‌رحمی رفتار کرد و بدین سبب کینه اعراب عراق را بر انگیخت و ایشان بسکمک نیروی جدیدی که از پایتخت رسیده بود، در اُلَیس نزدیک فرات گردآمدند، خالد از ترس عقب نشست و پس از تأمین خط رجعت خود، دو باره بجای نخستین بازگشته، در اُلَیس با ارتش ایرانی و عرب روبرو شد.

ایرانیان چنان بسختی پافشاری کرده و بقدری بر مسلمین تلفات وارد آوردند، که خالد سوگند خورد، نه‌ری از خون ایشان جاری کند، بنابراین پس از آن‌ها ام ایرانیان سه‌روز بکشتار اسرا پرداخت و نه‌ری از خون جاری ساخت که بنهر الدّم معروف شد.

بعد از این فتوحات خالد رو بشمال نهاده، شهر حیره را در حصار گرفت مردم حیره بقبول جزیه راضی شدند و شهر مزبور مرکز نیروی اسلامی گردید، از آن پس مسلمین بسیاری از اعراب مسیحی را مطیع ساخته، شهر مهم انبار (پربشاپور) را تسخیر نمودند و سال بعد بواسطه جنگ سختی که میان مسلمین و رومیان روی داد ابوبکر خالد را احضار کرد و مثنی بسرمداری عراق باقی ماند.

محاربات فوق در حقیقت زدوخوردهای سرحدی بود، زیرا هنوز نیروی اصلی ایران بچنگ اعراب نیامده و فقط نگهبانان سرحدی مختصر مقاومتی نشان داده بودند.

**فبردرپل** - دربار ایران که تا اینوقت حملات مسلمین را بدیده بی اعتنائی مینگریست، کم‌کم با اهمیت موضوع پی‌برده، رستم فرخ زاد را از خراسان خواسته، بسپهسالاری برگزید. رستم دودسته سپاه یکی بسرمداری جابان و دیگری بفرماندهی نرسی از دو طرف بچنگ مثنی فرستاد، اعراب

عراق نیز دو باره سربشورش برداشتند و کار مثنی سخت شد .  
مثنی از مدینه کمک خواست و خود بنای عقب نشینی گذاشت ، ابو عبیده  
بانیروی تازه نفسی بمدد وی آمد و در دو نبرد بر جابان و نرسی ظفر یافت .  
رستم از شنیدن این اخبار بشدت خشمگین شده ، نیروی جدیدی مرکب  
از سی هزار سرباز و سی زنجیر پیل جنگی بسرداری بهمن بجنگ اعراب فرستاد .  
مسلمین باز عقب نشسته ، نزدیک بابل در ساحل غربی فرات اردو  
زدند و ایرانیان در ساحل شرقی این رود خانه فرود آمده اعراب را  
بمبارزه طلبیدند .

ابو عبیده پلی بر روی رودخانه بسته ، باینطرف آمد ، همینکه جنگ  
شروع شد ، تیراندازان ایرانی مسلمین را هدف قرار داده ، ایشان را  
بیچاره و مستأصل ساختند ، اعراب خواستند جلوتر آمده ، از دست  
تیراندازان نجات یابند و جنگ با نیزه و شمشیر بپردازند ، لیکن اسبان ایشان  
از ترس پیلها قدم پیش نگذاشتند ، ناچار پیاده شده بسختی حمله کردند  
ابو عبیده در زیر پای پیلی نابود شد و اعراب که از هر جانب مایوس گشتند  
شروع بعقب نشینی نمودند ، باین امید که از پل گذشته خود را بآنطرف  
فرات رسانند ، اما پل خراب شده و ایرانیان از عقب فرار شدند ، گویند  
نیمی از لشکر اسلام در این محاربه معدوم و نیمی دیگر مجروح و متواری  
گشتند ( ۱۳ هجری )

این جنگ را بمناسبت پلی که اعراب بر روی فرات بسته بودند  
جنگ پل ( جنگ جسر ) نامیده اند ، اغتشاشات پایتخت بهمن را مجبور  
بمراجعت نمود و مسلمین فراری از تعاقب ایرانیان نجات یافتند .

چون فراریان مزبور بمدینه رسیدند ربعی عجیب در دل مسلمین

راه یافت با اینحال عمر بشویق مجاهدین و تهیه نیروی جدیدی پرداخت  
مثنی نیز از اطراف یاری طلبید و در اینوقت یکی از سرداران ایران  
موسوم بمهران از فرات گذشته، حیره را مورد حمله قرار داد، مثنی  
بجلوگیری وی شتافت و در کنار نهر بویب نبردی سخت در گرفت، ایرانیان  
تا شامگاهان مقاومت کردند و چون سردارشان کشته شد منظمآ عقب  
نشسته، به تیسفون رفتند (۱۴ هجری = ۶۳۵ م)

از شنیدن این اخبار حس میهن پرستی ایرانیان تحریک شده، نیروی  
عظیمی فراهم آوردند و مسلمین را از عراق (بین النهرین) بیرون رانده  
مثنی را مجبور کردند که دوباره بساحل غربی فرات عقب نشیند، سردار  
مزبور کمی بعد بواسطه جراحاتی که در نبرد پل برداشته بود وفات یافت.  
در این هنگام عمر که بواسطه غلبه بر رومیان و فتح دمشق قویدل  
گشته بود، تصمیم گرفت که با اعزام سپاه بزرگی، تیسفون را تسخیر نموده  
اساس دولت ساسانی را واژگون کند، زیرا بتجربه میدانست که تا پایتخت  
ایران پایدار باشد، ایرانیان پیوسته نیروی جدیدی گرد آورده مسلمین  
را آسوده نخواهند گذاشت.

بدین خیال مجاهدین اسلام را از اطراف احضار نموده نیروئی  
مرکب ازسی هزار سپاهی بسرداری سعدبن ابی وقاص بطرف ایران فرستاد  
**نبرد قادسیه** - سعدبن ابی وقاص پس از آراستن سپاه و تهیه کافی  
در صحرای قادسیه (نزدیک کربلای کنونی) اردوزد.

از اینطرف یزدگرد سپاه عظیمی مرکب از یکصد و بیست هزار  
پیاده و سوار با پیل‌های جنگی بسرداری رستم فرخ زاد، مأمور جنگ قطعی  
باعرب نمود و رستم از فرات گذشته، نزدیک اردوگاه عرب فرود آمد،

و آرایش صفوف خود را مرتب کرد.

هنكام ظهر سعد از بالای قلعه قادیسیه با فریاد الله اکبر فرمان جنگ داد، سواران عرب یکباره حمله بردند، لیکن اسبهای ایشان از پیلهارمیده رو بفرار نهادند و سپاهیان ایران پیادگان دشمن را در میان گرفتند. انهزام لشکر اسلام قطعی بود که ناگاه یکی از سرداران عرب بفرمان سعد با دسته ای از تیر اندازان ماهر، پیلها را هدف قرار دادند، پیلهای مجروح شروع بعقب نشینی کردند و موجب اختلال صفوف ایران شدند. با اینحال ایرانیان منظمآ بارودگاه خود بازگشته، روز دیگر رابجنگهای تن بتن گذرانیدند و چون نیروی جدیدی بکمک اعراب رسید، شروع بحمله کردند و تا شامگاهان جنگ ادامه یافت.

روز سوم مسلمین دوباره پیلها را هدف قرار داده، پیلبانان را بفرار واداشتند و رشته انتظام صفوف ایرانیان گسیخته شد ارتش ایران از نهر عتیق گذشته، میخواستند شب را باستراحت گذرانیده روز دیگر به نبرد قطعی پردازند، اعراب چون از خستگی ایرانیان آگاهی یافتند مهای شیخون شده، با فریاد های وحشت انگیز شبیه بنعره حیوانات اغتشاشی در اردوی ایران برپا کردند و بدین مناسبت آنشب رالیلةالهریر نامیدند (هریر زوزه شغال و امثال آنرا گویند) زدو خود تا بامدادامتداد یافت و صبحگاهان ایرانیان دشمن را بعقب راندند، شکست مسلمین حتمی بود، لیکن از ظهر بیعد بادی شدید بطرف جبهه ایرانیان وزیدن گرفت و باربعثن شن و خاك بصورت سربازان، ایشانرا از کار باز داشت.

بالعکس اعراب از موقع استفاده کرده، کشتاری هولناک براه انداختند و در این میان رستم بقتل رسید، درفش کاویانی بچنک اعراب افتاد

و فراریان بزحمت از آب گذشته ، خود را به تیسفون رسانیدند .

نبرد قادسیه برای اعراب فوق العاده اهمیت داشت و روحیه ایرانیان را بکلی متزلزل کرد ( ۱۴ هجری = ۶۳۶ میلادی )  
سعدارتش خود را دو ماه استراحت داد و قریب یکسال ونیم بتحکیم مواضع متصرفی و بنای بصره و کوفه پرداخت .

**تسخیر تیسفون** - در سال ۱۶ هجری سعد بطرف مداین تاخت و یزدگرد پایتخت را رها کرده ، با مقدار کمی از خزائن بحلوان ( بیست و پنج فرسنگی تیسفون در کوههای زاگرس ) رفت ، مسلمین بدون زحمت بمداین ریختند و آنشهر بزرگ را بیاد یغما دادند .  
( چنانکه سابقاً اشاره کردیم چون تیسفون وسلوکیه نزدیک بهم بود پایتخت ایران را اعراب مداین میگفتند )

تجملات این شهر دیده اعراب بادیه نشین را خیره کرد خزائن و نفائس گرانبهای قصور سلطنتی از قبیل آلات و ظروف طلا و نقره ، اسلحه و البسه جواهر نشان ، فرشهای بی نظیر و هزاران چیز دیگر بدست فاتحین افتاد ، گویند اعراب کافور را ندانسته بجای نمک میخوردند و طلا و جواهر را ابدانمی شناختند .

از جمله اشیائیکه در کاخ ساسانیان بدست مسلمین آمد ، اسبی از طلا بود که زین نقره مرصع داشت و دو شتر یکی از نقره و دیگری از طلا ، مهمتر از همه فرش معروف بهارستان بطول ۴۵۰ و عرض ۹۰ پا ، که حواشی آن بجواهر گوناگون زینت یافته و باغی را نشان میداد که انواع گل و برگهای آنرا با گوهرهای رنگارنگ ترتیب داده بودند .  
گویند بھر يك از شصت هزار سربازان عرب ، ۲۵۰۰۰۰ ریال

غنیمت رسید و این غیر از خمس غنائم و تخت طلا و جواهر و قالی بهارستان بود که برای خلیفه بمدینه فرستادند!

**نبرد جلولاء - سعد تابستان را بفرمان خلیفه در مداین گذرانیده برادر خود هاشم و قعقاع را با دوازده هزار نفر بتعاقب یزدگرد فرستاد ،** مهران سردار سپاه ایران در جلولاء ( قزل رباط کنونی ) نزدیک حلوان بجلوگیری ایشان آمد ، اعراب مدت شش ماه با حيله و تزویر جنگ را بتأخیر انداختند و بالاخره نبردی سخت روی داد ، این بار نیز بواسطه قتل مهران ایرانیان پراکنده شدند و جلولاء بدست مسلمین افتاد ( ۱۶ هـ = ۶۳۷ م . ) از غنائم جلولاء پانزده هزار ریال بهره هر يك از اعراب گشت .

یزدگرد چون خبر شکست جلولاء را شنید ، از حلوان بری رفت و محافظت حلوان را بیکی از سرداران وا گذاشت .  
در این هنگام خلیفه بسعد نوشت :

« یکاش میان بین النهرین و سایر ممالک ایران سدّی غیر قابل عبور وجود داشت که ایرانیان ما را بحال خود وا میگذاشتند . »

سرداریکه مأمور نگاهبانی حلوان بود ، از حصار بیرون آمده با اعراب مصاف داد لیکن در نزدیک قصر شیرین مغلوب گردید و حلوان نیز بتصرف مسلمین در آمد .

**محاربات فارس -** در سال ۶۳۹ حاکم بصره نیروئی از راه شط العرب بخوزستان فرستاد و ایشان بکمک اعراب محلی هرمان والی خوزستان را شکست داده ، قسمتی از آن سرزمین را تصرف کردند .

کمی بعد والی بحرین بدون اجازه خلیفه بفارس تاخت ، لیکن شهرک

فرمانروای آن دیار ویرا مجبور بعقب نشینی نمود و بیشتر مسلمین بواسطه طوفان در دریا غرق شدند والی بصره بمدد ایشان آمد و شهرک را مغلوب ساخت .

از این پس محاربات دیگری در فزازس و خوزستان میان نیروی عرب با سپاهیان شهرک و هرمزان روی داد عاقبت هرمزان بقید اسارد آمده او را بمدینه نزد عمر فرستادند و بعدها قبول اسلام کرد (۱۹ = ۶۴۰) در اواخر سال ۶۴۰ عمر بواسطه شکایات متوالی سعد را احضار کرد و عمار یاسر را بجای وی گماشت .

**نبرد نهاوند** - در این مدت یزدگرد از اطراف کشوریاری خواسته، شهر نهاوند (در جنوب همدان) را برای تمرکز لشکریان تعیین کرد و قریب یکصد و پنجاه هزار سپاهی در آنجا جمع شد . فیروزان سپهسالار جدید ایران تصمیم گرفت که از راه حلوان به تیسفون رفته اعراب را از حدود ایران خارج کند .

نعمان حاکم اهواز بفرمان خلیفه تمام نیروهای پراکنده عرب را از اطراف گرد آورده، بجلوگیری فیروزان شتافت قریب دوماه طرفین در برابر یکدیگر اردو زده و چون موضع ایرانیان فوق العاده مستحکم بود، اعراب جرأت نمیکردند بحمله مبادرت نمایند .

سرانجام نعمان حيله‌ای اندیشیده، شهرت داد که خلیفه وفات یافته و مسلمین باید بمدینه بازگردند، اعراب حرکت کردند و ایرانیان قریب خورده از مواضع خود بیرون آمده بتعاقب ایشان پرداختند . جنگی سخت در گرفت و نعمان کشته شد، اعراب از قتل فرمانده خود

خشمگین شده، بی با کانه حمله نمودند و ایرانیان بواسطه کثرت عدد و تنگی میدان جنگ در کوهستانها پراکنده شدند، فیروزان در حین فرار بقتل رسید و نهاوند و همدمان بدون مقاومت تسلیم مسلمین گردید .

شکست نهاوند در حقیقت نشانه انقراض دولت ساسانی بود و اعراب آنرا فتح الفتوح نامیده، از آن پس بتسخیر سایر بلاد ایران پرداختند .  
( ۲۱ هـ = ۶۴۲ م )

چون دیگر پادشاه و پایتختی وجود نداشت، خود مردم هر شهر یا ایالت نیروئی تشکیل داده، مدتی در برابر مهاجمین مقاومت میکردند و تسخیر برخی از نواحی چندین سال بطول انجامید، چنانکه طبرستان قریب یکصد و پنجاه سال بعد تسلیم شد و قلعه استووند ری تا سال ۱۴۱ مقاومت کرد .

**مرک یزد گرد** - یزدگرد چون خبر شکست نهاوند را شنید ازری باصفهان و از آنجا بکرمان رفت، لیکن نتوانست در اینجاها نیروی قابلی فراهم آورد، ناچار عازم مرو شد و سفیری بدربار چین فرستاده از فغفور یاری خواست .

فغفور بواسطه دوری راه یا بجهت دیگر اقدامی نکرد اما خاقان ترک بکمک یزد گرد آمد، طولی نکشید که او نیز بکشور خود باز گشت و یزدگرد را تنها گذاشت .

مرزبان مرو موسوم به ماهوی سوری خواست خیانت ورزیده شاهنشاه را دستگیر کند، یزد گرد ناچار از مرو گریخته، شبانگاه برای استراحت بکلبه آسیابانی فرود آمد، نیمه شب میزبان بطمع جامه و جواهر میهمان خود را کشت و آخرین شهر یار تیره روزگار ساسانی پس از ده سال پریشانی و سرگردانی

از زحمت زندگی رهائی یافت (۳۲ هـ = ۶۵۱ میلادی)  
یزدگرد هنگام مرگ سی و چهار سال داشت ، قضاوت مورخین در  
باره وی متفاوت است و یکی از محققین اروپائی گوید:  
«تاریخچندان حق ندارد که بتوینخ و ملامت آن پادشاه بخت بر  
گشته بپردازد»

فیروز پسر یزدگرد بکمک پادشاه چین یکچند در حوالی بلخ با  
اعراب مصاف داد و سرانجام بکشور مزبور بازگشته ، در شهر چان کان  
اقامت گزید و اولاد او مدتها در آن دیار با احترام میزیستند .

\*\*\*

بعد از انقراض دودمان ساسانی برخی از شاهزادگان و مرزبانان  
مدتی در گوشه و کنار کشور ایران پرچم استقلال برافراشته ، بالاخره  
بدست اعراب مغلوب و منکوب شدند .

در کاوشهای اخیر شهر شاپور (سه فرنگی کازرون) سکه‌هایی از  
پادشاهان محلی مزبور بدست آمده ، موجب شناسائی برخی از آنها گردید  
تحقیقات مذکور هنوز ادامه دارد و نتایج قطعی آن بعدا معلوم خواهد شد



## فصل چهارم تمدن ساسانی

**وسعت کشور ساسانی** - اگرچه در عهد سلاطین مختلفه ساسانی گاه مقداری بر وسعت کشور ایران افزوده شده و گاه مقداری از آن کاسته لیکن در حقیقت حدود دائمی ممالک ساسانی همان حدود ممالک اشکانی بود یعنی در شمال رود ارس، دریای خزر و رود جیحون - در جنوب دریای عمان و خلیج پارس - در مشرق هیمالیا و هندوکش و در مغرب رود فرات

**پایتخت ها** - پایتخت ساسانیان نخست شهر استخر پارس بود، لیکن بعد ها به تیسفون انتقال یافت، گذشته از آن سلاطین ساسانی در بسیاری از شهرها مانند شاپور کازرون - قصر شیرین - جندی شاپور - دستگرد و غیره قصور باشکوه بنا نهاده، مدتی از سال را در آنجاها بسر میبردند

**تشکیلات کشوری** - حکام دوره ساسانی بدو طبقه تقسیم میشدند:

۱ - حکام ولایات سرحدی یا مرزبانان ۲ - حکام سایر ولایات

که غالباً از خاندان سلطنتی بوده و لقب پادشاه داشتند.

انوشیروان ایران را بچهار ناحیه بزرگ تقسیم کرده، هر ناحیه را بوالی مخصوص سپرد (صفحه ۱۳۹) و انتخاب حکام جزء را بعهده آنان واگذاشت، برای هر یک از نواحی چهارگانه نیز سپهبدی تعیین شده اختیار امور ارتشی را در دست داشت.

سایر ادارات دولتی را دیوان میگفتند و دیوانهای هشتگانه عبارت

بودند از:

دیوان امور ارتشی - دیوان خراج - دیوان اوزان و مقادیر -

دیوان امور راهها و پست - دیوان مسکوکات - دیوان داوری - دیوان نامه‌ها  
دیوان امتیازات .

**تشکیلات ارتشی** - در زمان ساسانی هم مانند دوره اشکانی نیروی  
عمده ارتشی را سواره نظام تشکیل میداد و سوار ساسانی مرکب از سه  
قسمت بود .

۱ - سواران جاویدان که بتقلید عهد هخامنشی تشکیل یافته ولی  
از تعداد آن اطلاع صحیحی در دست نیست - ۲ سواران چریک که پادشاهان  
دست‌نشانده هنگام ضرورت بکمک شاهنشاه اعزام میداشتند ۳ جان‌سپاران  
یا سواران داو طلب

رجحان عمده سواره نظام ساسانی بواسطه وجود دسته روئین‌تنان  
یا سواران سنگین اسلحه بود که تمام اعضاء بدن خود و اسبان را با قطعات  
آهن پوشانیده و دارای همه گونه سلاح تعرضی و تدافعی بودند .

پیاده نظام چون غالباً از بزرگان و پیشه‌وران تشکیل می یافت هنگام  
محاربه چندان بکار نمی‌رفت و بیشتر بخدمات دیگر گماشته می‌شد مزیت  
دیگر ارتش ساسانی بوجود پیل‌های جنگی بود که بر پشت آنها برجی تعبیه  
کرده و در آن عده ای از تیراندازان ماهر قرار میگرفتند هیکل پیل‌های  
برای اسبان دشمن وحشت‌آور بود و برای این منظور اکثر اوقات آنها را  
در پیشاپیش صفوف قرار میدادند

فن قلعه‌گیری در زمان ساسانیان ترقی کرد و ایرانیان که در عهد  
اشکانی بهیچوجه از عهده تسخیر شهرهای مستحکم برنمی‌آمدند بعدها در  
این فن مهارتی بسزا یافتند .

انضباط شدیدی در میان سپاهیان حکمفرما بود و افسران را از روی لیاقت

و هنر آنها تعیین مینمودند. بعضی از پادشاهان مانند انوشیروان خود در سان سپاه حاضر شده و مانند یکی از افسران ارشد حقوق میگرفتند.

**داوری** - شاهنشاهان ساسانی بدآوری و دادرسی فوق العاده اهمیت

میدادند و بدین سبب سالی دوبار، (نوروز مهرگان) بار عام داده تمام داد خواهان را برای اظهار عرایض ایشان میپذیرفتند.

قضات را از میان روحانیون مجرب و پاکدامن انتخاب کرده و برای هر ناحیه بتناسب جمعیت آن عده ای قاضی مأمور میشدند، در دهات غالباً ملاکین و دهکدگان دعاوی را قطع و فصل مینمودند. جرائم را بسه قسمت عمده تقسیم کرده بودند:

۱ - متخلفین از امور مذهبی یا مرتدین که ایشانرا در زندان نگاه داشته باموعظه و نصیحت براه راست هدایت میکردند.

۲ - جنایات نسبت بشاهنشاه که مهمتر از همه ایجاد شورش و فرار از میدان جنگ بود اینگونه متهمین غالباً اعدام میشدند و مجازات آنان بخویشان و نزدیکانشان نیز سرایت میکرد.

۳ - تعدی نسبت بدیگران مانند دزدی و قتل و امثال آن- در ابتدا ایندسته متهمین را بانواع مختلفه اعدام میکردند ولی انوشیروان فرمان داد که در اولین مرتبه ارتکاب بجزای نقدی اکتفا شود و در صورت تکرار جرم گوش یا بینی متهم را ببرند.

**راهها** - ترتیب تعمیر راهها و تأمین جاده ها همان بود که در زمان هخامنشیان معمول میداشتند و بعدها خلفای عباسی نیز از ساسانیان تقلید نموده اداره مخصوصی بنام اداره برید (پست) دایر کردند بیکها در کوهستان پیاده و در شنزارها با شتر و سایر راهها با اسب طی طریق

نموده نامه ها را از شهری بشهری میرسانیدند .

**مشکوکات** - مشکوکات ساسانی چهار قسم بود : طلا- نقره - مس  
و آلیاژی از برنج و مس .

يك روی سکه ها صورت پادشاه را نقش کرده و تاریخ سلطنت آنها  
را باخط و زبان پهلوی نوشته اند ، روی دیگر سکه آتشکده ای بادومستحفظ  
دیده میشود و اطراف نقوش مزبور دو یا سه ماه و ستاره منقوش است .  
سکه های ساسانی تا مدتی بعد از انقراض این سلسله هم در ایران  
و سایر ممالک اسلامی رواج داشت و فقط مسلمین بجای آتشکده و صورت  
پادشاه عبارت بسم الله را مینوشتند .

**طبقات** - ایرانیان بچهار طبقه اصلی تقسیم میشدند :

۱ - روحانیون ۲ - لشگریان ( آرتشتاران ) ۳ - مستخدمین  
کشوری ( دبیران ) ۴ - بزرگان و پیشه وران ( واستری یوشان و هتخشان )  
هر يك از طبقات مذکوره نیز بطبقات دیگری منقسم شده تشکیلاتی مخصوص  
بخود داشتند مثلاً در طبقه روحانیون از همه پائین تر مغها بودند و بالاتر از آنها  
موبدان یا هیربذان و بالاتر از ایشان موبذان موبذ و هیربذان هیربذ که  
ظاهراً اولی رئیس روحانیون و دومی قاضی بزرگ کشور بوده است .  
غیر از طبقات مذکوره در فوق ، طبقات دیگری هم در دوره ساسانیان  
وجود داشته ، که مهمتر از همه عبارت بودند از :

۱ - شهرداران یا پادشاهان دست نشانده و حکام و مرزبانان

۲ - نجبا و بزرگان که مشاغل و مناصب مهمه کشوری و لشگری  
بعهده آنان بود .

۳ - ویسپوران که هفت خانواده بزرگ بودند و نسب ایشان  
پارتیها میرسید .

۴ - آزادان یا مالکین عمده که غالباً اعضای دربار از میان آنان انتخاب میشد .

۵ - دهکانان (دهقانان) یا خرده مالکین که در حقیقت رابطه میان نجبا و تودهٔ رعایا بشمار میرفتند .

**صناعت و تجارت** - چون راجع باهمیت موقع تجاری ایران در فصل دهم (صفحات ۸۷ و ۸۸) اشاره کرده ایم، در اینجا از تکرار مطلب خود داری نموده، بذکر صادرات و واردات عمده دورهٔ ساسانی اکتفا میکنیم .

کالای مهم صادراتی ایران در اینزمان عبارت بود از :

منسوجات - پارچه‌های زربفت - البسهٔ ابریشمین - پوست حیوانات  
قالیهای گرانبها - وسائل آرایش - زینت آلات - مروارید - و غیره که  
بروم و چین و هندوستان حمل میشد . اما واردات ایران :

ازچین ابریشم، از هندوستان ادویه - ابریشم و سنگهای قیمتی،  
از عربستان عطریات، بخور و ادویه و امثال آن بود،

سلاطین ساسانی اسرای رومی و یونانی را بداخلهٔ کشور کوچ داده  
بکار ساختن سدّها - بنای عمارات و بافتن پارچه و غیره و امیداشتند .

امنیت راههای کاروانی ایران در زمان ساسانیان مشهور جهان بود و بدین  
سبب سوداگران ممالک مختلفه غالباً امتعه خود را ازاینراه حمل میکردند

**مالیاتها** - عایدات خزانه دولت ساسانی از دوراه تأمین میشد یکی

مالیات ارضی و دیگری مالیات سرانه .

مالیات ارضی را از محصول املاک میگرفتند و ابتدا ترتیب معینی

نداشت، قباد برای اصلاح حال رعایا و تشویق زارعین فرمان داد، تا اراضی

را مساحی و ممیزی نموده، خراج هر مزرعه را به نسبت محصول آن تعیین کنند، ممیزی املاک در زمان انوشیروان خاتمه یافت و مقرر شد که مالیات سالیانه را بچهار قسط متساوی از رعیت در یافت نمایند غیر از صاحبان املاک و روحانیون و جنگیان و مستخدمین ادارات کشوری باقی مردم از ۲۰ تا ۵۰ ساله میبایست به نسبت در آمد خود سالیانه مبلغی بعنوان مالیات سرازیا گزیت (جزیه) پردازند مخصوصاً پیروان مذاهب دیگر مانند عیسویان و یهود گزیت میپرداختند.

عایدات گمرک و معادن و غرامات و غنائم جنگی هم متعلق بخرانه دولت بود، در زمان خسرو پرویز جمع در آمد سالیانه کشور به ۲۴۰ میلیون درهم (معادل ۴۰۰ میلیون ریال کنونی) میرسید و مخارج دولت عبارت بود از، حقوق مستخدمین کشوری - مخارج دربار - حقوق و جیره سربازان و بالاخره مخارج ساختمانی مانند بنای سدها - عمارات سلطنتی و ابنیه عمومی.

### مذاهب

**گیش زرتشتی** - چنانکه سابقاً گفتیم پادشاهان ساسانی آئین زرتشت را مذهب رسمی ایران قرار داده و در ترویج و انتشار آن فوق العاده میکوشیدند.

راجع بزندگانی زرتشت و محل تولد او اطلاعات صحیحی در دست نیست. ظاهراً در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد بدنیا آمده و در اوایل قرن ششم وفات یافته، بیشتر محققین مولد او را آذربایجان کنونی دانسته اند. کتاب آسمانی زرتشت موسوم باوستا بوده که اکنون بیش از یک چهارم آن باقی نمانده و فقدان بقیه را بزمان اسکندر نسبت میدهند.

اوستای موجوده به پنج قسمت تقسیم میشود:

یسنه - ویسپرد - وندیداد - یشت - خرده اوستا کتاب مزبور همانست که در زمان اردشیر بابکان و شاپور اول توسط تن سر بامر این دو پادشاه جمع آوری شده .

اساس مذهب زرتشت بر دو اصل مهم قرار گرفته : یکی نیکی و روشنائی و دیگری زشتی و تاریکی .

سر سلسله خوبیها هرمز (اهورا مزدا) و سر سلسله بدیها اهریمن است ، شش وجود مجرد موسوم به امشاسپنتان (جاویدانهای مقدس) دستیاران یا معاونین اهورا مزدا میباشد و عده دیگری موسوم به یزت پائین تراز آنانند (یزدان جمع یزت و یزد است ) و هر يك از ایشان حامی و نگاهبان یکی از خوبیها هستند .

پس از آنها فرشتگانی بنام فروشی موجودند که انسان را در ادوار مختلفه زندگی حمایت میکنند .

در برابر فرشتگان هرمز ، اهریمن نیز دارای معاونینی است که آنها را دیو مینامند .

گویند از آغاز آفرینش میان هرمز و اهریمن نزاع در گرفت و این کشمکش تا زمان ظهور زرتشت پایدار ماند ، از آن پس لشکر اهریمن رو بهزیمت نهاد و تا قیامت این جدال باقی خواهد بود .

در آنوقت ارواح دو باره زنده شده ، در پیشگاه عدل الهی محاکمه میشوند آنگاه سیلی از فلز گداخته روی زمین را فرا میگردد و پیروزی قطعی نصیب هرمز خواهد گشت .

بنابراین وظیفه هر يك از افراد بشر آنستکه با پیروی سه اصل ذیل :

اندیشه نیک (هومت) گفتار نیک (هوخت) کردار نیک (هوشت) هر مز را یاری نموده و خود رارستگار گرداند.

زرتشتیان معتقدند که ساختن ابنیه - آباد کردن اراضی - کشاورزی ایجاد کاریزها و بستن سد برای آبیاری - غرس اشجار - تربیت حیوانات اهلی و امثال این اعمال اهورا مزدا را قوی و اهریمن را ضعیف میسازد.

**مذهب مانی** - سابقاً از آئین مانی اطلاع صحیحی در دست نبود تا در ۱۹۰۳ میلادی یک هیئت علمی آلمانی در نواحی ختن و ترکستان شرقی طومارهایی یافته و با خود بآلمان بردند سپس بکمک امپراتور و رئیس کارخانه های کروپ تا سال ۱۹۱۴ چهار سفر دیگر باین نواحی کردند و مقدار زیادی کتاب و طومار بدست آوردند. بیشتر کتب مزبور متعلق بمانویان و با خطی نوشته شده که مرکب از پهلوی و سریانی است این خط از ابداعات خود مانی بوده و بخط زیبایی مشهور گردیده، در میان آثار مکشوفه، قسمتی از کتاب شاپورگان است که مانی برای شاپور تألیف کرده و کتاب خواستونف (اعتراف یکنفر مانوی بگناهان خود و استغفار او) هم چنین سرودهای مذهبی بزبان تخاری (طخاری) و سغدی و غیره هیئت مزبور معابدی نیز یافته اند که دارای بهترین گچ بری و ظریفترین نقاشی و تذهیب است، زیرا مانویه میل مفرطی بمظاهر زیبایی و استعمال عطریات و شعر و موسیقی داشته اند بدین سبب تمام آثار آنها زیبا و دلپذیر است مانی پسر پاتک دردهی نزدیک بابل تولد یافت و از سال دوم جلوس شاپور (۲۴۲ میلادی) بنای تبلیغ را گذاشت.

شاپور باصرار موبدان مانی را احضار نمود، لیکن چون فریفته بیانات او شد از قتل وی منصرف گردید و دستور داد که از ایران خارج شود،

در زمان بهرام پیروان مانی او را بمراجعت دعوت کردند و همینکه بایران باز گشت حسب الامر پادشاه بموبدان مباحثه نمود؛ موبدان پوست ویرا کننده باکاه انباشتند و بر یکی از دروازه های جندی شاپور آویختند (صفحه ۱۰۱) مذهب مانی مخلوطی از عقاید زرتشتی - عیسوی - یهود - وصابی - بود و میگفت عالم نتیجه اختلاط دوریسه بزرگ نور و ظلمت است و پس از مدتی کشمکش عاقبت خدای نور بکمک ملائکه خود بر اهریمن ظفر یافته بشر اولی را از چنگال او خلاص نمود، اما انسان در اثر آمیزش با ظلمت قسمت عمده وجودش بآثار اهریمن مانند غضب و شهوت آلوده شده بود، در اینوقت خدای تاریکی حوا را که مظهر تمام آثار اهریمن است بوجود آورد و از ازدواج این دو موجود هاییل و قابیل پیداشدند، باین ترتیب بشر امروزی و عالم کنونی ترکیبی است از مظاهر قدرت خدای نور و اهریمن.

پس وظیفه یکنفر مانوی آنستکه کوشش کند تا نور را از ظلمت جدا نموده، بشر را بهمان پاکی آغاز آفرینش باز گرداند بنا بر این پیروان مقرب مانی یا صدیقین از شرب خمر و ازدواج و سایر لذات و شهوات محروم بودند ( کلمه صدیق در زمان اسلام بسندیق و بعدها بزندیق مبدل شد و همه پیروان مانی را زنادقه نامیدند )

مذهب مانی از مشرق تاصحرای مغولستان و از مغرب تا اروپا و شمال افریقا رواج یافت لیکن فشار امپراتور روم از یکطرف و خلفای بنی امیه و بنی عباس از طرف دیگر موجب ضعف و انحطاط آن گردید.

مزدك - چنانکه در صفحه ۱۲۲ اشاره کردیم مزدك پسر بامداد از مردم نیشابور بود و مذهب او در زمان قباد رواج گرفته، بعدها بدست انوشیروان منسوخ شد، پس از اسلام نیز پیروان مزدك بعنوانی مختلفه

مانند خرّم دینان و غیره بر ضد مسلمین قیام کرده ، موجب جنگهای سخت در ممالک اسلامی گردیدند .

اصول مذهب مزدك نیز شبیه بمذهب مانوی و زرتشتی بوده ، کشتن حیوانات را ممنوع داشته و عالم را مرکب از سه عنصر : آب و خاک و آتش میپنداشت و چون بسیاری از عقاید اشتراکی را در مذهب خود داخل کرده بود ، در میان حادثه جویان پیروان زیادی یافت .

**آئین مهر پرستی** - پیش از ظهور مذهب زرتشت ، ایرانیها نیز

مانند سایر آریاها بارباب انواع معتقد بوده و از آن میان رب النوع روشنائی یا مهر را بیشتر اهمیت میدادند ، این عقیده در عهد هخامنشیان رواجی داشت و بعد از اسکندر در آسیای صغیر و یونان و روم منتشر گردید ، اخیراً آثاری هم از پیروان این آئین در پاریس یافته اند .

مهرپرستان مغرب بعدها با عیسویان در افتاده و مقداری از عقاید ایشان در افکار مسیحیان داخل گشت .

غیر از مذاهب مذکوره در فوق دو مذهب دیگر در زمان ساسانیان ، بایران راه یافت یکی مذهب عیسی از مغرب و دیگری آئین بودا از شمال و مشرق .

راجع بمذهب عیسی بقدر کفایت در فصل ششم اشاره کرده ایم اما آئین بودا که مهد اصلی آن هندوستان بود ، بعد ها با افغانستان و ترکستان سرایت کرد و نوبهار بلخ که برخی آنرا آتشکده زرتشتیان تصور میکنند ، یکی از دیر های بودائیان بوده است .

## علوم و ادبیات

**زبان** - زبان دوره ساسانی موسوم بزبان پهلوی و در حقیقت همانست که در دوره هخامنشی و اشکانی بدان تکلم میکرده اند ، بعد از استیلای عرب نیز مدتها این زبان در طبرستان و برخی نقاط دیگر متداون بود و ریشه وزبان امروزی، مأخوذ از آنست

**خط** - خط آنزمان معروف بپهلوی ساسانی و مقتبس از خط آرامی است برای خواندن این خط دانستن قریب یکهزار حرف و علامت لازم است و بنا بر این از خط میخی هخامنشی بی اندازه مشکلتر بوده ، مهمترین اشکال خط مذکور بواسطه وجود کلمات هوزوارش است ، باین معنی که پاره ای از کلمات را بتلفظ آرامی نوشته و هنگام خواندن بیپارسی میخوانده اند  
(مثلاً **ملکان ملکا** مینوشتند و شاهان شاه میخواندند)

استعمال اینگونه کلمات در بسیاری از خطوط قدیمه مانند بابلی و آشوری و غیره هم معمول بوده و خواندن آنها را برای محققین جدید مشکل کرده است

**علوم** - از علوم دوره ساسانی اطلاعات صحیحی در دست نیست همینقدر میدانیم که پس از ورود حکمای رومی بایران ، انوشیروان دانشکده طبیی در جندی شاپور تأسیس کرد و دانشمندان مزبور را بتدریس در آنجا و ترجمه کتب علمی و فلسفی واداشت

**شعر و موسیقی** - سرودن شعر بسبک امروزی معمول نبوده ولی سرودهایی داشته اند که در حقیقت نوعی از اشعار هجائی بشمار میرود . موسیقی در زمان ساسانیان فوق العاده ترقی کرده و مخصوصاً در عهد خسرو پرویز استادان بزرگی ظهور کرده اند ، که از آنمیان نکیساو باربد

بیش از همه مشهورند .

آلات موسیقی چنانکه از نقوش موجوده معلوم میشود ، چنگ و نی و طبل و بوق بوده و غالباً چندین نفر سازنده و نوازنده آهنگها را باهم موافق ساخته و باصطلاح جدید تشکیل ارکست میداده اند .

**کتاب -** کتابهایی که بزبان پهلوی نوشته شده و اکنون در دست است عموماً متعلق بقرون بعد از اسلام میباشد و اوستا تنها کتابی است که در ابتدای عهدساسانی نگارش یافته ، کتب دیگر بیشتر راجع بعقاید مذهبی زرتشتیان و تفسیر و ترجمه اوستا هستند .

غیر از کتب مذهبی کتابهای دیگری در دست است که ترقی نثر نویسی خصوصاً نگارش افسانه و حکایات را در زمان ساسانیان نشان میدهد این کتب در ابتدای اسلام توسط میهن پرستان ایرانی بعربی ترجمه شده و بعدها از عربی بیارسی کنونی درآمده و مهمترین آنها عبارتند از : یادگار زریران - کارنامه اردشیر پایکان - داستان بهرام چوبین - داستان ویس و رامین - خسرو و شیرین - واهق و عنذرا - منیژه و بیژن - زال و رودابه - هزار افسان - هزارستان - سندباد - گشت و گذار - رستم و اسپندیار و غیره از این میان دو کتاب مهم یکی کلیله و دمنه و دیگری خدای نامه بیشتر اهمیت دارند

کلیله و دمنه یا افسانه بیدپای را برزویه طبیب در عهد انوشیروان از هندوستان بایران آورده و بفرمان این پادشاه بزبان پهلوی ترجمه کرده اما خدای نامه در زمان یزدگرد سوم بفرمان او تدوین یافته و شامل تاریخ سلاطین ایران بوده ، در قرن دوم هجری یکی از بزرگترین میهن پرستان ایرانی موسوم بعبدالله بن مقفع هر دو کتاب را بعربی ترجمه کرده و باینوسیله از فقدان و اتلاف آنها جلوگیری نموده است .

مورخین اسلامی اسامی بسیاری از کتب علمی و فنی دیگر را ذکر کرده اند، که تا قرون چهارم و پنجم هجری در دست بوده و بدبختانه بتدریج از میان رفته است.

## آثار ساسانی

چنانکه سابقاً گفتیم صنایع ظریفه خصوصاً معماری و حجاری در عهد اشکانیان رو بتنزل نهاد ولی بار دیگر در عهد ساسانیان رونق گرفت، مخصوصاً بعضی از سلاطین مقتدر این دودمان مانند شاپور و انوشیروان و خسرو پرویز صنعتگران رومی و یونانی را بدربار خود آورده، در ساختمان قصور سلطنتی و ایجاد سدّها و غیره از وجود آنان استفاده کرده اند.

حجاریهای دوره ساسانی اگرچه بظرافت حجاریهای عهد هخامنشی نیست اما تصاویر انسان و حیوانات جاندارتر و بطبیعت نزدیکتر است.

هرچند که سلاطین ساسانی بسیاری از صنعتگران رومی و یونانی را در ایران بکار واداشته اند ولی نباید مانند برخی از مورخین اروپا تصور کرد که تمام آثار آن زمان ساخته دست استادان خارجی است زیرا سر پرست امور ساختمانی خسرو پرویز یکی از استادان ایرانی موسوم بفرهاد بوده و بعضی از محققین جدید معتقدند که قصر ماشیتارا هم بدستور فرهاد ساخته اند، مستر رلنسن صاحب تاریخ ساسانیان مینویسد:

« عقیده خود من این است که آثار ساسانیان از هر دوره که باشد قسمت عمده آن کار خود ایرانیهاست و حتی آثار خسرو اول را نیز استثناً «نمینمائیم زیرا بقول تئوفیلاکت مورخ یونانی که میگوید این آثار کار یونانیهاست «اعتمادی نداریم.»

آثار مهم ساسانی عبارتند از:

۱ - **طاق کسری** - این بنا بزرگترین ابنیه ساسانی است که در ۵۵۰ میلادی بفرمان انوشیروان در تیسفون ساخته شده و اکنون بیش از یک چهارم بنای اصلی باقی نمانده و آن طالاری است مستطیل‌دار با ۳۸ متر طول، ۲۴ متر عرض و ۲۸ متر ارتفاع که دیوارهای آن را با دیوارهای اطراف بوسیله تیرهای چوبی مهار کرده اند، فرش معروف بهارستان متعلق باین ایوان بوده و از تزیینات داخلی آن در زمان آبادی چیزهای شگفت‌انگیز نوشته اند.

۲ - **طاق بستان** - در چهار کیلومتری شهر کرمانشاه آثار قصور سلطنتی و دوغار بانقوش بسیار در دامنه کوهی دیده میشود، از ابنیه مزبور فقط چهار سرستون زیبا بدست آمده و بقیه بمرور ایام از میان رفته است. در این محل چشمه آب صافی از زیر کوه بیرون می‌آید که سابقاً باغهای دلگشائی را سیراب می‌ساخته و اکنون به مصرف زراعت میرسد. در غار کوچکتر تصویر برجسته شاپور دوم و شاپور سوم را نقر کرده اند و نقش بیرون غار در عهد اردشیر اول حجاری شده، اما نقوشی که غار بزرگ را زینت میدهند عموماً متعلق بزمان خسرو پرویز میباشند.

۳ - **قصر شیرین** - نزدیک شهر کنونی قصر شیرین در زمان خسرو پرویز باغی بمساحت ۲۰۰۰ ر و ۱ متر مربع باقصور زیبا برای شیرین زوجه محبوب وی ساخته بودند و در میان این باغ کوشکی متعلق پیداشاه بوده که خرابه‌های آنرا امروز عمارت خسروی مینامند، آثار سربازخانه‌ها - باغ وحش - اصطبل سلطنتی و ابنیه دیگری هنوز پایدار و بهترین معرف ذوق و سلیقه استادان ایرانی و شکوه و تجمل دربار ساسانی است.

۴ - **طاق گرا** - در سر راهی که از پل زهاب بکرمانشاه میرود،

بنای کوچکی شبیه بغار از دوره ساسانیان نمودار است که در مدخل آن طاق نمائی شبیه بگاکهواره و در عقب دالانی در دل کوه ساخته اند؛ چون در اسناد قدیم اشاره ای باین بنا نشده غالب محققین آنرا متعلق بعهد ساسانی و توقفگاه پادشاه دانسته اند .

۵ - **طاق ایوان** - در ملتقای کرخه و کارون آثار یکی از عمارات سلطنتی زمان ساسانی دیده میشود که طرح آن شبیه بکلسیاهای قرون وسطی است؛ لیکن از بانی آن اطلاعی در دست نیست .

**فیروز آباد و سروستان** - راجع بقصور فیروزآباد و سروستان در بخش نخستین این کتاب ضمن آثار هخامنشی اشاره نموده و توضیح دادیم که اکثر محققین ابنیه مزبوره را متعلق بعهد هخامنشی دانسته و فقط معدودی آنها را بزمان ساسانی نسبت داده اند و بنا بر این از تکرار مطلب خود داری میکنیم .

۷ - نزدیک تخت جمشید در محلی که امروزه به نقش رجب معروف است دو مجلس حجاری دیده میشود ، که یکی از آنها شاپور اول را با ملترزمین رکاب در حال حرکت نشان میدهد و دیگری تاج بخشی اردشیر پاپکان را بولیعهد خود شاپور مینمایاند ،

۸ - چهار مجلس دیگر در نقش رستم نزدیک تخت جمشید بشرح ذیل موجود است :

**الف** - دو سوار که یکی مظهر اهورا مزدا و دیگری اردشیر پاپکان است رو بروی هم ایستاده اند و اهورا مزدا تاج پادشاهی را به اردشیر میسپارد .

**ب** - شاپور اول بر اسبی سوار و والرین امپراتور روم در برابر

او زانو زده است .

ج - بهرام چهارم سوار بر اسب و بانیزه بلند خود سوار دیگری را که گویا پادشاه هیاطله است با اسب وی بزمین انداخته ، یکنفر دیگر نیز زیر دست و پای اسب بهرام افتاده و پرچم دار پادشاهی از دنبال بهرام میآید .

د - نقش دیگر بهرام دوم را با درباریان و ملتزمین رکاب او نشان میدهد .

۹ - غیر از نقوش مذکوره ، در فیروز آباد فارس و سرآب بهرام (میان شاپورکازرون و فهلیمان) هم نقوشی از زمان ساسانیان موجود است

۱۰ - شاپورکازرون - خرابه های شهر شاپور در سه فرسنگی شمال کازرون سر راه کازرون بفهلیمان واقع شده و از سال ۱۳۱۴ یک هیئت فرانسوی بریاست مسیو گیرشمن در آنجا کاوشهایی بعمل آورده و آثاری یافته اند که خلاصه آن بشرح ذیل است :

معبدی از سنگ های تراشیده بطول و عرض و ارتفاع ۱۴ متر که اطراف آنرا چهار دالان مسقف احاطه کرده - نصف این معبد از سطح زمین پائین تر است و پلکان سنگی زیبایی بداخله آن منتهی میشود معبد مذکور ظاهراً آتشکده سلطنتی و فرمان شاپور اول ساخته شده است در جنوب آتشکده مزبور دیوارهای سالن قصر سلطنتی شاپور را یافته اند که طرح ساختمانی آن بی نظیر و رویهمرفته ۶۴ طاقچه دارد اطراف این طاقچه ها را با گچ بریهای زیبایی زینت داده اند که قدیمترین گچ بریهای مکشوفه دنیا است .

کف طاقچهها موزائیک بوده و قطعات بزرگی از آن تا کنون بدست آمده که فوق العاده ظریف و دلربا میباشد .

در وسط خرابه های شهر دو ستون سنگی بار تفاع هفت متر کشف شده که نصف بالای آنها بر روی زمین افتاده و روی یکی از ستونها کتیبه ای بخط پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی موجود است که خلاصه ترجمه آن بقرار ذیل میباشد:

« این بنا که شامل مجسمه شاپور پسر اردشیر بود توسط آپسای منشی «  
« اهل هرنند ساخته شد و شاه از دیدن آن مسرور گشته و بر او باعطای جواهرات  
« والبسه قیمتی سرافراز فرمود و باغی در محله آتشکده باو بخشید »  
این کتیبه سه تاریخ دارد که یکی مطابق با ۲۰۸ میلادی ( نهضت اردشیر بر  
علیه پارتیها ) و دومی مطابق با ۲۲۶ ( جلوس اردشیر ) و سومی ۲۶۶  
( تاریخ ساختمان بنا ) است سکوی سنگی که محل نصب مجسمه بوده در جلوی  
ستونها هنوز موجود است لیکن بدبختانه از خود مجسمه جز قطعه زانوی  
آن که از مرمر ساخته شده چیزی بدست نیامد .

هم چنین از دو سر ستون فقط یکی را کشف کردند که بهیچوجه شباهتی  
بسرستونهای مکشوفه دیگر ندارد و با کمال مهارت حجاری شده است .  
آثار قلعه بزرگی نیز بر فراز کوهی در جنوب شهر دیده میشود که  
سابقاً محافظ شهر بوده و اکنون باقیمانده دیوارها عظمت ساختمان آنرا  
نشانی میدهد .

\*\*\*

رودخانه ای بنام رود شاپور از دره ای که در مشرق شهر واقع و بنام  
تنگ چوکان معروف است جریان یافته جلگه شاپور را مشروب میسازد  
قسمت عمده آب این رودخانه بشکل چشمه ای از پایان کوه جاری و به سر  
آب ساسان مشهور است .

طرفین دره در دامان کوه شش نقش زیبا بشرح ذیل دیده میشود:  
الف- نقوش سمت راست رودخانه- در طرف راست رودخانه دو نقش متعلق

بزمان شاپور اول است که اولی شاپور را سوار بر اسب بزرگی نشان میدهد درحالتی که سوار دیگری (گویی مظهر اهورا مزدا باشد) رو بروی او ایستاده و تاج سلطنت را بوی تقدیم میکند؛ زیر پای هر یک از سواران مردی برهنه خوابیده و والیرین امپراتور روم رو بروی اسب شاپور زانو زده طلب بخشایش مینماید. این نقش فوق العاده با عظمت ساخته شده و با آنکه بواسطه ریزش آب باران قسمت عمده آن محو شده هنوز مهارت و سلیقه سازندگان را بخوبی ظاهر میسازد.

نقش دیگر شاپور را سواره نشان میدهد و والیرین در مقابل او زانو زده؛ شاپور دست سیر یادیس را گرفته و او را با امپراتوری روم منصوب میکند در مقابل شاپور یکنفر رومی بعنوان اظهار بندگی ایستاده عده‌ای از سرداران روم بالباس مخصوص رومی پیاده صف کشیده‌اند و پشت سر شاهنشاه شاهزادگان و سرداران ایرانی سوار بر اسب دیده میشوند این نقش از سایر نقوش شاپور نسبتاً سالمتر مانده است.

ب - نقوش سمت چپ رودخانه - نقش اول دربار شاپور را نشان میدهد؛ پادشاه بر فراز کرسی نشسته و طرفین او عده زیادی از بزرگان ایستاده‌اند؛ در صف پائین میر غضب سر بریده‌ای را بحضور شاه آورده و طفلی دامان میر غضب را گرفته و چند نفر را دست بسته و ادا داشته‌اند.

در میان اسرا و محکومین اسبی هم با زین دیده میشود.

نقش دوم بهرام دوم و سپهسالار او را نشان میدهد و شتری در آنجا حجاری کرده‌اند و از اینرو محققین تصور میکنند که نقش مزبور بیادگار فتح سیستان یا عربستان ساخته شده.

نقش سوم از بهرام اول پسر شاپور بوده و تاج بخشی هر مز را با و

نمایش میداده بعدها نرسی نام بهرام اول را حک کرده و نام خود را بجای آن  
نقر نهوده است .

نقش چهارم باز متعلق بشاپور اول است .

تشخیص نقوش مزبوره بوسیله تطبیق اشکال تاج سلاطین باسکه‌های  
آنهاست و گرنه فقط يك نقش کتیبه دارد و ظاهراً کتیبه آنها بر خلاف  
حقیقت است .

۱۱ - غار شاپور - در یک کوه سنگی مشرق شهر شاپور بر فراز

کوهی در ساحل چپ رودخانه غار طبیعی عظیمی موجود است که وصول  
بآن تا اندازه‌ای مشکل میباشد .

عرض دهانه غار مزبور شصت متر و درون آن قطعه سنگ بزرگی از  
قدیم‌الایام موجود بوده که مانند ستونی سقف غار را بکف آن مربوط میساخته  
در زمان شاپور ستون مذکور را طوری تراشیده‌اند که پائین آن سکوی بزرگی  
از سنگ و روی سکو مجسمه عظیم شاپور حجاری شده ، گنگره‌های تاج  
شاپور بسقف غار متصل بوده ولی بعداً بواسطه زلزله شدیدی چون ساقهای  
پانازک و طاقت تحمل وزن مجسمه را نداشته از سقف جدا شده و بروی زمین  
غلطیده است .

این مجسمه عظیم بار تفاع هفت متر و بی اندازه ظریف و باشکوه  
ساخته شده و چون تنها مجسمه ایست که از دوره ساسانی باقی مانده از نظر  
فنی و تاریخی فوق‌العاده اهمیت دارد .

دنباله غار بسیار تاریک و بشعب زیادی منشعب میشود که غالباً گودالهای  
آب کف آنها را پوشانیده و بواسطه وجود همین دالانها و ناهمواری راه تا  
کنون کسی بانتهای آن نرسیده و برخی تصور میکنند که در طرف دیگر کوه  
مخرجی دارد .

در افواه عوام افسانه‌های زیادی راجع بغار شاپور منتشر است و بعضی آنرا مخزن گنجها و نفائس شاپور تصور میکنند، لیکن این گفته‌ها بهیچوجه حقیقت تاریخی نداشته و ناشی از خیالبافی‌لرهای محلی است.

۱۲ - کاخ مشیتا - کاخ مشیتا یکی از بهترین آثار ساسانی است که بفرمان خسرو پرویز در مشرق بحر المیت ساخته شده، ستونهای این بنا را از سنگ سفید سختی شبیه بمرمر تراشیده اند و سر ستونها بسبک یونانی است، قصر مشیتا از حیث تزیینات معماری و ظرافت حجاری از تمام آثار ساسانی زیباتر است و مخصوصاً صورت طیور و حیوانات را فوق العاده خوب و متناسب تراشیده اند.

۱۳ - کتیبه‌ها - کتیبه‌های زیادی از سلاطین ساسانی باقی مانده که مهمترین آنها بقرار ذیل میباشد.

الف - کتیبه اردشیر پایکان در نقش رستم بسه زبان پهلوی اشکانی پهلوی ساسانی و یونانی که ترجمه اش این است :

« این پیکر پرستنده اهورامزدا، خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران از نژاد آسمانی و ایزدان، فرزند پایک شاه است »

ب - کتیبه‌های بزبان یونانی از شاپور اول در نقش رستم .

ج - کتیبه‌ای در حاجی آباد سه فرسنگی تخت جمشید از شاپور

اول به پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی، راجع به تیر اندازی شاپور در حضور شهریاران و بزرگان، که هنوز مطالب آنرا کاملاً نتوانسته اند بخوانند .

« کتیبه‌ای از شاپور دوم در طاق بستان که ترجمه اش این است :

« این صورت شاپور پادشاه اورمزد پرست شاهان ایران و غیر

ایران، فرود آمده از آسمان، از نژاد خداوندان، نواده شاه نرسی شاهان است .

ه - کتیبه مفصلی از نرسی بیهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی که شرح غلبه خود را بر بهرام سوم و حدود ایران را در آزمان بیان کرده است .  
و - دو کتیبه از شاپور دوم در تخت جمشید که بیادگار ورود خود بآن محل و کارهای مهمی که انجام داده نویسانده است .

## فصل پانزدهم

### ظهور اسلام

**اوضاع جغرافیائی عربستان** - شبه جزیره عربستان بمساحت سه میلیون کیلومتر مربع در جنوب غربی قطعه آسیا واقع شده و بواسطه بحر احمر از افریقا جدا میشود، هوای این خطه بعلت نزدیکی بخط استوا فوق العاده گرم و با اینکه اطراف آنرا خلیجها و دریاها متعدد (در شمال مدیترانه، در جنوب متفرعات اقیانوس هند، در مغرب بحر احمر و در مشرق بحر عمان و خلیج پارس) احاطه کرده، وجود رشته های جبال ساحلی مانع ورود ابرهای بارانی بداخله فلات گشته و بدین سبب سرتاسر عربستان از اراضی خشک شن زاری تشکیل یافته است، که فقط هنگام نزول باران مختصر آبی دربر که های آن جمع شده، احشام و کاروانیان را سیراب میکند.

در برخی نقاط که اتفاقاً چشمه آب کوچکی یافت شود، بزودی گروهی از اعراب اطراف آن گردآمده، بکشت و زرع اراضی و غرس اشجار خرمای پرداختند.

نجد و یمامه دو ناحیه کوهستانی هستند که در میان صحرای عربستان قرار گرفته و غیر از این دو ناحیه قسمت مسکون و حاصلخیز عربستان

را فقط اراضی ساحلی تشکیل میدهند که مهمترین آنها عبارتند از :

الحسا و عمان در مشرق - حضرموت و عدن در جنوب - حجاز و یمن در مغرب - بنا بر این رویهمرفته يك ششم اراضی وسیع عربستان قابل سکونت میباشد.

**سکنه** - ساکنین شبه جزیره عربستان شعبه بزرگی از نژاد سامی و بنام عمومی عرب خوانده میشوند .

اعراب اصلی خوش قامت ، قوی بنیه ، دارای پیشانی بلند چشمان مشکی ، ریش سیاه و چهره سبزه هستند ، این مردم از قدیم الایام روزگاری بصرانشینی و بیابانگردی بسر برده ، اغلب اوقات را براهزنی و نزاع با یکدیگر میگذرانیدند .

**دول قدیمه عرب** - سر زمین عربستان بواسطه وقوع در سر راه ممالک متمدنه دنیای قدیم مانند مصر - سوریه - بابل - آشور - فینیقیه - یونان - آسیای صغیر - هندوستان - روم و ایران پیوسته معبر کاروانیان و سودا گران بوده و مخصوصاً مردم ساحل نشین بیشتر با متمدنین آن زمان در آمیخته و زودتر از سایر اعراب باصول تمدن آشنا شده اند بدین سبب از روزگار پیشین در سواحل این سرزمین دولتهائی تشکیل یافته ، که مهمترین آنها دول معین - سبا - حضرموت و قتبان بوده اند .

در اواسط قرن اول میلادی بواسطه افتتاح راه بحری دریای سرخ و عبور و مرور کشتیها راه تجارت از خشکی بدریا انتقال یافت و بدین سبب متدرجاً دول مذکوره روبانحطاط و انقراض نهادند و اهمیت آنها یمن منتقل گردید ، پس از آن حمیریها بر این ناحیه تسلط یافتند و از اوایل قرن ششم میلادی بشرحیکه در صفحه ۱۳۴ دیدیم ، حبشیهای

مسیحی بکمک امپراتوران روم بر یمن مستولی شدند و یمنی‌ها ناچار دست‌توسل بدامان ایران زدند.

یکی از شاهزادگان حمیری بنام سیف‌بن ذی یزن به‌مراهی وهرز سردار ایرانی دوباره کشور اجدادی را مسخر ساخته، حبشیه‌ها را بافریقا راند و پس از قتل وی حکومت یمن جزئی از شاهنشاهی ایران گشت. آثار و کتیبه‌های متعددی از تمدن معینی و حمیری بدست آمده و کتیبه‌های مزبور بخطی نوشته شده که بعد از ظهور اسلام بخط مسند معروف گردیده است دولت‌های قدیمی دیگری که در سایر نقاط عربستان تشکیل یافته بودند عبارتند از:

۱ دولت نبطیه‌ها در جنوب فلسطین که بسال ۱۰۶ میلادی توسط تراژان تسخیر و ضمیمه متصرفات روم گردید.

۲ - تدّم در شمال کویر عربستان که پایتخت آن پالمیر مدت‌ها مرکز تجارت و داد و ستد میان شام و عراق بشمار میرفت، ملوک تدّم در جنگ‌های روم و ایران از متحدین صمیمی روم بودند و اذینه پادشاه این ممالکت چنانکه در صفحه ۹۹ اشاره کردیم صدمات زیادی بارتش شاپور اول وارد آورد، همینکه نوبت سلطنت به زینب زوجه اذینه رسید با تصرف مصر و آسیای صغیر بروسعت دولت تدّم افزود و کمی بعد اورلیان امپراتور روم سلسله مزبور را منقرض نمود (صفحات ۳۷ و ۱۰۱)

۳ - دولت حیره در شمال شرقی عربستان که ملوک اخمی یا مناذره بر آن فرمانروائی داشتند و بیش از سه قرن مانند سدّی میان اعراب بادیه نشین و سرحدات ایران بشمار میرفت.

سلاطین مزبور در جنگ‌های میان ایران و روم کمک‌های زیادی

بدولت ایران کردند و سرانجام چنانکه در صفحه ۱۵۰ دیدیم بدست خسرو پرویز منقرض شدند .

۴ - دولت غسان در شمال غربی عربستان ( محلی که امروز ماوراء اردن نامیده میشود ) و تحت حمایت روم شرقی بود ملوک این ناحیه پیوسته با ملوک حیره در زد و خود بودند و در اواخر قرن ششم بدست رومیان منقرض گشتند

۵ - ملوک کننده برنواحی مرکزی عربستان ( نجد و یمامه ) سلطنت داشتند و مانند غسانیان حمایت روم را پذیرفته ، عاقبت در اواسط قرن ششم میلادی بدست ملوک حیره منقرض شدند ،

**حجاز** - حجاز سر زمین باریکی است در ساحل شرقی دریای سرخ که بواسطه اراضی کوهستانی از فلات عربستان جدا میشود .  
شهر مکه در جنوب حجاز و مدینه در مرکز آن واقع شده و از قدیم الایام تجار مکه با ممالک اطراف مرآوده نموده شهر خود را مهم ترین مرکز تجارت و دادوستد عرب قرار دادند .

شهر مزبور بتخانه بزرگی داشت و بدین سبب در میان چهل و دو شهر عربستان مقام ارجمندی را حائز بود اعراب از اطراف و اکناف عربستان برای زیارت و تجارت بانجا می آمدند و روزهای نهم و دهم ذی الحجه را بعبادت و مراسم حج می گذرانیدند .

چون قبایل عرب دائماً بایکدیگر در زد و خورد بوده و مخصوصاً حس کینه کشی و انتقام جوئی ایشان فوق العاده شدید بود ، برای آنکه بازار تجارت رونق گرفته و قبایل مختلفه بتوانند اجناس خود را باهم مبادله و رفع احتیاج نمایند ، بزرگان عرب بفکر چاره جوئی افتاده از عقاید

مذهبی مردم استفاده کردند و سالی سه ماه ( ذیقعدہ - ذی الحجہ - محرم )  
را مشهور حرام نامیده ، جنگ و نزاع را در این ایام هتک احترام خدایان و  
گناهی بزرگ شمردند .

**انساب عرب** - علم الانساب از قدیم الایام در میان عرب اهمیت  
زیادی داشته و اگر چه شجرهٔ نسب خاندانها را بعد از اسلام مدّون  
ساختند ولی قبل از آن اشخاصی بودند که نسب هر طایفه و تیره را تا  
چندین پشت از حفظ می‌شمردند و معمولاً تمام اعراب را از دو شاخه  
اصلی میدانستند :

اعراب جنوبی را قحطانی و از اولاد سام بن نوح و اعراب شمالی را  
عدناتی و از احفاد اسمعیل بن ابراهیم می‌گفتند و معتقد بودند که جنوبیها  
از نژاد اصلی عرب و شمالیها از نژاد های دیگری هستند که بتدریج با اعراب  
در آمیخته و خوی عربی گرفته اند بدین سبب قحطانیها را عرب عاربه  
و عدنانیها را عرب معربه ( مستعربه ) مینامیدند .

**قریش** - طایفه قریش یکی از شعب قبایل عدناتی و از زمان قصی  
بن کلاب جد پنجم حضرت رسول یاست و تولیت کعبه را از طوایف خزاعی  
یمن گرفته و بدین سبب در میان اعراب نفوذ و قدرتی بسزا یافته بود .  
بعد از وفات قصی بن کلاب ریاست کعبه بچهار پسر او رسید و  
ارشدایشان موسوم بعبدالدار بکمک برادران دیگر کارها را اداره میکرد .  
پس از چندی میان اولاد او و اولاد برادرش عبدمناف بر سر ریاست خلاف  
افتاد و عاقبت مناصب و مقامات میان این دو تیره تقسیم شد ، رئیس  
خاندان عبدمناف هاشم بود و پس از او پسرش عبدالمطلب ریاست تمام  
قبیله قریش را بر عهده گرفت .

عبدالمطلب ده پسر داشت که یکی از ایشان عبد الله پدر حضرت

رسول است، عبدالله در حیات پدر وفات یافت و حضرت محمد ابتدا تحت ولایت جد خود عبدالمطلب و بعد از مرگ او بسر پرستی عمش ابوطالب بزرگ شد و چون به بیست سالگی رسید یکی از زنان متمول عرب مسماة بخدیجه را تزویج نموده با سرمایه او بکار تجارت پرداخت و در چهل سالگی دعوی نبوت کرد.

### مذهب عرب پیش از اسلام - پرستش ستارگان و عبادت ارباب

انواع از مدتی پیش در میان اعراب رسوخ یافته و عقاید بابلیها با تغییراتی در عربستان منتشر شده بود، ماه را بزرگترین خدایان میدانستند و برای هر يك از کواکب مظهري از سنگ یا چوب ساخته، آنرا پرستش میکردند از قرن سوم میلادی ببعده بواسطه شیوع مذهب عیسی در ممالک اطراف عربستان و معاشرت اعراب با مسیحیان حبشه و روم و شام و یمن و مجاورت بازرشتیان ایرانی و اعراب یهودی، مخصوصاً یهودیان ساکن مدینه و غیره فکر پرستش خدای یگانه در عربستان نفوذ یافت و بت پرستان عرب کم کم بسخافت و بطلان عقیده خویش متوجه شدند، بنابراین حضرت رسول در آغاز امر خود را فرستاده خدای ابراهیم و مصلح آئین قدیم عرب خوانده میفرمود خانه ابراهیم را باید از وجود اصنام پاک نموده و کیش نیاکان را احیا کرد.

### سیرت رسول اکرم - پدر حضرت رسول عبدالله و مادرش آمنه

دختر وهب بود، همینکه حضرت در ۵۷۲ میلادی متولد شد عبدالله وفات یافت و حضرت در شش سالگی با مادر خود بمدینه رفت، آمنه نیز در این سفر بدرود حیات گفت و حضرت را بمکه آورده با ابوطالب سپردند در نه سالگی با ابوطالب بشام رفت و چندین بار دیگر هم با وی همراهی کرد، چون پانزده سالگی رسید با سرمایه خدیجه بکار تجارت

پرداخت و بواسطه درستی و امانت محمد امین لقب یافت .  
در بیست و پنج سالگی خدیجه را بعقد ازدواج در آورده ، در  
چهل سالگی دعوی نبوت کرد ( ۶۱۰ میلادی ) و ابتدا مخفیانه مردم  
را بخدا پرستی دعوت نمود .

نخست خدیجه و پس از او علی - ابوبکر - بلال - ابوذر - - عثمان  
عبدالرحمن - سعد وقاص و چند تن دیگر بوی ایمان آوردند و مخصوصاً  
ابوبکر بیش از همه بنشر عقاید حضرت پرداخت تا اینکه عدد مؤمنین  
بچهل رسید .

در سال ۶۱۳ دعوت آشکار شد و جمع کثیری از فقرا و غلامان  
در سلك پیروان حضرت در آمدند ، این قضیه موجب عداوت مردم مکه و  
بدرقتاری ایشان نسبت بمسلمین گردید ، در سال ۶۱۴ حضرت جمعی از  
مسلمین را که بیشتر در معرض صدمه و آسیب بودند روانه حبشه فرمود  
و پانزده نفر از جمله عثمان داماد پیغمبر پادشاه حبشه پناه بردند .

سه ماه بعد چون مختصر سازشی میان حضرت و مردم مکه ایجاد  
شد مهاجرین عازم مینه شدند ولی همینکه بحوالی مکه رسیدند اوضاع را  
دگرگون دیده ، با گروهی دیگر از مؤمنین بحبشه بازگشتند ، این بار عدد  
مهاجرین بصد نفر رسید و بزرگان مکه عمر و عاص را با یکی دیگر از رجال  
عرب نزد نجاشی فرستاده تسلیم پناهندگان را خواستند ، لیکن نجاشی  
نپذیرفت و مخالفین بر شدت آزار خود افزودند ، کمی بعد بواسطه ایمان  
آوردن حمزه عموی پیغمبر و عمر بن الخطاب که از مردمان کاردان عرب  
بود کار اسلام قوت گرفت .

در سال ۶۱۷ مخالفین متعهد شدند که تمام روابط خود را با پیغمبر  
و خویشان و نزدیکان او قطع کنند ، حضرت ناچار مکه را ترك گفته

با دوستان خود بکوه ابوقبیس پناه برد، این وضع سخت قریب دو سال طول کشید تا بعضی از بستگان خاندان عبدمناف عهدنامه را منسوخ نمودند و کمی بعد خدیجه وفات یافته، پس از چند روز ابوطالب نیز بسرای دیگرشتافت (۶۱۹ میلادی)

با مرگ ابوطالب حضرت بزرگترین حامی خود را از دست داد و بناچار مکه را ترک گفته، بشهر طائف چهار فرسنگی جنوب مکه پناه برد، مردم طائف گذشته از آنکه حضرت را نپذیرفتند و براسنگسار نموده مجبور بفرار کردند، حضرت پنهانی بمکه مراجعت فرمود و تاچندی از تعقیب دعوت علنی دست برداشت.

اهالی یثرب که بواسطه معاشرت متمادی با یهودیان بیش از سایر قبایل عرب بخدا پرستی آشنا شده و بعزت جنگهای خانگی و نفاق داخلی مدتها آرزو داشتند که مرد مدبری زمام امور ایشان را در دست گرفته صلح و صفا را میان دو قبیله بزرگ اوس و خزرج برقرار کند، وجود حضرت رسول را مغتنم شمرده، پیغمبر اکرم را با سایر مسلمین بشهر خود دعوت کردند. بدین ترتیب که هنگام حج سال ۶۲۰ دوازده نفر از اهالی یثرب بمکه آمده، باحضرت بیعت نمودند و سال بعد باجمع دیگری که بتبلیغ ایشان مسلمان شده بودند، در عقبه بحضور پیغمبر مشرف گشتند و قول دادند که مسلمین مکه را مانند اولاد خویش پذیرفته از هرگونه حمایت و مساعدت در باره آنها دریغ نکنند.

**هجرت رسول اکرم - سختگیری و فشار اهالی مکه از یکطرف**

و وعده های مساعدت مردم یثرب از طرف دیگر حضرت را وادار کرد که مخفیانه مسلمین را بتدریج روانه یثرب کند. باوجود کمال اهمتی که در اختفای مهاجرت مسلمین بعمل آمده

بود اهالی مکه از قضیه آگاه شده انجمنی تشکیل دادند و قرار گذاشتند که از هر قبیله یک نفر داوطلب شده مجتمعاً حضرت را بقتل رسانند تا از کینه کشی و انتقامجویی خاندان عبدمناف معاف گردند.

حضرت رسول از توطئه مخالفین آگاهی یافت و شبانه بنی عم خود علی علیه السلام را در بستر خویش خوابانیده، با ابوبکر از مکه بیرون رفت و در غاری مخفی شد، مخالفین پس از سه روز جستجو از یافتن حضرت مأیوس شدند و حضرت از بیراهه خود را به یثرب رسانید ( ۶۲۲ میلادی ) از این بیعت یثرب را مدینه الرسول نامیدند و سال مبرور را مبداء تاریخ مسلمین قرار دادند.

### دوره هجوم

پس از ورود حضرت بمدینه مسلمین مکه هم بایشان پیوسته لشگری از مهاجرین ( مسلمین مکه ) و انصار ( مسلمین مدینه ) تشکیل دادند و حضرت قوانین شریعت را اعلام فرموده، بانظام امور داخلی و جنگ با دشمنان خارجی پرداخت.

در مدت توقف دهساله حضرت در مدینه ۲۷ غزوه ( جنگی که خود حضرت در آن حضور داشته ) و ۴۸ سرّیه ( جنگی که بسر داری یکی از مسلمین واقع شده ) اتفاق افتاد که مهمترین آنها بقرار ذیلند :

غزوه بدر - در سال دوم هجرت کاروانی از تجار مکه بریاست ابوسفیان از شام باز میگشت و حضرت درصدد حمله بآن بر آمد، ابوسفیان باهالی مکه خبر داد و قریب هزار نفر از جنگیان قریش بکمک کاروانیان شتافتند، اگرچه کاروان از دست اندازی مسلمین مصون ماند، لیکن

جنگی سخت میان مبارزین مکه و ۳۱۳ نفر مجاهدین اسلام در بدر (بیست میلی مکه) روی داد، مسلمین فاتح شده هفتاد نفر از قریش مقتول و هفتاد نفر دیگر را اسیر ساختند.

**غزوة 'اُحد** - در سال سوم هجرت قریب سه هزار نفر از اهالی مکه برای جبران شکست بدر عازم مدینه شدند، ۹۵۰ نفر مجاهدین اسلام بجلوگیری ایشان شتافته در کوه اُحد دوفرسنگی مدینه جنگی سخت در گرفت، ابتدا نیروی اسلام فاتح بود و قریش عقب‌نشینی کردند اما همینکه مسلمین بجمع آوری غنائم مشغول شدند، قریش باز گشته بکشتار ایشان پرداختند، در این واقعه حمزه عموی پیغمبر بشهادت رسید و خود پیغمبر مجروح گردید.

**غزوة خندق** - در سال چهارم هجرت قبیله قریش با بسیاری از قبایل دیگر همدست شده نیروئی مرکب از ده هزار نفر جنگی تشکیل دادند که در تاریخ اسلام باحزاب معروفند، نیروی مزبور بمدینه حمله کرد و مسلمین بدستور سلمان فارسی خندقی اطراف شهر کنده، بدفاع پرداختند، محاصره مدینه قریب یکماه طول کشید پس از آن احزاب بعلت سرمای زمستان و نفاق داخلی متفرق شدند و حضرت بجنگ بایهودیان اطراف مدینه اشتغال ورزید.

در اواخر سال ششم هجرت حضرت رسول با بسیاری از پیروان خود بقصد ادای عمره عازم مکه شد و بعد از گفتگوی زیاد صلحی میان قریش و مسلمین منعقد گشت که بموجب آن ادای مراسم حج در ماههای حرام برای مسلمانان آزاد گردید.

در همین سال حضرت نامه‌هایی باطراف فرستاده پادشاهان ممالک

مجاور را بقبول اسلام دعوت فرمود .

سال بعد مجاهدین اسلام قلاع مهم یهود را محاصره نموده بعد از مصالحه با ساکنین خیبر و فدک بتسخیر نواحی دیگر پرداختند و مردم را بقبول اسلام یا ادای جزیه واداشتند .

**فبرد 'موتّه** - در ماه جمادی الاولی سال هشتم هجرت نیروئی مرکب از سه هزار نفر مجاهدین اسلام بسررداری زیدبن حارثه پسر خوانده پیغمبر عازم جنگ رومیان شد و در موتّه ( جنوب بحر المیت ) از ارتش روم شکست یافته ، بسیاری از سرداران اسلام مقتول گشتند و خالدبن ولید بقیه السیف را بمدینه عودت داد .

**فتح مکه** - در ماه شعبان همین سال بواسطهٔ پیمان شکنی اهالی مکه حضرت رسول با ده هزار مرد جنگی عازم تسخیر آنشهر شد ، قریش ابوسفیان را بعد از خواهی فرستادند ، لیکن حضرت نپذیرفته نزدیک مکه آمد بزرگان قریش ناچار از در تسلیم در آمده ، طلب بخشایش کردند و حضرت بدون خونریزی و زحمت مکه را تسخیر نموده ، با کمال بزرگواری دشمنان سابق خویش را عفو فرمود .

**فتح مکه** در حقیقت کلید فتح عربستان بود و طولی نکشید که قبایل عرب متدرجاً باطاعت مسلمین درآمده یمن نیز مسخر ایشان گشت و حدود متصرفات اسلام از جانب مشرق بیحر عمان و خلیج پارس رسید .

در سال نهم هجرت حضرت برای جبران شکست موتّه باسی هزار مرد جنگی عازم شام شد و نواحی شمال غربی عربستان را تا تبوک متصرف گردید .

در سال دهم نیز دامنهٔ فتوحات اسلام توسعه یافت و در آخر این

سال حضرت با یکصد و چهارده هزار نفر ملتزمین رکاب بمکه رفته . مراسم حج را بجای آورد و چون سال بعد حضرت بسرای دیگر شتافت این حج را حجة الوداع نامیدند ، حضرت پیغمبر در ضمن این سفر بسیاری از قواعد اسلام را بیان فرمود و همینکه بمدینه بازگشت از مرضی که در بین راه بروی عارض شده بود وفات یافت ( سال ۱۱ هجری )

**خلافت ابوبکر** - بعد از وفات حضرت رسول پدر زن وی ابوبکر بخلافت انتخاب شد ، در ابتدای خلافت او بسیاری از قبایل عرب مرتد گشتند و ابوبکر نُه لشکر بجنگ مخالفین فرستاده ، در مدت کمی همه را مغلوب و مطیع ساخت .

یکی از مهمترین رؤسای مرتدین مسیلمه کذاب بود ، که خود دعوی نبوت داشت و مدتی در برابر نیروی خلیفه پافشاری کرد ، عاقبت خالد بن ولید ویرا مغلوب نمود و پس از این فتح مأمور تسخیر عراق شد چون شرح جنگهای ایران و عرب را در فصل سیزدهم بیان کرده ایم در اینجا از تکرار آن وقایع خودداری نموده ، بذکر سایر حوادث میپردازیم ابوبکر پس از دو سال و چهار ماه خلافت در سال سیزدهم هجرت بدرود حیات گفت و آخرین وصیت او بجانشین خود این بود که بزودی نیروئی برای کمک مثنی بسرحدات ایران بفرستد .

**تسخیر شام و فلسطین** - در نخستین سال خلافت ابوبکر قسمتی از نیروی مسلمین تاشام جلورفت و سال بعدعه بیشتری بسر داری ابو عبیده جراح و خالد بن ولید و عمر و عاص و معاویه بشام حمله بردند و در بصری ( چهار منزلی دمشق ) نیروی دشمن را درهم شکسته و بار دیگر نزدیک دمشق باوردان Werdan سردار رومی مضاف دادند و بقولی پنجاه هزار سرباز رومی و یونانی را بقتل رسانیدند .

شهر دمشق پس از هفتاد روز محاصره تسلیم شد و سایر بلاد شام بنوبت مسخر گشتند، رومیها از این فتوحات بوحشت افتاده، نیروی عظیمی مرکب از اعراب مسیحی و یونانی و رومی گرد آورده بجلوگیری مسلمین شتافتند، جنگ سختی در ساحل رود یرموک اتفاق افتاد در این جنگ خالد فرماندهی قسمت مقدم و ابو عبیده فرماندهی قسمت مؤخر سپاه اسلام را داشت و زنان عرب از دنبال مسلمین روان شده مردان را بجنگ و فداکاری تحریص میکردند.

در آغاز کارزار غلبه با رومیان بود ولی هنگام شام مسلمین هجوم آورده ظفر یافتند، ابو عبیده بخلیفه نوشت که از دشمن ۱۵۰۰۰ نفر کشتیم و چهل هزار تن اسیر کردیم.

جنگ یرموک برای رومیان همان اهمیت جنگ نهاوند را برای ایرانیان داشت زیرا از این ببعده رومیها در برابر اعراب مقاومتی نشان نداده و سرتاسر شام بتصرف مسلمین درآمد.

**خلافت عمر** - بعد از ابوبکر عمر بخلافت رسید گویند در مدت دهسال خلافت وی ۳۶۰۰۰ قلعه و شهر بدست مسلمین مفتوح شد و ۴۰۰۰ کلیسا و آتشکده و بتکده و معبد یهود ویران ۱۴۰۰ مسجد بنا گردید.

جنگهای مهم ایران و عرب در زمان این خلیفه واقع شد سرانجام بانقرض دودمان ساسانی و تسخیر سراسر ایران خاتمه یافت.

**فتح مصر** - بعد از تکمیل فتح شام عمر و عاص با چهار هزار نفر عازم مصر شد و چون قسمتی از خاک مصر را تصرف کرد نامه ذیل را از عمر دریافت نمود:

«اگر هنوز در خاک شامی بی درنگ باز کرد ولی اگر بوصول این نامه بحدود مصر رسیده ای با اطمینان تمام پیش برو، خداوند یار تو و برادران مسلمان تو است»

پلوز (دردهانه نیل) پس از یکماه محاصره تسلیم شد، محاصره ممفیس هفت ماه طول کشید و اسکندریه ۱۴ ماه مقاومت کرد. «  
گویند کتابخانه بزرگ اسکندریه را مسلمین بفرمان خلیفه آتش زدند (۶۴۰ میلادی مطابق ۱۹ هجری)»  
عمر در سال ۲۳ هجری بدست یکی از اسرای ایرانی موسوم بفیروز کشته شد.

**خلافت عثمان** - بعد از قتل عمر عثمان بخلافت رسید، عثمان پسر مردی ضعیف و بی کفایت بود و بسیاری از مشاغل و مناصب را بنزدیکان خود وا گذاشت و بدین سبب سایر مجاهدین بزرگ اسلام را رنجیده خاطر ساخت.

خویشان او که هر یک بحکومت ولایتی رسیده بودند بنای تعدی و غارت گذاشتند، مردم ناراضی از مصر و بصره و کوفه در مدینه گرد آمده، روزی بر سر عثمان ریختند و در حالتی که مشغول تلاوت قرآن بود وی را بقتل رسانیدند (۳۵ هجری) مهمترین اقدام عثمان جمع و تدوین قرآن بود زیرا قبل از او در نسخ متعدده اختلافاتی دیده میشد، عثمان نسخه صحیح قرآن را برشته تحریر کشیده باقی نسخ را سوزانید تا اختلاف از میانه برخیزد.

**خلافت علی علیه السلام** - بعد از قتل عثمان مسلمین علی را بخلافت برداشتند، لیکن در زمان عثمان دودستگی و نفاق در میان مسلمین

شروع شده، روز بروز دامنه آن توسعه مییافت .

باین معنی که چون عثمان شیخ طایفه بنی امیه بمقام خلافت رسید طایفه بنی هاشم از محرومیت علی علیه السلام خشمگین شده، بنا را ضدان عراق و ایران پیوستند و دو دسته مخالف تشکیل شد، عراقیها طرفدار بنی هاشم و خلافت علی بودند و شامی ها طرفدار بنی امیه و خلافت عثمان .

همینکه عثمان بدست شورشیان کشته شد، طرف داران بنی امیه حضرت علی را محرک قتل وی معرفی کرده، نیروئی بریاست عایشه زوجه پیغمبر ( دختر ابوبکر ) و دو نفر از صحابه بنام طلحه و زبیر بغونخواهی عثمان قیام نمودند، در بصره جنگی سخت روی داد، طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه بقید اسار در آمد ( چون در حین محاربه عایشه بر شتری سوار و فرمان جنگ میداد، جنگ مزبور را بجنگ جمل نامیدند )

**نبرد صفین** - پس از غلبه علی در جنگ جمل معاویه والی شام که سردسته مخالفین و مدعی مقام خلافت بود، بجنگ علی علیه السلام آمد در صفین ساحل غربی فرات طرفین صف آرائی کردند و پس از یکصد و ده روز محاربه، همینکه پیروزی علی قطعی شد، معاویه بدستور عمر و عاص فرمان داد قرآنها را بر سر نیزه کرده، در پیشاپیش سپاه حرکت دهند، این تدبیر مؤثر افتاد و طرفداران علی از ادامه جنگ خود داری نموده حضرت را بقبول حکمیت واداشتند، امیر المؤمنین چون نتوانست حيله و تزویر دشمن را بسپاهیان نادان خود حالی کند ناچار بحکمیت رضاداد عمر و عاص از جانب معاویه و ابوموسی اشعری از جانب علی حکم شدند عمر و عاص ابو موسی را فریب داده، علی را از خلافت معزول و

معاویه را بجای وی منصوب نمود .

از این بعد دو مرکز خلافت تشکیل شد ، یکی در کوفه و دیگری در دمشق . قلیرو فرمان معاویه نخست منحصر بشام بود ولی بعد ها مصر را نیز متصرف گشت .

**ظهور خوارج** - گروهی از طرفداران متعصب علی چون بقبول حکمیت راضی نبودند ، از بیعت او خارج شده ، و فتنه‌ای عظیم در ممالک اسلامی برپا کردند ، حضرت علی در نهروان ( شمال مداین ) با ایشان مصاف داد و قریب چهار هزار نفر از خوارج را بقتل رسانید ، با اینحال باز ماندگان خوارج عقاید خود را در سراسر ممالک اسلام رواج داده موجب جنگ‌های زیادی در ایران و سایر نقاط شدند و سالها نیروی خلفای بنی امیه و بنی العباس را بخود مشغول داشتند ، حتی طوایفی از آنها در برخی از ایالات ایران دعوی استقلال کرده ، بضر بسکه اقدام نمودند .

**قتل علی** - بعد از جنگ نهروان سه نفر از خوارج در خانه کعبه سوگند خوردند که علی و معاویه و عمرو عاص را در یکروز بقتل رسانیده ، بدین وسیله اتحاد اسلام را دو باره برقرار کنند ، از این میان عبدالله بن ملجم مأموریت خود را انجام داده ، روز ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری ( ۶۶۰ میلادی ) علی علیه السلام را در مسجد کوفه بشهادت رسانید . دو نفر دیگر عبدالله مبارک و عمرو بن بکر بودند ، اولی بدمشقرفته معاویه را مجروح نمود و دومی در مصر سهل عامری را که بجای عمرو عاص بنماز ایستاده اشتباهاً مقتول ساخت .

\*\*\*

ابوبکر و عمر و عثمان و علی را خلفای راشدین مینامند ، در زمان ایشان مجاهدین اسلام بر بسیاری از ممالک تسلط یافتند ، و خیلی رفتار و

زندگی آنان نیز بسیار ساده و شبیه بحضرت پیغمبر بود، مثلاً هنگامیکه عمر برای مذاکره با مردم بیت المقدس عازم آندیار شد، تنها بر شتری نشسته، انبانی آرد و انبانی خرما با کاسه‌ای چوبین و مشک‌آب با خود بر داشته، بهمان هیئت وارد بیت المقدس شد، اما همینکه خلافت بخاندان بنی امیه انتقال یافت وضع مذکور تغییر کرد و خلفای دمشق بتقلید ساسانیان درباری باشکوه و جلال تشکیل دادند.

### خلفای بنی امیه

پس از شهادت علی علیه السلام طرفداران بنی هاشم با امام حسن فرزند ارشد آن حضرت بیعت کردند ولی امام حسن پس از چند ماه خلافت استعفا کرده، حق خود را بمعایه و آگذاشت و معاویه بن ابی سفیان خلیفه تمام ممالک اسلامی گردید، پس از او سیزده تن از دودمان اموی مدت نود سال فرمانروائی کردند.

**خلافت معاویه** - در زمان معاویه مسلمین نیروی دریائی قوی در مدیترانه تهیه نموده، چندین جزیره را تسخیر و قسطنطنیه پایتخت روم شرقی را در حصار گرفتند، محاصره قسطنطنیه هفت سال بطول انجامید و اگرچه شهر مزبور تسخیر نشد لیکن مسلمین بر بسیاری از سواحل و جزایر اطراف استیلا یافتند.

مجاهدین اسلام در شمال افریقا نیز بفتوحاتی نائل گشته، و شورشهای سختی را که در نقاط مختلفه ایران بر خاسته بود فرو نشانیدند معاویه در سال ۶۱ هجری وفات یافت و پس از او پسرش یزید بخلافت رسید، از این پس خلافت بصورت سلطنت موروثی در آمد.

**خلافت یزید** - یزید در ابتدا میخواست بنام خود از حسین بن

علی - عبدالله زبیر - عبدالله بن عمر - عبدالله بن عباس و جمعی دیگر از رجال عرب بیعت بگیرد عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس پس از مدتی مقاومت عاقبت تسلیم شدند لیکن عبدالله زبیر و حسین بن علی علیه السلام در مخالفت با یزید یافشاری کردند .

**واقعه کربلا** - حضرت امام حسین ابتدا از مدینه بمکه رفت و پس از چندی بدعوت اهالی کوفه و وعده مساعدت ایشان عازم آن دیار شد ، اما قبل از وصول بکوفه نیروی عبدالله بن زیاد بجلو گیری وی شتافته ، در کربلا تلاقی فریقین روی داد فر مانده نیروی عبدالله موسوم بعمر بن سعد وقاص از حضرت بیعت خواست و چون حضرت قبول نفرمود ، روز دهم محرم سال ۶۱ هجری جنگی سخت در گرفت ، حضرت حسین با هفده نفر از اهل بیت و ۱۲۴ تن شیعه شربت شهادت نوشید و نمونه بزرگی از فدا کاری و مردانگی بعالمیان نشان داد .

فاجعه هولناک کربلا عموم مسلمین را برضد یزید برانگیخت و مردم مدینه شورش کردند ، لیکن نیروی یزید بر شورشیان ظفر یافت ، کمی بعد عبدالله زبیر در مکه دعوی خلافت کرد ، لشکریان یزید مکه را محاصره نمودند ولی قبل از آنکه بتسخیر آن نائل شوند یزید در گذشت ( ۶۴ هجری ) و کار عبدالله بالا گرفت .

**خلافت مروان بن الحکم** - پس از مرگ یزید پسرش معاویه ثانی بخلافت رسید و پدران خود را غاصب مقام خلافت شمرده ، بعد از سه ماه گوشه نشینی و انزوا بسر ای دیگر شتافت و مروان بن الحکم بجای وی نشست . مروان بر عبدالله زبیر حمله برد و بسیاری از ممالک تابعه او را مسخر ساخته ، در سنه ۶۵ بدرود حیات گفت .

**عبدالملك مروان** هنگامی عبدالملك بخلافت رسید که خوارج در عراق و خراسان و فارس و کرمان و عبدالله زبیر در مکه پرچم استقلال بر افراشته بودند، جیرفت مرکز نیروی خوارج شد و برخی از رؤسای ایشان بنام خود سکه زدند.

در همین اوقات مختار بن ابو عبیده ثقفی بنام خونخواهی شهدای کربلا، نیروئی از ایرانیان و اعراب ناراضی فراهم آورده، ابتدا بر کوفه و بعد بر قسمتی از عراق و ایران و عربستان استیلا یافت و قاتلین حسین را دستگیر نموده، بقتل رسانید، لیکن کمی بعد از مصعب بن زبیر شکست خورده، مقتول گردید.

عبدالملك یکی از سرداران خود بنام حجاج بن یوسف را برای فتح مکه فرستاد و او پس از مدتی محاصره، شهر مزبور را تسخیر نموده، عبدالله زبیر را بقتل رسانید.

خوارج نیز متدرجاً مغلوب شدند و دوباره حکومت خلفا در سرتاسر ممالک اسلامی استقرار یافت.

در مغرب نیز نیروی خلیفه بفتوحاتی نائل گشت و مسلمین برای نخستین بار سکه زده، دفاتر و دیوانها را که تا این زمان بفارسی بود، بعربی مبدل ساختند. در زمان عبدالملك وسعت ممالک اسلام بمنتهی درجه رسید و عبدالملك در سال ۸۶ وفات یافته، پس از او پسرش ولید بخلافت نشست.

**خلافت ولید** — در عهد ولید قتیبه بن مسلم سردار معروف عرب بر نواحی شمال خراسان مستولی شده، خود را بسرحدات چین رسانید. در مشرق نیز قسمتی از هندوستان بتصرف مسلمین در آمد و از هر طرف مجاهدین اسلام به پیشروی خویش ادامه دادند

**تسخیر اسپانیا** - یکی از سرداران ولید موسوم بموسی بن نصیر طرابلس - تونس - الجزایر و مراکش را فتح کرده ، لشگری بسرداری طارق باسپانیا فرستاد ، طارق از تنگه جبل الطارق گذشته ، اندلس را فتح کرد (اعراب تمام اسپانیا را بمناسبت ناحیه و اندالوزی Vandalusia اندلس مینامند) و نیروی اسلام تاجبال پیرنه پیش رفت .

**جانشینان عبدالملک** - ولید در سال ۹۶ هجری درگذشت و برادرش سلیمان بجای وی نشست ، در زمان او گرگان و طبرستان مسخر مسلمین گشت و سلیمان در سال ۹۹ وفات یافته پس از او عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید .

این خلیفه بواسطه زهد و تقوی و ملاطفت نسبت باولاد علی علیه السلام در نظر ایرانیان محبوبترین خلفای اموی است .

عمر در ۱۰۱ بدرود حیات گفت و بعد از او هشام خلیفه شد ، از این پس دوره خلافت بنی امیه بیشتر باطفای شورشهای متوالی مردم ایران و تکمیل فتوحات سابقه مصروف گردید .

در مغرب نیروی مسلمین بسرداری عبدالرحمن بعد از تسخیر اسپانیا از جبال پیرنه عبور نموده ، قدم بسرزمین فرانسه گذاشت ، لیکن در کنار نهر یواتیه از شارل مارتل شکست یافته مجبور بمراجعت گردید . هشام در سال ۱۲۵ وفات یافت و بعد از او دوره انحطاط خلفای اموی آغاز گشت .

آخرین خلیفه این دو دمان بنام مروان حمار از طرفداران بنی عباس شکست خورده بمصر گریخت (۱۳۲ هجری) و در آنجا کشته شد . بعدها شعبه ای از خاندان مزبور بر اسپانیا استیلا یافته ، سلسله خلفای اموی اندلس را تأسیس و مدت سه قرن بر آن سرزمین فرمانروائی کردند

## خلفای بنی عباس

باینکه پیغمبر اکرم اساس آئین اسلام را بر برادری و مساوات نهاد بود، خلفای بنی امیه بواسطه بستگی بنژاد عرب و نزدیکی پایتخت ایشان بمرکز عربستان، فوق العاده در ترجیح عرب بر سایر ملل میکوشیدند و افراد ملل مغلوبه را مولی یابنده عرب دانسته از وصلت و معاشرت بایشان ننگ داشتند.

عبدالملك مروان بیش از سایر خلفا در اینکار تعصب بخرج میداد و چنانکه گفتیم خطوط پهلوی و رومی را از روی سکه ها برداشته، دفاتر را عبری برگرداند و بجای اعداد پارسی حساب سیاق را معمول کرد.

عرب جز شعر بچیز دیگری توجه نداشته و تحصیل دانش را حرفه اعاجم میشمردند، گویند روزی عبدالملك باجمعی از بستگان و نزدیکان خود یکی از مساجد دمشق رفت و نظرش بچندین حوزه درس افتاد، چون دانست که مدرسین آن همه از ایرانیانند بسختی در خشم شده گفت:

«ایرانیها چندین هزار سال بدون معاونت ما بر دنیا فرمانروائی کردند و ما اکنون برای تعلیم زبان خودهم محتاج بایشانیم» خلاصه اینکه ایرانیان هنوز مجدو عظمت گذشته خویش را فراموش نکرده، از تحمل آنهمه خفت و اهانت از اعراب نادان بجان آمدند و برای کینه کشی و انتقامجویی از بنی امیه بیاری مخالفین ایشان پرداخته و مخصوصاً آل عبی را که از طرفی مظلوم واقع شده و از طرف دیگر مرکز اقامتشان بسرمیه ایران نزدیکتر بود مورد توجه قرار دادند.

از اینرو در بیشتر نقاط خصوصاً بلاد خراسان که از مرکز خلافت دور بود مجامع سری تشکیل داده، بنفع بنی هاشم شروع بتبلیغ کردند. اولاد عباس عموی پیغمبر نیز بصدیت او میان برخاسته دعائی از جانب خود باطراف فرستادند، بنابر این دو دسته مختلف پیدا شدند یکی طرفدار بنی عباس و دیگری هوا خواه آل علی.

عباسیان نخست برای پیشرفت منظور خود بنام عمومی بنی هاشم دعوت میکردند و بتدریج از بی اعتنائی علویان بامور دنیوی و سلطنت ظاهری، استفاده نموده، بنام خود آغاز دعوت نهادند.

بیشتر از بزرگان ایران و دهقانان خراسان، بامید کینه کشی از عرب باز یافتن استقلال از دست رفته، دعوت عباسیان را پذیرفتند و روز بروز عدّه پیروان ایشان فزونی گرفت، بحدی که در سال ۱۲۹ هجری ابومسلم خراسانی سردار رشید و جوانمرد ایرانی پرچم سیاه عباسیان را برافراشته لشکرا را بانصر بن سیار والی خراسان بنای مخالفت گذاشت.

### **خلافت ابوالعباس - در این هنگام پیشوایان اصلی بنی عباس**

یعنی ابراهیم امام و دو برادرش ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور در عربستان میزیستند (اینان پسران محمد بن علی بن عبدالله بن عباس عموی پیغمبر بودند و بدین سبب بنی‌العباس نامیده میشدند) نصر بن سیار نامه ای بمروان حمار نوشته، خطرات نهضت ابومسلم را گوشزد کرد، مروان بجای آنکه لشگری بکمک والی خراسان بفرستد، ابراهیم امام را دستگیر و در حرّان محبوس ساخته، پس از چندی وی رام نمود، بعد از گرفتاری ابراهیم دو برادر دیگرش بکوفه گریخته، در آنجا پنهان شدند.

ابومسلم نسا و ابیورد و هرات و مرو را تسخیر کرد و نصر بن سیار

که قدرت برابری با وی نداشت به نیشابور عقب نشست .  
قحطبه سردار ابومسلم نصر را تعاقب نموده پس از نبردی سخت  
مغلوب ساخت و کمی بعد نصر بعثت مرض در گذشت .

قحطبه نهند را گرفته ، اردوی صد هزار نفری خلیفه را در هم  
شکست و در سال ۱۳۲ بکوفه حمله برده ، بار دیگر عساکر خلیفه را در  
کربلا منهزم نمود ، خود قحطبه در این جنگ کشته شد اما پسرش کوفه  
را گرفته ، ابوالعباس را از گوشهٔ اختفای بدر آورد و بر سریر خلافت نشاند  
( ۱۳۲ ) .

مروان نیروی عظیمی بسرداری پسر خود بجنگ عباسیان فرستاد ؛  
اینان نیز در کنار زاب صغیر شکست خوردند .

آخرین نبرد عباسیان و امویان در کنار زاب کبیر اتفاق افتاد  
و در این جنگ خود خلیفه که سمت فرماندهی سپاه را داشت ، پس از هفت  
روز یافشاری بمصر گریخت و لشکریانش متواری شدند ، مروان در مصر  
بدست یکی از طرفداران بنی عباس بقتل رسیده ، سرش را بکوفه نزد  
ابوالعباس فرستادند .

از آن پس ایرانیان در دستگاه خلافت نفوذ و تسلط فوق العاده  
یافته ، بمناصب عالی نائل شدند و در حقیقت باغلبه بر بنی امیه شکستهای  
زمان یزدگرد را جبران کردند .

ابوالعباس برادر خود ابو جعفر را بولایتعهد منصوب نموده شهر انبار  
را در کنار فرات بیایختی برگزید و در همین شهر پس از چهار سال و سه ماه  
خلافت بمرض آبله در گذشت ( ۱۳۶ )

**خلافت ابو جعفر منصور** - منصور پس از رسیدن بمقام خلافت  
نخست در صدد قتل ابومسلم برآمد ، ابومسلم عازم خراسان شد لیکن

در ری نامه‌ای تملق‌آمیز از منصور دریافت نموده با وجود مخالفت همراهانش نزد خلیفه بازگشت و منصور بحیله وی را دستگیر نموده در سال ۱۳۷ بقتل رسانید، از جنایات دیگر منصور قتل عبدالله بن مقفع بود، این مرد چنانکه سابقاً نیز اشاره کردیم یکی از ایرانیان میهن پرست و در احیای نام نیاکان بزرگوار خود و ترجمه کتب پهلوی عبری خدمات بزرگی انجام داده و عاقبت حاکم بصره با مر منصور ویرا در تنور انداخت، هم چنین نسبت بطرفداران آل علی بدین شده، بسیاری از ایشانرا بقتل رسانید. منصور خالد بن برمک را بوزارت انتخاب کرد و بعد از خالد پسرش یحیی با چهار فرزند دانشمند خود جعفر - فضل - موسی و محمد از عهد منصور تا زمان هارون الرشید زمام امور ممالک بنی عباس را در دست داشتند و خدمات زیادی بترقی ایرانیان و برانداختن نفوذ عرب انجام دادند. منصور در سال ۱۴۵ شهر بغداد را نزدیک مداین بنا نهاده و آن را دارالخلافه قرار داد.

در سال ۱۴۷ یکی از مردم نیشابور موسوم بسند باد مجوسی بخونخواهی ابومسلم برخاسته، پس از تصرف بسیاری از نقاط خراسان بقصد تسخیر حجاز و تخریب کعبه عزیمت نمود، لیکن در نزدیکی همدان از عسا کر منصور شکست یافته، خود با شصت هزار از پیروانش کشته شدند.

**خلافت مهدی** - بعد از منصور پسرش ابوعبدالله محمد مهدی بخلافت نشست (۱۵۸) در زمان او هاشم بن حکیم ملقب به مقنع در مرو دعوی الوهیت کرد و پس از تصرف بلاد اطراف، چندی درنخشب اقامت گرفته، پیروان خود را با اجرای مراسم مزدکیان وا داشت.

مقنع برای اظهار معجزه ماهی ساخته بود که همه شب از چاهی

برآمده تاپاسی از شب در افق نخشب خود نمائی میکرد، عاقبت چون از عساکر خلیفه شکست یافت خود را با موال و بستگان در آتش انداخت (۱۶۹)

**خلافت الهادی** - هادی پسر بزرگ مهدی بعد از پدر بخلافت

رسید، لیکن مدت خلافت او طولی نکشید و ظاهراً بدستور مادر خود خیزران مسموم گردید (۱۷۰)

**خلافت هرون الرشید** - خیزران پس از مسموم کردن هادی

فرزند دیگر خود هرون را بخلافت برداشت و تا سه سال امور مملکت را اداره میکرد، همینکه او مرد هرون تمام کارها را به یحیی بن خالد برمکی و پسران او وا گذاشت و در عهد ایشان ایرانیان نفوذ بسیار یافته بمشاغل و مناصب بزرگ نائل گشتند.

هرون چون از نفوذ موسی بن جعفر علیه السلام بیمناک شد. آن حضرت را محترمانه بیغداد آورده پس از چندی محترمانه بقتل رسانید از کارهای زشت او حق ناشناسی نسبت ببرمکیان و قتل عام ایشان است، که بفرمان خلیفه در صفر ۱۸۷ اتفاق افتاد، گویند بیش از هزار نفر افراد خاندان مزبور را کشته و اموالشان را غارت کردند.

در زمان هارون تجزیه ممالک اسلامی شروع شد و تمام ممالک مغرب از تحت تسلط بنی عباس بیرون رفتند. در اسپانیا شعبه‌ای از بنی امیه بخلافت نشستند و در شمال آفریقا دو دولت جدید بنام آل‌اغلب و آل رستم تشکیل شد، سلسله دیگری در مصر بنام فاطمیه خود را خلیفه خوانده، بعد ها رقیب بزرگ بنی عباس گردیدند و هارون بواسطه گرفتاری بشورش خراسان و طغیان خوارج سیستان نتوانست از تجزیه ممالک اسلامی جلوگیری کند.

هرون برای دفع شورشیان خراسان بطوس رفت و پسر خود مأمون

را بمرور فرستاد، لیکن در طوس مریض شده روز سیم جمادی الاخر سال ۱۹۳ بسن ۴۵ وفات یافت.

**خلافت مأمون** — بعد از مرگ هرون باردیگر نزاع ایرانی و عرب تجدید گشت و بفتح عنصر ایرانی خاتمه یافت، باین معنی که هرون پسر خود امین را که از زبیده دختر جعفر بن منصور داشت بولایتعهد انتخاب کرد، اما ایرانیان بطرفداری مأمون که مادرش ایرانی بود برخاستند و فضل بن سهل از زرتشتیان تازه مسلمان بوزارت وی انتخاب شد، امین پنجاه هزار نفر سرداری علی بن عیسی بدفع مأمون فرستاد، اما طاهر سردار سپاه مأمون با چهار هزار سوار نیروی مزبور را نزدیک ری در هم شکسته عازم بغداد شد و در سال ۱۹۸ آن شهر را تسخیر نموده امین را دستگیر و مقتول ساخت، مأمون ببغداد آمد و مردم باوی بیعت کردند.

ابتدا مأمون برای جلب رضای ایرانیان حضرت علی بن موسی الرضا را بولایتعهد منصوب نمود و شعار سیاه بنی عباس را بشعار سبز آل علی مبدل کرد، اما کمی بعد فضل بن سهل را بقتل رسانیده حضرت رضارا هم مسموم ساخت در نتیجه زحمات سابق برمکیان و تشویق ایشان از علما و دانشمندان بتدریج گروهی از حکما و فلاسفه ایرانی و سریانی در دربار بنی عباس گرد آمده، بفرمان مأمون کتب علمی یونانی را بعربی ترجمه کردند.

مأمون پس از چندی حسن بن سهل برادر فضل را بوزارت برگزید و دختر او را بقصد ازدواج خود در آورد، خاندان بنی سهل در حقیقت جانشین برمکیان شدند و بهمت ایشان علوم و معارف ترقی یافته نفوذ ایرانیان رو بشزاید گذاشت.

از وقایع مهم دوران خلافت مأمون استقلال دودمان طاهریان در

خراسان و تشکیل نخستین سلسلهٔ ایرانی در شمال ایران است که عنقریب بشرح حال آنان خواهیم پرداخت .

**خلافت معتصم** - بعد از مامون مردم بغداد برادرش ابواسحاق محمد ملقب بالمعتصم را بخلافت برداشتند (۲۱۸) و او را خلیفه مثنی گویند زیرا هشتمین فرزند عباس و هشتمین پیشوای بنی‌العباس بوده و هنگام جلوس بر سریر خلافت ۱۸ سال داشته و مدت هشت سال و هشت ماه فرمانروائی کرده . در هشتمین ماه قمری (شعبان) تولد یافته و در موقع مرگ هشت‌پسر و هشت دختر داشته بهشت جنگ اقدام نموده و ترکهٔ او بهشت میلیون درهم بالغ شده است .

مهمترین وقایع زمان او جهاد مسلمین با رومیان و شکست بزرگ ارتش روم در عموریه است (۲۲۲)

**قیام بابک خرم‌دین** - یکی از مردم آذربایجان بنام بابک که در خدمت جاویدان پسر شهرک بود بعد از مرگ جاویدان برضد حکومت بنی‌عباس و مذهب اسلام قیام نموده آئین جدیدی آورد که بآئین خرمی معروف شده ؛ بابک خود را خدا میدانست و میخواست مذهب مزدکی را دوباره احیا کرده اساس تسلط عرب را از ایران براندازد ؛ بابک از سال ۲۰۱ (هنگام خلافت مأمون) تا سال ۲۲۲ بر قسمت عمدهٔ آذربایجان استیلا داشت و چندین بار سرداران خلیفه را شکست داد ؛ لیکن عاقبت از افشین شکست خورده ؛ با رمنستان گریخت و در آنجا ویرا گرفتار نموده نزد خلیفه بغداد فرستادند ؛ خلیفه بابک را با برادرش بسخت‌ترین صورتهای بقتل رسانید .

در همین اوقات مازیار بن قارن از اسپهبدان طبرستان هم که خیال احیای آئین زرتشت را داشت بدست عسا کر خلیفه افتاد ؛ او را نیز در بغداد کشته جسدش را برابر جسد بابک آویختند .

یکی از بزرگترین اشتباهات معتصم دخالت دادن غلامان ترك در دربار و انتخاب ایشان بیاسداری بود، زیرا ترکان مزبور بعد ها قدرت فوق العاده یافته، خلفا را آلت دست خود قرار دادند و چندین خلیفه را عزل و نصب کردند.

شرارت سربازان ترك معتصم را مجبور نمود که شهر جدیدی بنام سامره در شمال بغداد بنا نهاده و از ۲۲۱ تا هنگام فوت خود در آن شهر اقامت گزینند.

از این پس نفوذ خلفای بنی عباس بتدریج رو بتقلیل نهاده، ضعف و نفاق خانگی نیز در تضعیف ایشان تأثیر بسیار کرد،

غلامان ترك تمام مشاغل و مناصب مهمه را اشغال نموده و در حقیقت جز نامی برای خلیفه باقی نگذاشتند.

از طرف دیگر سلسله های مهمی در نقاط مختلفه ایران تأسیس یافته نفوذ خلفا را بحوزه بغداد محدود نمودند و اگر چه بعضی از ایشان برای پیشرفت سیاست خود ظاهراً نسبت بخلیفه اظهار اطاعت میکردند، لیکن در باطن باو اعتنائی نداشتند. تادر سال ۶۵۶ معتصم آخرین خلیفه عباسی بدست هلاگوخان افتاد و مغول بغداد را تسخیر نموده آخرین مرکز حکومت عرب را از میان برداشتند. ( شرح این واقعه را در تاریخ مغول مفصلاً خواهیم دید )

# تمدن اسلامی

مجاهدین عرب پس از خاتمه دوره فتوحات خود و آمیزش با تمدن‌نشینان ایران و روم و یونان بتدریج از جنبه خشونت خویش کاسته و بکسب فنون و فضائل پرداختند محقق معروف گوستاو لوبون مینویسد:

اعراب در ایران بتمدنی برخوردند که یکی از تمدنهای با شکوه و عالی باستانی شمرده میشد و بنا بر این از بعضی قسمت‌های مربوطه بفنون و صنایع آن بنای اقتباس را گذاشتند «

اعراب در اخذ تمدن همسایگان استعداد عجیبی بخرج داده و مخصوصاً بهمت و مجاهدت هوشمندان ایرانی اساس تمدن اسلامی را استوار ساختند.

حدود ممالک اسلام از طرفی بچین و از طرف دیگر باقیانوس اطلس میرسید؛ ساکنین این ممالک پهناور اگرچه از نژاد‌های مختلفه بودند، لیکن بواسطه وحدت مذهبی و وجود حکومت واحد بزودی با یکدیگر در آمیخته از نتایج افکار هم برخوردار شدند و تمدنی بوجود آوردند که یکی از مراکز مهم آن در اسپانیا و دیگری در هندوستان بود، بدیهی است که بحث در جزئیات این تمدن وسیع و شرح آثار بی حد و حساب آن در امثال این کتاب ممکن نیست و ناچار بذکر کلیاتی از تمدن اسلام خصوصاً آنچه که بیشتر مربوط بایران است اکتفا میکنیم:

باید دانست که تمدن حقیقی اسلام از زمان خلفای بنی عباس شروع شده و در عهد بنی امیه بواسطه دوری پایتخت ایشان، از ایران و خشوتی که هنوز در اعراب فاتح موجود بود ترقی قابل ذکر دیده نمیشود.

**تشکیلات کشوری** - خلفای بنی عباس بواسطه نفوذ ایرانیان

درباری شبیه بدربار ساسانیان داشتند و تشکیلات کشوری آنان با کمی تفاوت

نظیر تشکیلاتی بود که در تاریخ ساسانیان بیان کردیم، در هر یک از ایالات یکنفر والی از طرف خلیفه فرمانروائی میکرد و در نقاط دور دست والی مزبور را قائم مقام خلیفه میدانستند.

اداره امور کشوری را بچهار دیوان سپرده بودند،

**دیوان امور ارتشی** - دیوان جمع مالیاتها - دیوان مخارج -

دیوان کارگزینی .

عایدات خزانه خلفا از منابع ذیل تأمین میشد :

مالیات سرانه - مالیات املاک و مستغلات - درآمد گمرکی - درآمد

معادن - محصول املاک بی صاحب و موقوفات و غیره .

امور مالیه را هیئتی بنام دیوان اداره میکرد و اعضای این هیئت

بیشتر از میان دهکاتان و بزرگان ایران انتخاب شده بودند که امور مالی و

دفتری را از نیاکان خود آموخته و تاچندی دفاتر را بخط و زبان پهلوی

مینوشتند، ولی از زمان عبدالملک مروان چنانکه دیدیم دفاتر را عبری

برگرداندند و حساب سیاق را که اختراع یکنفر ایرانی بود معمول داشتند.

شکوه و تجملات دربار بنی عباس در تمام دنیای قدیم زبان زد خاص

و عام بود. شانزده هزار سپاهی با تجهیزات کامل همیشه ملتزم رکاب خلیفه

بودند، از پرده های زربفت - فرشهای گرانبها - ظروف طلا و نقره - جواهرات

و امثال آنها که در بار خلیفه را زینت میداد مورخین قدیم چیزهایی نوشته

اند، گویند تمام ظروف مطبخ هارون از طلای ناب بود و نفائس خزائن وی

بحساب نمیآمده است .

اقتدار ارتشی خلفا نیز بجائی رسید که امپراتوران روم شرقی مرتباً

بآنها خراج میدادند، چنانکه وقتی یکی از امپراتوران مزبور موسوم به

نیسفور Nicéphore بهارون نوشت از این بیعد خراج سالیانه را نخواهم پرداخت، هرون در پاسخ وی نامه مختصر ذیل را نگاشت.

« بسم الله الرحمن الرحيم »، از طرف هرون الرشید امیر المؤمنین به نیسفور سگ رومی، ای کافر زاده، من مکتوبت را خواندم تواز من جواب نخواهی شنید، بلکه بزودی خواهی دید» و بلافاصله بروم تاخته چنان ویرامستأصل کرد که دوباره پرداخت خراج سالیانه را برعهده گرفت:

زراعت و تجارت در زمان بنی عباس فوق العاده ترقی یافت زیرا مختلفای مزبور در تسطیح جاده و بنای کاروانسراها اهتمام بسیار داشتند و بتقلید سلاطین ایران، اداره برید (پست) تأسیس نموده و امر رسانیدن مراسلات را تنظیم کردند.

استخراج معادن مخصوصاً آهن - سرب - مس - نمک - گوگرد و مرمر بطریق منظمی صورت میگرفت، صنایع فلزکاری و پارچه بافی و امثال آن رونقی بکمال داشت و تجار مسلمان در صدور و ورود کالاهای مختلفه مهارتی بسزانشان داده از چین و هندوستان و اسپانیا امتعه و اجناس حمل میکردند و از راه معامله و سوداگری سود بسیار میبردند.

**ادبیات** - پیش از ظهور اسلام بیابانگردان عرب بشعر و شاعری توجه خاصی داشتند چنانکه سالی یکبار در عکاظ سه منزلی مکه مجتمع شعرا تشکیل میشد و سخن سرایان عرب از اطراف و اکناف عربستان بانجا آمده اشعار خود را میخواندند و شعر هر کس را که بتصدیق اعضاء مجمع از همه بهتر بود بر بارچه قیمتی نوشته بدیوار کعبه میآویختند.

بعد از اسلام نیز خلفا بتشویق شعرا پرداختند و گویندگان بزرگی مانند متنبی و بختری و ابونواس و ابوتمام در دربار ایشان گرد آمدند.

مسلمین در سایر فنون ادب مانند تاریخ، علم الرجال، معانی، بیان، فصاحت و بلاغت هم ترقی بسیار کردند. ابوالاسود برای آموختن زبان عرب قواعد صرف و نحو را از قول علی بن ابیطالب تدوین نمود و پس از وی سیمبویه و سایر دانشمندان ایرانی در تکمیل آن کوشیدند یکی از قدیمترین مورخین اسلام محمد بن جریر طبری است که از مفاخر ایران بشمار میرود.

**علوم اسلامی** - قبل از اسلام علوم یونانی در ایران و شام منتشر شده بود و بسیاری از کتب علمی را بفرمان سلاطین ساسانی از یونانی پهلوی ترجمه کرده بودند. همینکه نوبت خلافت به بنی عباس رسید، وزرای ایرانی ایشان مانند برمکیان و خاندان سهل که خود از فضایل زمان محسوب میشدند با بخشش فراوان دانشمندان را از اطراف و اکناف جهان گرد آورده، از طرفی بترجمه و تألیف کتب و از طرف دیگر بتدریس و تعلیم دانشجویان واداشتند.

برخی از خلفا مانند هرون و مأمون خود در مجمع دانشمندان حاضر شده بمباحثات ایشان گوش فرا میدادند و برای جمع آوردن علما از صرف مخارج زیاد دریغ نمیکردند. حتی گاهی برای احضار آنان از اقدام **بجنگ و جدال** هم خودداری نداشتند.

کتابخانه های عمومی - مدارس - مجامع علمی - مریضخانه و امثال آن در نقاط مختلفه تأسیس شد و از این میان مراکز علمی بغداد بیش از همه شهرت داشت.

**ریاضیات** - مسلمین در شعب مختلفه ریاضی، خصوصاً جبر و مقابله و سایر مباحث عالیه این علم تتبعات و تصرفات بسیار کردند و برای اولین بار جبر و مقابله را در هندسه بکار بردند، مأمون خلیفه محمد بن موسی

خوارزمی را وادار کرد که کتابی ساده در جبر و مقابله تألیف کند تا تحصیل آن آسانتر شود.

**هیئت** - علم هیئت در اکثر مراکز اسلامی تدریس میشد، در عهد هرون و مأمون مدرسه هیئت بغداد پیشرفت مهمی کرد و دانشمندان در بغداد و دمشق رصدخانه‌ها ساخته، زیجهای معتبر پرداختند.

نتیجه تحقیقات علمای آنروز با تحقیقات جدیده تفاوت فاحشی ندارد حتی اندازه یکدرجه قوی نصف النهار را در آنزمان بصحت تعیین کردند، از بزرگترین علمای هیئت محمدبن جابر بتانی است که هنوز هم در ردیف دانشمندان درجه اول این علم بشمار میرود.

دیگر ابن اماجور و پسرش علی بن ابوالقاسم که در حرکات ماه اکتشافاتی کرده و او را نظیر بطلمیوس دانسته اند،

هم چنین محمد و احمد و حسن پسران موسی بن شا کر که در آن وقت عرض جغرافیائی بغداد را بدقت معین نموده اند.

**فلسفه و حکمت** - بنیاد فلسفه و حکمت را ایرانیان در میان عرب نهادند و کتب نایاب را عبری ترجمه کردند یکی از بزرگترین مترجمین مزبور، عبدالله بن مقفع است که تا کنون در زبان عرب کسی بفصاحت و بلاغت وی پیدا نشده، چندین نفر از علمای سریانی هم بترجمه کتب یونانی از سریانی عبری اقدام کردند و بعدها این علم توسط ایرانیان ترقی شایانی نموده نمایندگان بزرگی مانند فارابی - ابوریحان بیرونی - ابوعلی سینا - غزالی و غیره ظهور نمودند که تا ابد مایه افتخار ایران و ایرانیانند،

**جغرافیا** - مسلمین بواسطه تهوز و مهارت در فن کشتیرانی

بزودی مسافات بعیده را پیموده و بکشف بسیاری از نقاط مجهوله موفق شدند؛ اولین سیاح عرب بنام سلیمان (از مردم بصره) چندین سفر به هندوستان و چین رفته، نتیجه مشاهدات خود را در کتاب نفیسی نگاشت و پس از او محققین بزرگ مانند مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب بیست و پنج سال بسیر بلاد پرداخت و ابن حوقل بیست و هشت سال مسافرت نموده کتاب خود را بنقشه های جغرافیائی زینت داد.

دیگر از جغرافی دانهای مهم اسلام اصطخری (استخری) و اوربسی و مقدسی بودند که هر یک سفرنامه مفیدی نگاشته و کتب ایشان هنوز مورد استفاده دانشمندان جهان است.

**فیزیک و شیمی** - فیزیک دانهای اسلام در آزمان بسیار از مسائل مشکله این علم را حل کرده، باختراعات و اکتشافات بزرگ نائل گشتند و تحقیقات آنها حتی برای دانشمندان جدید اروپا مورد استفاده قرار گرفت.

در شیمی نیز استادان بزرگی ظهور کردند که قدیمتر از همه ابو موسی جابر بن حیان است و بعضی ویراخراسانی دانسته اند، بیشتر کتب او بالسنه اروپائی ترجمه شده و نخستین کسی است که بعملیات لابوراتواری مانند تجزیه - ترکیب - تبلور - انحلال - تقطیر و تبخیر مواد مختلفه اقدام کرده است.

دیگر از علمای بزرگ این علم ابوبکر بن محمد بن زکریای رازی طبیب مشهور ایرانی است که السکل و جوهر گوگرد و بسیاری مواد دیگر را اختراع نموده.

در تاریخ طبیعی و نبات شناسی نیز مسلمین ترقی زیاد کرده و مخصوصاً

متخصصین عالیمقام را برای فراهم آوردن انواع نباتات و اشجار بنقاط دور دست میفرستادند و در برخی از شهرها مراکزی جهت پرورش نباتات مفید و کمیاب ترتیب داده بودند.

**طب** - مشهورترین اطباء اسلام محمد زکریای رازی است که در تمام علوم آن زمان متبحر بوده و چنانکه گفتیم در شیمی اکتشافاتی کرد و کتب بسیار از خود بیادگار گذاشته است که اغلب بالسنه اروپائی ترجمه شده و مورد استفاده دانشمندان قرار گرفته اند. مهمترین اطباء معاصر او علی بن عباس مجوسی و بعد از وی ابوعلی سیناست که تألیفاتش تا قرن هیجدهم میلادی در دانشکده های اروپا تدریس میشد.

**معماری** - اعراب ساختن قصور با شکوه و تزیینات معماری و کاشیکاری و امثال آنها از ایرانیان تقلید کردند و طرز معماری ایرانی را با سبک رومی در آمیخته ابنیه زیبایی بوجود آوردند :

از ابنیه قرون اولیه اسلامی آثار زیادی در ایران پایدار مانده و آثار مختصری هم که در مساجد باقی است غالباً در ازمنه بعد هنگام تعمیرات و غیره تغییر زیاد یافته است.

ساختن مناره های مخروطی و گنبد های مدور و تزیین آنها با کاشیهای ظریف رنگا رنگ همه از شاهکارهای استادان ایران بوده و بتدریج در سرتاسر ممالک اسلامی متداول شده است.

مهمترین ابنیه اسلامی در خارج ایران عبارتند از :

مسجد عمر و مسجد الاقصی در بیت المقدس - مسجد کبیر در دمشق  
مسجد عمر و مسجد طولون و جامع الازهر در مصر - کاخ اشبیلیه و قصر الحمراء  
در اسپانیا مقبره اکبر شاه - تاج محل و قصر سلطنتی دهلی و هندوستان.

راجع بانبیه اسلامی ایران ضمن فصول آتیه در بخش سوم این کتاب گفتگو خواهیم کرد.

## فصل شانزدهم

### تجدید استقلال ایران

**مقدمه** - پس از انقراض دودمان ساسانی ایرانیان قریب یکصد و پنجاه سال تحت فشار بنی امیه و سرداران عرب که جز تعصب اسلامی و مفاخر عربی چیزی نمیدانستند با کمال خواری و مذلت بسر میبردند؛ در این مدت ساکنین نواحی صعب العبور مانند اهالی گیلان و مازندران و مردم کوهستانهای خراسان با وجود تسلط عرب، آداب و مراسم ایرانی را حفظ کرده پیوسته در صدد آن بودند که مجال و فرصتی یافته اساس اسلام را براندازند و دوباره استقلال ایران را احیا کنند؛

همینکه بنی عباس بدستیاری ایرانیان مسند خلافت را از بنی امیه گرفتند مسلمانان ایرانی در خدمت ایشان داخل شده بسیاری از مراسم و عادات قدیم ایران را معمول داشتند؛ چنانکه جشن نوروز و مهرگان و استعمال السسه سلاطین ساسانی و تفریحات مخصوص آن زمان مانند نرد و شطرنج و چوگان بازی در دربار بنی عباس رواج گرفت؛ نزاع امین و مأمون و غلبه ایرانیان بفرماندهی طاهر و تدبیر فضل بن سهل بار دیگر پیروزی عنصر ایرانی را بر عرب اثبات کرد و چون پس از مأمون بنیان خلافت عباسی بواسطه قدرت و نفوذ فوق العاده ترکان متزلزل گشت ایرانیان از گوشه و کنار سر بر داشته برای بدست آوردن استقلال از دست رفته قیام کردند.

قیامهای مزبور بطور کلی بدو عنوان بود:

اول آنانکه هنوز مذهب اسلام در افکارشان رسوخی نیافته و علناً بمخالفت اسلام برخاسته آئین جدیدی انتشار دادند که کم و بیش اثری از آئین زرتشتی و مانوی و مزدکی در عقایدشان دیده میشود مانند مقنن و بابک خرم دین و مازیار بن قارن و غیره .

دوم کسانی که با داشتن مذهب اسلام بر ضد خلفا قیام نموده ، بعناوین مختلفه مثل شیعیان و خوارج و غیره در صدد بر انداختن حکومت خلفا و تأسیس سلسله جدیدی برآمدند .

چون شرح قیامهای مذهبی خارج از مواد برنامه و مربوط بتاریخ مذهب است در اینجا بذکر قیامهای سیاسی میپردازیم :

## طاهریان

اگرچه امرای طاهری عنوان پادشاهی نداشته اند ، لیکن چون نخستین بار در یکی از ایالات بزرگ ایران نام خلیفه را از خطبه انداخته و در حقیقت نهضت استقلال طلبی ایرانیان بدست ایشان آغاز گشت ، در تاریخ میهن ما دارای مقام و اهمیتی هستند .

**طاهر** - مؤسس این دودمان طاهربن حسین بن مصعب بن زریک بن ماهان از مردم اطراف هرات بود و بشرحیکه سابقاً دیدیم در سال ۱۹۸ بفرماندهی سپاه مأمون شهر بغداد را گرفته ، امین را بقتل رسانید و در ازای این خدمت منصب حکومت و شرطه بغداد (ریاست شهربانی) دریافت چندی بعد چون طاهر دانست که گاهگاه مأمون بر قتل برادر تأسف خورده و در باطن از دیدن طاهر متأثر میشود ، صلاح خود را در توقف بغداد ندانسته ، حکومت خراسان را از خلیفه درخواست نمود و در سال ۲۰۵ عازم آندیار شد .

پس از دو سال روزی طاهر در مرو بمنبر رفته ، هنگام خواندن خطبه نام خلیفه را حذف کرد و بدین ترتیب استقلال خراسان را اعلام نمود ، لیکن همانشب جاسوسان خلیفه ویرا مسموم ساختند ( ۲۰۷ ) و پس از مرگ او پسرش طلحه بحکومت خراسان رسید ، طلحه با یکی از رؤسای خوارج موسوم بحمزّه مصاف داده ، ویرا مقتول ساخت و خود در سنه ۲۱۳ وفات یافت .

**عبدالله بن طاهر** - بعد از مرگ طلحه برادرش عبدالله از جانب خلیفه بحکومت خراسان منصوب شد ، او نیز برخوارج غلبه جست و در عهد خلافت معتصم ، مازیار بن قارن را دستگیر نموده ، بیغداد فرستاد . عبدالله در ۲۳۰ فوت کرد و پسرش طاهر بن عبدالله بحکومت رسیده ، در سال ۲۴۸ وفات یافت .

**محمد بن طاهر** - بعد از پدر بامارت خراسان نشست و در زمان او حسن بن زید علوی در طبرستان ، دعوی استقلال نموده عمال طاهریان را از آنجا براند ( ۲۵۱ ) و سلسله علویان طبرستان را تشکیل داد . چندی بعد محمد از یعقوب لیث صفاری شکست یافته ، بقید اسار در آمد و با گرفتاری او سلسله طاهریان در خراسان منقرض گردید ( ۲۵۹ ) لیکن تا مدتی پس از آن شحنگی بغداد در خاندان ایشان باقی بود .

چنانکه گفتیم طاهریان نخستین سلسله ایرانی هستند که در خراسان نیمه استقلالی داشته و خلفای عباسی ناچار با آنان بمدار رفتار میکردند امرای این دودمان همه شاعر پرور و دانش دوست بوده و اکثر آنان از بزرگترین علمای زمان خود محسوب میشدند .

## صفاریان

**یعقوب** - یعقوب پسر لیث از مردم سیستان بود و نخست مانند پدر برویگری میپرداخت، لیکن چون همتی بلند و طبعی عالی داشت، بزودی از پیشه پدری روی بر تافته، گروهی از دلاوران سیستان را با خود همدست ساخت و بر اهزنی مشغول گردید، کم کم کارش بالا گرفت و از طرف درهم بن نصر بسپهسالاری ارتش سیستان منصوب گشت، کمی بعد درهم بروی حسد برده، برخی از سپاهیان را بکشتن او وا داشت، یعقوب پیشدستی کرد و درهم را دستگیر نموده، در محرم سال ۲۴۷ رسماً حکمران سیستان شد و مردم با او بیعت کردند.

از این پس یعقوب خود را امیر المؤمنین خوانده، بدفع خوارج و سرکوبی گردنکشان پرداخت، رُبیل حا کم کابل را مغلوب و مقتول نموده در ۲۵۲ برهرات استیلا یافت، سال بعد بلخ را گرفت و متوجه نیشابور شد، در نیشابور محمد بن طاهر فرمان خلیفه را از وی مطالبه کرد، یعقوب در پاسخ شمشیر خویش را بیرون کشیده، گفت: فرمان من این است، سپس محمد را محبوس ساخته، اموال و خزائن او را متصرف گردید (۲۵۹) و کمی بعد کرمان و فارس را تسخیر نمود.

معتمد خلیفه از توسعه فتوحات یعقوب بو حشت افتاده، بتحریرک طاهریان در سال ۲۶۱ یعقوب را از حکومت ولایات ایران معزول و فرمانی مبنی بر لعن و تکفیر وی در حضور حجاج خراسان قرائت کرد. یعقوب برای تنبیه خلیفه عازم بغداد شد و با اینکه معتمد فرمان حکومت خراسان و ری و گرگان و فارس و کرمان و منصب شحنگی بغداد را برای وی فرستاد، یعقوب بحرکت خود ادامه داد، خلیفه ناچار برادر

خویش موفق را مأمور جلوگیری او نمود، موفق بحیله بسیاری از سپاهیان یعقوب را پراکنده ساخته و نهرهای آبرا در سر راه ایشان انساخت، یعقوب با وجود رشادت زیاد عاقبت مغلوب گشته بخوزستان رفت و بدون آنکه کمترین خلی در تصمیمش راه یابد بتجهیز سپاه پرداخت.

خلیفه باز سفرائی در جندی شاپور نزد یعقوب فرستاده از در دوستی در آمد و خواست با وعده حکومت ولایات سابق او را از تسخیر بغداد منصرف سازد، یعقوب دستور داد که مقداری نان خشک و ماهی و تره و پیاز بر طبقی نهاده، پیش او نهند و برسول خلیفه گفت:

« معتمد را بگو که من از پدر خود رویگری آموخته ام، خوراك »

« من نان جوین و تره و پیاز و ماهی بوده و این دولت بزور شمشیر بدست »

« آوردم نه از میراث پدر و بخشش تو، اکنون از پای نمی نشینم مگر »

« آنکه خاندانت را بر اندازم، اگر مردم از زحمت من آسوده خواهی »

« شد و اگر ماندم سر و کارت با این شمشیر آبدار خواهد بود - اگر »

« شکست یافتم بسیستان باز میگردم و با این نان خشک و پیاز باقی عمر »

« را بیایان میرسانم »

رسول خلیفه نا امید بغداد بازگشت تا پیغام یعقوب را برساند، لیکن در راه خبر یافت که یعقوب از مرض قولنج در گذشته و عمر و برادر خویش را بولیعهدی انتخاب نموده است. ( ۲۶۵ )

یعقوب جوانمردی بلند همت، جنگجو و قوی الاراده بوده و با زیردستان و لشگریان بملاطفت و مهربانی رفتار میکرد، گویند هنگامی که بر اهزنی میپرداخت فقط خمس اموال کاروانیان را میگرفت و در عوض محافظینی همراه ایشان میفرستاد تا از تعرض دیگران مصون مانند، در

ایام قدرت دوستان سابق خود را فراموش ننمود و با دشمنان به مدارا رفتار کرد و بیش از هر چیز بایران و تجدید استقلال آن علاقه داشت .

**عمرو بن لیث** - بعد از یعقوب برادرش عمرو لیث جانشین او شد و چون در آغاز کار مخالفت با خلیفه را دور از حزم و احتیاط دید، نامه ای بمعتمد نوشته اظهار اطاعت کرد، خلیفه با کمال خشنودی فرمان حکومت فارس و کرمان و اصفهان و طبرستان و سیستان و خراسان را بنام وی فرستاد و در عوض قرار گذاشت که عمرو سالی بیست هزار درهم بدر بار خلیفه بفرستد و همه جانام او را در خطبه ذکر کنند .

ابتدا علی بن لیث با برادر مخالفت کرد و با حمد بن عبدالله خجستانی پیوست، سرانجام خجستانی بدست خراسانیان مقتول شد ( ۲۶۸ ) و پس از آن عمرو دامنه فتوحات خود را توسعه داده، کسانیرا که برضد او یا بر علیه خلیفه طغیان کرده بودند، درهم شکست .

در سال ۲۷۲ خلیفه بسعایت بعضی از مردم خراسان عمرو را از حکومت معزول نمود و اغلب ولایات بمخالفت وی برخاستند، عمرو همه رامغلوب ساخت و در سال ۲۷۴ خلیفه باردیگر باستمالت او پرداخته فرمان داد که در بغداد نام عمرو را بر تمام منابر و منازل و لواها و سپر ها بنویسند و با نام خلیفه در خطبه ذکر کنند .

در سال ۲۸۷ عمرو لیث بر رافع بن هرثمه ظفر یافته سر او را پیش خلیفه فرستاد و در عوض فرمان حکومت ماوراءالنهر را درخواست کرد، خلیفه ناچار فرمان را صادر نمود و مخفیانه با اسمعیل سامانی حاکم ماوراءالنهر پیغام داد که در برابر عمرو مقاومت کند .

عمرو یکی از سرداران خود را بماوراءالنهر فرستاد و چون او

توانست کاری از پیش ببرد، خود عازم تسخیر آندیار شد.

**جنگ عمر و واسمعیل** - اسمعیل با آنکه قدرت مقاومت در برابر عمرو نداشت چون مردی متدین و نیکوکار بود، مردم ماوراءالنهر به همراهی وی شتافتند و همینکه طرفین صف آرائی کردند، بر اثر آهنگ طبل جنگ اسب عمرو بنشاط آمده، بازی کنان او را بمیان سپاهیان اسمعیل برد و عمرو بدون خونریزی اسیر شد (۲۸۷)

اسمعیل عمرو را بیغداد فرستاد و بفرمان خلیفه ویرا بزندان انداخته پس از دو سال مسمومش ساختند (۲۸۹)

عمرو لیث نیز مانند برادر پادشاهی بلند همت و دلاور بوده و در مدت سلطنت خود دیانصد مسجد آدینه و مناره بنانهاده، که از آنجمله مسجد جامع عتیق شیراز است و هنوز آثاری از ابنیه عمر و در آن باقی است.

**جانشینان عمرو** - بعد از گرفتاری عمر و سیستانیان طاهر بن

محمد بن عمرو را بامارت برداشتند و او در سال ۲۹۶ فارس را مسخر ساخت خلیفه هم فرمان حکومت کرمان و خراسان و سیستان و فارس و مکران را برای وی فرستاد، از این پس نزاع داخلی بشدت در دودمان صفاری رواج گرفت و کار بدست سرداران و غلامان افتاد. کمی بعد لیث بن علی بن لیث سیستان را گرفته طاهر را از آنجا بیرون کرد، طاهر ناچار باطاعت لیث درآمد، در اینوقت یکی از غلامان یعقوب بنام سبکری که در میان سپاهیان نفوذ بسیار داشت در فارس پرچم استقلال بر افراشت و لیث را دستگیر نموده بیغداد فرستاد.

در سال ۲۹۸ نیروی اسمعیل سامانی سیستان را مسخر ساخته نام صفاریان را از خطبه انداخت و از آن بیعد تاحمله مغول برخی از افراد

و خاندان صفاری از جانب سلاطین سامانی و غزنوی و سلجوقی برسیستان حکومت میکردند .

مهمترین ایشان خلف بن احمد است که مردی فاضل و دانش پرور بوده ، ابوالفتح بستی ویرا ستوده و بدیع الزمان همدانی صاحب کتاب مقامات قصیده غرائی در مدح او سروده ، خلف در سال ۳۹۹ از محمود غزنوی شکست یافته تسلیم وی شد محمود او را بگرگان فرستاد خلف تا آخر عمر محترمانه در آنجا میزیست .

بنا بر آنچه گفتیم صفاریان نخستین سلسله ایرانی هستند که بر علیه تسلط خلفا قیام نموده از اهمیت و عظمت مقام خلافت در نظر ایرانیان کاستند و همین امر بعدها موجب ظهور سلاطین مستقلی گردید که عنقریب بشرح احوال آنان خواهیم پرداخت

بنابقول صاحب تاریخ سیستان سرودن شعر پارسی در زمان صفاریان

شروع شده و محمد بن وصیف سیستانی دبیر رسائل یعقوب نخستین شاعری است که این پادشاه را بیارسی مدح گفته ، فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی نیز از معاصرین عمرولیث صفاری و از قدیمترین شعرای پارسی زبان هستند .



## سامانیان

سلاطین سامانی نسب خود را بپهرا م چویننه میرسانیدند. جد این سلسله موسوم بسامان خداه (سامان خدا) نخست در ماوراء النهر شتریان یکی از بزرگان بود بعدها برشهر چاچ دست یافته، از طرف والی خراسان بحکومت بلخ منصوب شد، هنگامیکه مأمون بمرو رفت (صفحه ۲۰۶) اسدبن سامان باچهار فرزندرشیدخود، نوح - احمد - یحیی والیاس بخدمت مأمون پیوست و در دفع شورشیان خراسان فداکاری بسیار کرد.

چون مأمون بخلافت رسید بوالی خراسان دستور داد، که پاسبان خدمات فرزندان اسد، حکومت برخی از بلاد را بایشان واگذارند.

غسان والی خراسان در سال ۲۰۴ بفرمان خلیفه هر یک از ایشان را بحکومت ناحیه ای منصوب نمود و در این تقسیم ولایات فرغانه و سمرقند نصیب احمد گردید.

احمد هفت پسر داشت و پس از وی بزرگترین فرزندان بنام نصر، جانشین پدر گشت، در سال ۲۶۱ معتضد خلیفه امارت تمام ماوراء النهر را به نصر وا گذاشت و نصر حکومت بخارا را به برادر خود اسمعیل داد.

**نزاع نصر و اسمعیل** - اسمعیل مدتها به نیابت برادر امو بخارا را با کمال عدل و انصاف اداره میکرد و همینکه رافع بن هرثمه در خراسان طغیان نمود اسمعیل با وی از در دوستی درآمد و به سلامت او را از قصد تسخیر خوارزم باز داشت.

بداندیشان روابط رافع و اسمعیل را پیش نصربیدی جلوه داده و گفتند اسمعیل میخواهد بکمک رافع تورا از سمرقند رانده و خود بسراسر ماوراء النهر مستولی شود.

نصر نیروئی فراهم آورده. 'عازم دفع برادر شد و اسمعیل از رافع یاری خواست، رافع بخیال اصلاح ذات البین افتاد، پس از گفتگوی بسیار میان دو برادر رأآشتی داد.

کمی بعد باز مفسدین بنای تفتین گذاشتند و بار دیگر نصر را بجنک برادر واداشتند، نصر عازم بخارا شد و اسمعیل بجلدگیری وی شتافته پس از نبرد سخت غلبه یافت، لشکر نصر وی را گرفته بخدمت اسمعیل آوردند. (۲۷۵) اسمعیل او را بر تخت سلطنت نشانیده. خود در برابرش بایستاد و بقدری در تعظیم و تکریم برادر مبالغه کرد، که نصر ابتدا خضوع و خشوع ویرا حمل بر تمسخر نمود، سرانجام اسمعیل نصر را با احترام تمام بسمرقند باز گردانید و خود از جانب وی در بخارا باقی ماند.

از این پس تا سال ۲۷۹ که نصر بسرای دیگر شتافت، ریاست حقیقی خاندان سامانی با اسمعیل بود.

**سلطنت اسمعیل** - بعد از مرگ نصر، اسمعیل حکمران تمام ماوراءالنهر

شد و خلیفه فرمان حکومت را با خلعت های گران بها برای وی فرستاد، در سال ۲۰۸ پادشاه ترکستان را اسیر نموده، هفت سال بعد بشرحیکه قبلا دیدیم عمرولیت را شکست داده در گرگان نیز بر حسن بن زبد علوی ظفر یافت و باین ترتیب گرگان - خراسان - ری - سیستان - مازندران و اصفهان را با طاعت خود در آورد.

اسمعیل در تمام مدت سلطنت بجنک و جدال با امرای نیمه مستقل ایران و خاندان ترکستان اشتغال ورزید و گذشته از شجاعت و جوانمردی پادشاهی متدین و پرهیزگار بود، وزارت او را دانشمند معروف ابوالفضل بلعمی داشت و این شاه و وزیر بقدری در تشویق فضلا و شعرا کوشیدند، که بعدها گویندگان بردوران ایشان تأسف میخوردند چنانکه کسائی

مروزی گوید:

بروز دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان بابها و سامان بود اسمعیل در ۲۹۵ درگذشت و هنگام مرگ فرزند خود احمد را بجانشینی منصوب کرد.

**احمد بن اسمعیل** - بعد از پدر پادشاهی نشست و مکتفی خلیفه سلطنت او را تصدیق نمود، احمد نیز مانند پدر پادشاهی متدین و داد گستر بود در سال ۲۹۸ بسیستان تاخته، دست صفاریان را از آن سر زمین کوتاه کرد، سال بعد سیستانیان شوریده، منصور بن اسحق پسر عم او را که در آنجا حکومت داشت مجبوس ساختند.

احمد نیروی جدیدی بسیستان فرستاده، شورشیان را مغلوب و منصور را از زندان رهایی داد.

بعد از آن منصور بحکومت ری منصوب شد و در اینوقت دانشمند معروف محمد زکریای رازی، کتاب مشهور طب منصور را بنام وی تألیف کرد.

احمد در سال ۳۰۱ بدست غلامان خود در شکارگاهی کشته شد و پس از وی پسرش نصر بسطنت رسید.

**نصر بن احمد** - امیر نصر هنگام مرگ پدر هشت ساله بود در آغاز سلطنت او منصور بن اسحق سربشورش برداشت، لیکن از سرداران نصر شکست یافته اسیر گردید (۳۰۲)

بعد از آن چند نفر از سرداران در خراسان و سایر بلاد طغیان کردند، حتی برادران نصر هم بدعوی سلطنت برخاستند، اما نصر همه را مغلوب ساخت و دولت جوان ساسانی را از خطر انقراض نجات داد.

در زمان امیرنصر مبلغینی از جانب خلفای فاطمی مصر بایران آمده، مردم را بقبول مذهب شیعه و مخالفت بابنی عباس برانگیختند، امیر نصر نیز شیعه شد اما کمی بعد از بیم خصومت خلیفه و طغیان امرا بمذهب سابق برگشت و برخی از مبلغین فاطمی را بقتل رسانید، گویند رودکی شاعر معروف هم پیرو فاطمین شده بود، بدین سبب امیر نصر او را کور کرد و بر خلاف مشهور کورمادر زاد نبوده است چنانکه بعد ها یکی از شعراء گفته:

از رودکی شنیدم استاد شاعران      کاندل جهان بکس مگر و جز فاطمی  
امیر نصر در سال ۳۳۱ بمرض سل در گذشت و پسرش نوح جانشین وی گشت.

**نوح بن نصر** -- در آغاز سلطنت این پادشاه رکن الدوله دیلمی ری را مسخر ساخت و ابوعلی سردار نوح را شکست داد. و شمشیرزیاری نیز بنوح پناه آورده در دفع سرکشان گرگان یاری خواست، ابوعلی بفرمان نوح ویرا بگرگان برده برسریر پادشاهی نشاند (۳۳۲) و در همین سال نیروی جدیدی ترتیب داده، رکن الدوله را از ری بیرون راند، پس از این فتوحات بر خلاف انتظار ابوعلی، پادشاه ویرا از حکومت خراسان معزول نموده، ابراهیم سیمجور را بجای وی گماشت، ابوعلی از این حق ناشناسی در خشم شده، بنای سرکشی گذاشت و ابراهیم بن اسمعیل سامانی را از موصل خواسته باخود بمرود برد، امرای امیر نوح طغیان ابوعلی را نتیجه بدرقتاری محمد بن الحاکم وزیر نوح دانسته امیر را بقتل وی واداشتند.

در اینحال ابوعلی و ابراهیم بحوالی مرو رسیدند و امیر نوح ناچار

بسمرقند گریخت، پس از تسخیر بخارامیان ابراهیم و ابو علی بهم خورد و ابوعلی بترکستان رفت، ابراهیم ناچار باامیر نوح ازدراشتی در آمده بسپهسالاری منصوب گشت و کمی بعد بدست نوح کشته شد.

در سال ۳۳۷ ابو علی دوباره اطاعت نوح را پذیرفته بحکومت خراسان و جنگ با رکن الدوله دیلمی مأمور گردید، سپاهیان ابو علی بهمراهی لشگریان و شمشگیر ری را محاصره کردند و عاقبت در سال ۳۴۲ ابوعلی با رکن الدوله معاهده ای منعقد ساخت که بموجب آن رکن الدوله متعهد شد سالی ۲۰۰ هزار دینار بدربار امیر نوح بفرستد.

و شمشگیر که از این مصالحه ناراضی بود نامه ای باامیر نوح نوشته ابوعلی را بخبیانت متهم کرد، نوح بار دیگر او را از حکومت خراسان معزول نمود و ابو علی به پناه رکن الدوله رفت.

امیر نوح در سال ۳۴۳ وفات یافت و بعد از وی پسرش عبد الملك پیداشاهی نشست، در زمان او البتکین بحکومت خراسان رسید و عبد الملك پس از هفت سال سلطنت در میدان گوی بازی از اسب بزیر افتاد، در گذشت (۳۵۰)

**منصور** - بعد از عبد الملك برادرش منصور پادشاه شد و البتکین را ببخارا خواند، چون البتکین قبلا با سلطنت وی مخالفت کرده بود، با نیروی خود روی بغزنین نهاد و دوبار لشگریان منصور را شکست داده، در غزنین مستقل شد.

منصور بتحریرک و شمشگیر نیروئی بفتح ری فرستاد، لیکن رکن الدوله از فرزند خود عضد الدوله کمک خواسته، پس از کشمکش بسیار عاقبت طرفین آشتی کردند و رکن الدوله متعهد شد که سالی ۱۵۰ هزار درهم

بدربار منصور بفرستد، منصور در سال ۳۶۶ وفات یافت و پسرش نوح بجای وی نشست

**نوح بن منصور** - همینکه نوح بسلطنت رسید ابو الحسین سیمجور والی خراسان را برای تنبیه خلف بن احمد مأمور سیستان نمود و ابو العباس تاش را بحکومت خراسان منصوب کرد .  
در همین اوقات قابوس و شمگیر زیاری و فخر الدوله دیلمی که از سپاه مؤیدالدوله شکست یافته بودند، بخراسان آمده، برای دفع مؤیدالدوله از امیر نوح یاری خواستند .

ابو العباس تاش سپهسالار خراسان بفرمان نوح نیروئی فراهم آورده باسترآباد رفت، و مؤیدالدوله را محاصره نموده، سر انجام بواسطه خیانت یکی از سرداران موسوم بفایق لشکر سامانی شکست خورد و نوح از این واقعه برآشفته، وزیر دانشمند خود ابو الحسین عتبی را برای جبران شکست مزبور مأمور کرد. عتبی مشغول تهیه سپاه بود، که بتحریک فایق و سیمجور بقتل رسید، از این پس امرای سامانی بنای طغیان و نافرمانی گذاشته، علناً به مخالفت پادشاهان برخاستند و بالاخره موجبات انقراض این سلسله را فراهم آوردند .

**اختلافات امرا** - پس از قتل عتبی فایق و سیمجور برای عزل تاش با یکدیگر متفق شدند و نوح فرمان حکومت خراسان را بنام سیمجور فرستاد، ابو العباس تاش بکمک سپاهیان فخر الدوله بجنگ سیمجور آمد، لیکن شکست خورده، بگرگان گریخت و تا آخر عمر در پناه فخر الدوله بسربرد کمی بعد ابو الحسین سیمجور وفات یافت و پسرش ابو علی از جانب امیر نوح بحکومت خراسان رسید، فایق برهراث مستولی شد و از این

پس میان ابوعلی سیمجور و فایق نزاع در گرفت، فایق پس از چندین نبرد چون نتوانست بر سیمجور فایق آید، بغرا خان پادشاه ترکستان را بتسخیر ماوراءالنهر برانگیخت. ابوعلی نیز از خراسان نامه هائی ببغرا خان نوشته و عدهٔ مساعدت داد.

بغرا خان که موقع را برای برانداختن سامانیان مناسب دید، عازم ماوراءالنهر شد و تا سمرقند پیش راند، لیکن در آنجا بیمار شده، بترکستان بازگشت و از راه ترکستان بسرای دیگر شتافت.

فایق و سیمجور چون از کرده خویش پشیمان شدند از ترس امیر نوح دو باره با یکدیگر متفق گشتند و در صد خلع امیر نوح برآمدند. امیر نوح وزیر خود را بغزنین فرستاده، از سبکتکین داماد البتکین یاری خواست، ابوعلی و فایق هم از فخرالدوله کمک طلبیدند سبکتکین، با فرزند خود محمود بخراسان آمده بهمراهی لشگریان نوح فایق و سیمجور را شکست داد و ایشان پناه فخرالدوله گریختند.

امیر نوح پادشاه این خدمت سبکتکین را بقلب ناصرالدین و پسرش محمود را بقلب سیفالدوله سرافراز ساخت و حکومت خراسان را بسیفالدوله وا گذاشت.

ابوعلی و فایق چون از بازگشت سبکتکین آگاه شدند، ناگهان بر سر محمود تاخته ویرا منهزم ساختند.

سبکتکین بیاری فرزند خود شتافت و ایشانرا مغلوب نموده ابوعلی را محبوس کرد، ولی فایق نزد ایلک خان پادشاه ترکستان رفته او را بتسخیر ماوراءالنهر واداشت.

سبکتکین بکمک امیر نوح آمد و پس از مذاکرات بسیار با ایلک خان صلح کرده، حکومت سمرقند را بفایق دادند و امیر نوح در ۳۸۷ وفات

یافت ، بزرگترین شعرای معاصروی دقیقی است که پیش از فردوسی قسمتی از شاهنامه را بنظم آورد.

**منصور بن نوح** - همینکه منصور بسطنت رسید ، ایلک خان بار دیگر بماوراء النهر شتافته فایق را ببخارا فرستاد ، منصور از آنجا گریخت لیکن فایق ویرا فریفته - بیایخت باز گردانید و خود زمام امور کشور رادر دست گرفته ، بکتوزون را بحکومت خراسان منصوب نمود .

در این اوقات سبکتکین وفات یافت و پسرش محمود دوباره دایمی بدربار منصور فرستاده ، مناصب پدیری را تقاضا کرد و چون جواب موافقی نشنید اعازم خراسان شد .

بکتوزون ببخارا گریخت و منصور را بجنگ بمحمود برانگیخت ، محمود بواسطه محبوبیت و نفوذ فوق العاده سامانیان در میان مردم خراسان صلاح خود را در جنگ با منصور ندیده خراسان را رها کرد .

کمی بعد بکتوزون و فایق تصمیم گرفتند که منصور را از سلطنت خلع نموده ، برادر خردسالش عبدالملک را بیادشاهی بردارند و برای انجام این منظور بکتوزون در سرخس پادشاه را بخیمه خود خوانده ، چشمانش را میل کشید ( ۳۸۹ )

**سلطنت عبدالملک و انقراض سامانیان** - محمود چون از خیانت سرداران مزبور آگاه شد ، انتقام منصور را بهانه نموده ، لشکر بخراسان کشید و پس از نبردی سخت فایق و سیمجور را متواری ساخت ایلک خان نیز موقع را مغتنم شمرده بنام حمایت عبدالملک ببخارا آمد و در سال ۳۸۹ عبدالملک را با سایر شاهزادگان سامانی گرفتار نموده بترکستان فرستاد و تنها یکی از ایشان بنام اسمعیل بن نوح بن منصور و ملقب بالمنتصر بالباس مبدل از دست ترکان بدررفت .

منتصر پس از فرار از بخارا بجانب خوارزم شتافت و در آنجا نیروئی فراهم آورده عازم سمرقند شد، جعفر تکین برادر ایلک خان بجلوگیری وی آمد، لیکن شکست خورده، با بسیاری از سردارانش اسیر گردید. پس از آن منتصر بخارا رفت و لشکریان ایلک خان را درهم شکسته بر پایتخت نیاکان استیلا یافت.

ایلک خان با سپاهی گران بدفع وی آمد، منتصر از بخارا گریخته، در خراسان نصر بن سبکتکین برادر محمود غزنوی را منہزم ساخت، ولی چون از عزیمت محمود آگاه شد قدرت مقاومت در خود ندیده پناه قابوس و شمگیر رفت، قابوس از مددکاری وی امتناع ورزیده، ناچار بری آمد و سرانجام پس از چندین جنگ از نصر بن سبکتکین شکست خورده بار دیگر بر بخارا استیلا یافت اما باز ایلک خان ویرا متواری نمود تا عاقبت بعد از مدتی سرگردانی بدست گروهی از صحرا نشینان بقتل رسید (۳۹۵).

منتصر جوانی فوق العاده رشید و فداکار بود و برای بدست آوردن تخت و تاج نیاکان از هیچگونه مجاهدت دریغ ننمود لیکن بواسطه ضعف و انحطاط دودمان سامانی از عهدہ حریف قوی پنجه خود بر نیامد اشعار ذیل را که حاکی از روح سلحشوری و مردانگی است بوی نسبت میدهند:

گویند مرا چون سلب خوب نسازی	ماوی گه آراسته و فرش ملون
بانمره گردان چکنم لحن مغنی	باپویه اسبان چکنم مجلس گلشن
جوش می و نوش لب ساقی بچه کاراست	جوشیدن خون باید بر عیب جوشن
اسب است و سلاح است مرابز مگه و باغ	تیر است و کمان است مرالاله و سوسن



بیشتر اهمیت سامانیان بواسطه خدماتی است که سلاطین این دودمان

باحیای زبان پارسی و آداب ملی ایران انجام داده اند، قدیمترین کتب موجوده نثر پارسی مانند حدودالعالم - شاهنامه ابومنصوری تفسیر طبری کشف المحجوب ابویعقوب سگزی و غیره همه در زمان سامانیان نوشت شده نظم پارسی نیز در روزگار ایشان رو بترقی نهاد و شعرای بزرگ مانند رودکی - شهیدبلخی - دقیقی و غیره همه در دربار سامانیان میزیستند سخن سرایان بزرگ در دربار غزنوی از قبیل فردوسی و عنصری و غیره همه نتیجه دوره سامانی و تشویقات پادشاهان مزبورند و در حقیقت نونهالی که بدست سامانیان در بوستان ادبیات ایران کاشته شد در زمان محمود غزنوی برداد و موجب افتخار ابدی دربار غزنویان گردید.

### سامان خداه

#### اسد

نوح	احمد	یحیی	الیاس
۱ - نصر		۲ - اسمعیل	
		۳ - احمد	
		۴ - نصر دوم	
		۵ - نوح اول	
	۷ - منصور اول		۶ - عبدالملک اول
	۸ - نوح دوم		
۹ - منصور دوم	۱۰ - عبدالملک دوم	۱۱ - منتصر	

## غزنویان

چنانکه در تاریخ سامانیان دیدیم ، در زمان عبدالملک بن نوح ، یکی از سرداران ترك نژادوی موسوم بالبتيكين والی خراسان شد و همینکه نوبت سلطنت بمنصور رسید ، البتيكين که نخست با انتخاب وی مخالفت کرده بود ، ناچار خراسان را رها کرده ، بغزنین شتافت و بتدریج بر نواحی اطراف غزنین استیلا یافت .

بعد از البتيكين پسرش ابواسحق بجای وی نشست و چون اندکی بعد در گذشت ، ان سپاه البتيكين داماد او موسوم بسبکتکين را بریاست بر داشتند .

سبکتکين چندین بار بهندوستان تاخته ، غنائم بسیار بچنگ آورد و متدرجاً حدود متصرفات خود را از هر طرف توسعه داد ، تا در سال ۳۸۴ بخواش نوح بن منصور بیاری وی شتافته ، فایق و ابوعلی سیمجور را مغلوب ساخت و در ازای این خدمت سبکتکين لقب ناصرالدین و پسرش محمود لقب سیف الدوله و فرمان حکومت خراسان یافت .

سبکتکين در سال ۳۸۷ در گذشت و پسرش اسمعیل بجای وی نشست محمود که هنگام فوت پدر در نیشابور بود با نیروی عظیمی بغزنین آمده ، پس از نبردی سخت اسمعیل را گرفتار و در یکی از قلاع گزرگان محبوس ساخت و خود بسال ۳۸۹ در بلخ بیادشاهی نشست .

**سلطان محمود** - محمود موقعی بسطنت رسید که ضعف آل زیار در مازندران - نفاق دیالمه در ری و عراق و فارس و کرمان بسط نفوذ خلفای فاطمی در ایران و انقراض سلسله سامانی بدست ایلک خان از هر جهه زمینه را برای ترقی او مساعد نموده بود ، محمود که با وجود دلآوری و

شجاعت در سیاست نیز مهارتی بکمال داشت، چون بخوبی میدانست که مردم ایران بواسطه بیگانگی و پستی نژاد وی بسهولت زیر بار فرمانش نخواهند رفت، بنای کار را بر سیاست مذهبی نهاد و لقب غازی اختیار نمود. در سرحدات هندوستان بجهاد با کفار پرداخت و در مدت سی سال هفده بار بهندوستان لشکر کشیده، غنائم بسیار بچنگ آورد و نام خود را در ردیف غزات صدر اسلام قرارداد بهمین سبب از خلیفه عباسی القادر بالله لقب امین الدوله و پس از جندی لقب یمین الدوله گرفت.

در سال ۳۹۳ خلف بن احمد را از سیستان بیرون راند و سه سال بعد از رود سند گذشته، ولایت مولتان را تسخیر کرد:

محمود که خود از نژاد ترک بود، نخست با پادشاه ترکستان وصلت کرد ولی چون در غیاب او ترکان بخراسان تاختند، در سال ۳۹۷ بچنگ ایشان شتافته نزدیک بلخ ارتش ترک را که قریب چهار صد هزار نفر بود بسختی درهم شکست، از این بپس ای ترکان بخراسان باز شد، و مقدمات هجوم سلاجقه و چنگیزیان فراهم آمد.

در سال ۳۹۹ چند تن از راجه های هندوستان بایکدیگر متحد شده، برضد محمود قیام کردند، لیکن شکست یافته، مبلغ گزافی هم بعنوان خسارت جنگ پرداختند.

پس از آن محمود دایم قنوجات خویش را توسعه داده پنجاب و قنوج و کشمیر را تسخیر کرد و باغنائم فراوان بایران بازگشته، سرزمین خوارزم را ضمیمه متصرفات خود نمود.

از سال ۴۰۹ تا ۴۱۰ باز حملات سختی بداخله هندوستان برده، سه میلیون درهم باجمع کثیری اسیر بغزنین آورد و بعد از تکمیل قنوجات

خود در اطراف هرات و خراسان دوباره به هندوستان رفت .

در ۱۶۴ سرکشان ترکستان و ماوراءالنهر را مطیع ساخته ، با قدرخان فرمانروای کاشغر عهدنامه مودت بست و در همین سال شهر معروف سومنات را که مهمترین مرکز بت پرستان هند بوده فتح نمود و بدست خود بتها را درهم شکسته خزانه معبد آن شهر را که قریب بیست میلیون دینار بود متصرف گردید .

شعراى دربار محمود راجع بفتح سومنات قصیده ها ساخته و مورخین از عظمت بتخانه و نفائس آن چیز ها نوشته اند ، بعد از تسخیر سومنات سلطان محمود بگجرات تاخت .

آخرین سفر جنگی او به هندوستان در سال ۱۸۴ اتفاق افتاد و از آن پس بتوسعه فتوحات خود در مغرب ایران مشغول شد .

در اوایل سلطنت محمود فخرالدوله دیلمی وفات یافته و پس از او پسرش مجدالدوله در ری بسطنت نشسته و چون کفایتی نداشت سیده خاتون مادرش که زنی با تدبیر بود امور کشور را اداره میکرد بعد از مرگ سیده خاتون مجدالدوله که از عهد مملکتداری بر نمی آمد ، از محمود یاری خواست و او فرصت را غنیمت شمرده ، در سال ۲۰۴ بری رفت . پس از چند روز مجدالدوله را با پسر و نزدیکانش گرفته بغزنین فرستاد و حکومت عراق را بفرزند خود مسعود وا گذاشت محمود میخواست از بغداد گذشته ، با خلفای فاطمی مصر در آویزد و وحدتی در تمام ممالک اسلامی برقرار نموده خلیفه عباسی را دست نشانده خود کند لیکن اجل مهلتش نداد و در سال ۲۱۴ وفات یافته ، جسدش را در کاخ پیروزه غزنین بخاک سپردند .

بزرگترین مفاخر زمان سلطان محمود استاد بزرگ سخن حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است که شاهنامه را بنام این پادشاه برشته نظم کشیده، لیکن حق ناشناسی این پادشاه درباره او که ناشی از خست و بخل فوق العاده محمود بود تا ابد نام او را ننگین ساخته است.

همچنین شعرای بزرگ دیگری مانند عنصری - عسجدی - فرخی و غیره زینت بخش دربار محمود بوده و چنانکه مورخین نوشته اند چهار صد شاعر از خوان نوال او بهره مند میشدند.

باید دانست که بنا بر عقیده محققین محمود شخصاً بزبان پارسی چندان آشنا نبوده و توجه او بشعرا یکی بواسطه وجود وزیر دانشمندش خواجه حسن میبندی و دیگر بنظر رقابتی بود که محمود بادربار ساهانیان داشته و میخواست خود را در نظر ایرانیان جانشین آن دودمان قلمداد کند.

**محمد** - سلطان محمود بواسطه رنجشی که از پسر بزرگ خود مسعود داشت در اواخر عمر ویرا بحکومت عراق و ری فرستاد و محمد را در غزنین ولیعهد کرد.

محمد بنا بر وصیت پدر پادشاه شد، لیکن مسعود بخراسان شتافت و سران سپاه محمد ویرا دستگیر نموده، بخدمت او آوردند، مسعود محمد را کور کرد و خود پیداشاهی نشست.

**مسعود** - سلطان مسعود پس از انتظام امور داخلی در سال ۴۲۴ عازم هندوستان شد، در غیاب او ترکان بلاد خراسان را بباد قتل و غارت دادند و چون از عزیمت سلطان ببلخ آگاهی یافتند، آن ناحیه را رها کرده بمرور رفتند.

سلطان مسعود نخست بر ترکان ظفر یافت، لیکن از غرور پیکه داشت

پیش از آنکه کار آنان را یکسره کند، برای تعقیب فتوحات خود به هندوستان رفت، امرای محمودی نیز در غیاب وی شورش کردند و سرداران مسعود مکرر از شورشیان شکست خوردند تا در سال ۲۹۴ خراسان بدست سلاجقه افتاد و طغرل بیگ در نیشابور بر تخت سلطنت نشسته الملك المعظم لقب یافت.

در ۴۳۰ مسعود ترکان سلجوقی را از نیشابور بیرون کرد ولی سال بعد در جنگی که میان مرو و سرخس اتفاق افتاد، چنان بسختی شکست خورد که تا سرحد هندوستان عنان باز نکشید و دست غزنویان از خراسان کوتاه گشت.

مسعود که میخواست زمستان را در هند بگذراند و باتمیه نیروی جدیدی برای دفع سلاجقه باز گردد، در ساحل رود سند دچار طغیان لشکریان شد، نوشتگین با برخی از غلامان خزائن ویرا غارت کرده، محمد کور را بیادشاهی برداشتند سپس مسعود را گرفته بزندان انداختند و کمی بعد احمد بن محمد بدون اجازه پدر مسعود را با تمام بستگانش بقتل رسانید (۴۳۲)

**مودود** - مودود پسر مسعود که در بلخ بود چون از واقعه پدرا آگاهی یافت، بقصد خونخواهی وی روی بغزنین نهاد و لشکریان محمد را شکست داده، محمد و فرزندانش را با نوشتگین مقتول ساخت، قلمرو فرمان مودود نواحی قندهار و غزنین و قسمتی از هندوستان بود.

سپاهیان او در خراسان از سلاجقه شکست خوردند و مودود در سال ۴۴۱ در گذشت.

از این پس سلطنت غزنویان در ایران منقرض گشت و حدود متصرفات ایشان بغزنین و هندوستان منحصر گردید.

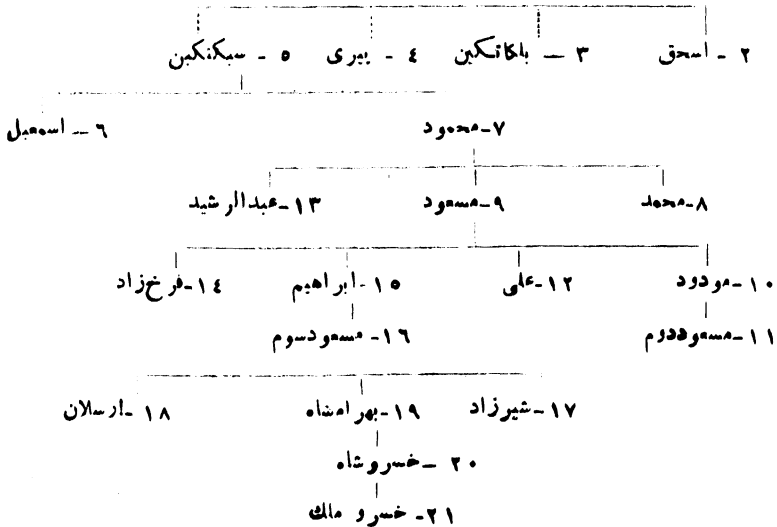
یکی از مشهورترین سلاطین غزنوی بهرامشاه است که بکمک سلطان سنجر سلجوقی برادر خود ارسالشاه را از سلطنت خلع نمود (۵۱۲) و چندین بار به هندوستان لشکر کشید. ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی کتاب کلیله و دمنه را بنام او از عربی به فارسی ترجمه کرده و بسیاری از شعرای بزرگ مانند سنائی و سید حسن غزنوی وی را مدح گفته و سنائی کتاب حدیقه را بنام بهرامشاه ساخته است.

در سال ۵۵۵ یعنی زمان سلطنت خسرو ملک بیست و یکمین پادشاه غزنوی، سرزمین افغانستان بتصرف سلاطین غورد درآمد و پایتخت غزنویان بلاهور انتقال یافت، کمی بعد غزنویان هندوستان هم در ۵۸۲ منقرض شدند.

### شجره نسب دودمان غزنوی

(خطوط نقطه چین علامت قطع رابطه پدر و فرزندی است)

۱ - البنگین



## آل بویه

بعضی از مورخین نسب آل بویه را بیهرام گور رسانیده و برخی دیگر ایشانرا از نسل یزدگرد بن شهریار دانسته ، گویند در اوایل ظهور اسلام نیاکان این دودمان از دست اعراب گریخته ، بگیلان رفتند و در پناه جبال صعب العبور البرز سکنی گزیدند .

ابو شجاع بویه مردی متوسط الحال بود و نخست باسه پسر خود علی - حسن و احمد بخدمت یکی از سرداران گیلان بنام ماکان بن کاکی در آمد و چون ماکان از مرداوید ( مؤسس سلسله آل زیار ) شکست یافت ، فرزندان بویه هم در سلك ملتزمین مرداوید قرار گرفتند ( ۳۱۵ ) مرداوید پسر از تسخیر همدان ، حکومت کرج ( شهری بوده است میان اصفهان و همدان ) را بعلی بن بویه واگذاشت .

در این هنگام مظفر بن یاقوت که از جانب مقتدر خلیفه عباسی حاکم اصفهان بود بجنگ پسران بویه آمد ، لیکن بسختی شکست یافته ، نزد پدر خود بشیراز گریخت و علی اصفهان را متصرف گردید .

یاقوت حاکم فارس برای جبران شکست پسر و استرداد اصفهان به جنگ پسران بویه شتافت اما اونیز مغلوب شد و شیراز باتمام خزائن یاقوت بتصرف علی در آمد .

مرداوید که از فتوحات علی بیمناک شده بود بقصد برانداختن وی عازم شیراز شد و در اصفهان بدست غلامان خود بقتل رسید ( ۳۲۳ )

همینکه خاطر علی از جانب مرداوید فراغت یافت ، برادر خود حسن را بتسخیر نواحی عراق و برادر کوچکتر احمد را بطرف کرمان فرستاد

در این اوقات یاقوت که بیغداد رفته بود بابرخی از سرداران خلیفه عازم فارس شد و پس از سه ماه محاربه در محل فیروزان شکست خورده بیغداد گریخت .

علی سفرائی بخدمت خلیفه فرستاده ، متعهد شد که سالی ۳۰۰ هزار دینار بعنوان مالیات فارس و عراق بپردازد و خلیفه که از نیرومندی وی بخوبی آگاه شده بود صلاح خود را در مبارزه ندانسته ، از در صلح در آمد و خلعت و فرمان سلطنت برای او ارسال داشت .

از این تاریخ علی بلقب عمادالدوله — حسن رکن الدوله و احمد معز الدوله — سر افراز گشتند ، حسن در سال ۳۲۹ تا طبرستان پیش رفت و احمد در ۳۲۶ بعد از تسخیر کرمان بخوزستان تاخته ، آن ناحیه را مسخر ساخت .

عماد الدوله در سال ۳۳۸ در گذشت و پیش از مرگ خود عضد الدوله پسر رکن الدوله را بشیراز خواسته بر تخت سلطنت نشاند و برادران را باطاعت از وی توصیه نمود ، زیرا مهمترین سبب پیش رفت آل بویه یگانگی و اتحاد ایشان بود .

عمادالدوله در مدت شانزده سال سلطنت ، بارعایا بکمال ملاحظت رفتار کرد و ابنیه بسیار در شیراز پایتخت خود بنا نهاد .

اگرچه بعد از عمادالدوله ریاست آل بویه بعضد الدوله رسید ، لیکن چون در همان ایام پدرش رکن الدوله بر اصفهان و عراق تسلط داشت و غالباً با پادشاهان سامانی و سلاطین آل زیار در زدو خورد بود . معز الدوله نیز بر اهواز و خوزستان و بغداد فرمانروائی میکرد ، ناچار مختصری بشرح احوال این دو پادشاه اشاره نموده ، سپس بذکر سلطنت عضد الدوله می پردازیم .

**رکن الدوله** - پس از مرگ عمادالدوله، رکن الدوله بفارس آمد و مدتی در آنجا توقف نموده، باصفهان بازگشت.

چون متصرفات رکن الدوله از شمال بقلمروآل زیار و از مشرق بممالک سامانی نزدیک شد، ناگزیر محارباتی میان او و وشمگیر روی داد و چنانکه در تاریخ سامانیان اشاره کردیم وشمگیر برای دفع رکن الدوله از سلاطین سامانی یاری خواست نیروی سامانی دوبار روی را محاصره نموده، پس از مدتی کارزار کار بمصالحه گذشت و رکن الدوله خراجی برعهده گرفت.

در زمان رکن الدوله عضدالدوله بخیال افتاد که بغداد را از پسر عم خود عزالدوله بختیار بگیرد، رکن الدوله از شنیدن این خبر غضبناک گشت و عضدالدوله قدم اعتذار پیش نهاده، در اصفهان بخدمت پدر آمد و رکن الدوله ویرا بخشوده ممالک خود را بطریق ذیل تقسیم کرد:

فارس و کرمان و بغداد و احوال را بعضدالدوله داد، همدان و روی و طبرستان را بفخرالدوله سپرد، اصفهان و نواحی اطراف آنرا بمؤیدالدوله وا گذاشت و دو فرزند دیگر را باطاعت عضدالدوله توصیه نموده، آنانرا سوگند داد که هیچگاه از او امر او سر پیچی نکنند و خود در ۳۶۶ بدرای دیگر شتافت رکن الدوله پادشاهی پاکتینت و دانش پرور بود و در احترام سادات و علما فروگذار نمی نمود، وزارت او را ابن عمید که یکی از بزرگترین دانشمندان ایران است برعهده داشت.

**جانشینان رکن الدوله** - بعد از مرگ رکن الدوله برخلاف وصیت او میان فرزندان خلاف افتاد و فخرالدوله با دو برادر دیگر بنای مخالفت نهاد، ولی مؤیدالدوله بکمک عضدالدوله بروی ظفریافت و با اینکه فخرالدوله از وشمگیر زیاری و سلاطین، سامانی یاری طلبید، کاری از پیش نبرده پناه سامانیان رفت.

همینکه مؤیدالدوله وفات یافت، بزرگان کشور بصوابدیدوزیر دانشمندی صاحب بن عباد، فخرالدوله را بسلطنت خواندند و او در ۳۷۳ بری آمده بر سر بر پادشاهی جلوس نمود و شغل وزارت را بصاحب بن عباد وا گذاشت صاحب یکی از بزرگترین دانشمندان ایران و نسبت بزبان و آداب عربی تعصب فوق العاده داشت، محضراً و مجمع علما و شعرا بود و ابواسحق صابی صاحب کتاب التاجی در تاریخ آل بویه از معاشین و مجالسین وی بشمار میرفت.

بعد از فخرالدوله چون فرزندش مجدالدوله طفل بود، زوجه اش سیده خاتون زمام امور کشور را در دست گرفت، مجدالدوله همینکه بسن رشد رسید بامادر بنای خشونت گذاشت، لیکن سیده بکمک یکی از امرای کرد دوباره وی را مسخر ساخته مجدالدوله را باطاعت خود در آورد.

بعد از فوت سیده (ظاهراً مقبره مشهور بسید ملک خاتون نزدیک تهران مزار این ملکه بزرگوار است) که زنی باهوش و تدبیر بود، وی بتصرف محمود غزنوی در آمد (۴۲۰) و بزرگان و طبهرستان بدست قابوس و شمگیر افتاد.

**معزالدوله** - معزالدوله نخست بفرمان برادر بزرگتر (عماد - الدوله) که مانرا مسخر ساخت، سپس اهواز و خوزستان را گرفته، در سال ۳۳۵ بیغداد تاخت و در ظاهر بامستکفی خلیفه باحترام رفتار نموده از جانب وی منصب امیر الامرائی یافت.

کمی بعد مستکفی را مخلوع و محبوس و المطیع بالله را بجای او منصوب کرد، از این پس خلفای بنی عباس آلت دست سلاطین ایران شدند و معز الدوله امرای یاغی را مطیع ساخته، از سال ۳۵۲ اقامه

مراسم عاشورا را معمول نمود و در ۳۵۷ وفات یافته ، پسرش عزالدوله بختیار بجای وی نشست .

در زمان عزالدوله غلامان ترك خلیفه سر بشورش برداشتند و عز - الدوله چوی نتوانست آنانرا مطیع سازد از عضدالدوله یاری خواست ، عضد - الدوله شخصاً عازم تسخیر عراق عرب شد و ترکان را بسختی درهم شکسته ، بغداد را متصرف گشت ، خلیفه از بغداد فرار کرد ، لیکن عضد الدوله ویرا باز گردانده ، برمسند خلافت نشاند .

پس از آن ، عزالدوله وبستگانش را بزندان انداخت و این کار موجب خشم رکن الدوله گردیده ، عضدالدوله را وادار کرد ، که برای استرضای خاطر پدر دو باره بغداد را بعزالدوله وا گذارد .

بعد از مرگ رکن الدوله ، عضد الدوله بار دیگر ببغداد تاخت و نیروی عز الدوله را در خوزستان مغلوب ساخته ، خود او را دستگیر و مقتول نمود و بغداد و عراق ضمیمه متصرفات عضدالدوله گردید ( ۳۶۷ )

**عضدالدوله** - ابو شجاع فنا خسر و ملقب بعضدالدوله ، بزرگترین سلاطین آل بویه است و در زمان او دولت این سلسله باوج شوکت و عظمت رسید .

عضدالدوله گذشته از رشادت و شجاعت در مملکت داری نیز بی نظیر بوده و ابنیه بسیار بنا نهاده ، که از همه مهمتر بقعه حضرت علی در نجف ، بیمارستان عضدی و سوق الامیر در بغداد و بند امیر روی رودخانه کر نزدیک شیراز است .

این پادشاه در فنون ادب نیز کمال مهارت را داشته و اشعار عربی

که بوی نسبت میدهند در نهایت فصاحت و بلاغت است ، بسیاری از دانشمندان زمان در دربار او میزیستند و برای آنکه فلاسفه بی دغدغه خاطر بمباحث علمی بپردازند ، در قصر خود بنائی بنام بیت الحکمه بنا نهاد و همه گونه وسائل آسایش ایشانرا فراهم ساخت .

متنبی شاعر معروف عرب از مداحان او بوده و طبیب مشهور علی بن عباس مجوسی کتاب کامل الصناعه را در طب بنام وی تصنیف نموده ، هم چنین بسیاری از حکما و علما کتب زیادی در علوم و فنون مختلفه با اسم عضالدوله نوشته اند .

عضالدوله در سال ۳۷۲ بمرض صرع در گذشت و نعش وی را در نجف بخاک سپردند .

بعد از او میان پسرانش (بهاءالدوله - شرفالدوله و مصمصالدوله) خلاف افتاد ، عاقبت بهاءالدوله بر دو برادر دیگر غالب شد و در ۳۸۱ الطایع بالله را از خلافت خلع نموده ، القادر را بجای وی نشانید . همینکه بهاءالدوله در ۴۰۳ وفات یافت ، میان چهار فرزندش نزاع در گرفت و یکی از ایشان بنام جلال الدوله خود را شاهنشاه خواند **انقراض آل بویه** - چنانکه در آغاز تاریخ آل بویه دیدیم ، بزرگترین سبب ترقی و پیشرفت این سلسله در ابتدای امر اتحاد و صمیمیت بود ، و چون در آخر کار اتفاق و یگانگی میان ایشان بنفاق و جنگ خانگی مبدل شد سلسله مزبور نتوانست در برابر ترکان غزنوی و سلجوقی مقاومت کند ، در سال ۴۲۰ محمود غزنوی ری را گرفت و در ۴۳۹ سلاجقه بر کرمان استیلا یافتند ، خوزستان و فارس هم بتدریج مطیع آنان گردید و طغرل در ۴۴۶ بغداد را مسخر ساخته ، آخرین امیرالامرای آل بویه موسوم

بالمملك الرحيم در زندان وی جان سپرد ( ۴۵۰ )

شهریاران آل بویه نخستین پادشاهان ایرانی هستند که بترویج مذهب شیعه و تجدید رسوم و آداب ایرانی خدمات شایان انجام داده و برای اولین بار رسماً بعزل و نصب خلفا اقدام کرده اند .

شجرهٔ نسب آل بویه

بویه



« پایان بخش دوم »

تهران امرداد ماه ۱۳۱۶

جواد مجزاده صبا

# غلطنامه

از خوانندگان گرامی خواهشمند است که پیش از مطالعه کتاب اغلاط

ذیل را تصحیح فرمایند.

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۳	آخر	بیشروی	بیشروی	۱۲۹	۱۷	عظمت	عظمت و
۱۴	۲۱	ارشیدش	ارشیدس	۱۳۴	۶	ابرہہ را	ابرہہ
۲۰	۱۴	راغینا	واغینا	»	۱۰	یزن	یزن
۲۲	۶	یس	سپس	»	۱۳ و ۱۶	بوهرز	بوهرز و هرز
»	»	مهاجرین	مهاجمین	۱۳۶	۱۷	ژوستی نین	ژوستن
۳۲	۱۸	۱۴۵	۱۶۵	۱۴۶	۴	دردر	در
۳۳	۲	بیرحمی	بیرحم	۱۴۷	۱۶	سفرای	سفرای
۳۵	۶	چهارم	یونجم	۱۶۴	۴	مهرگان	مهرگان و مهرگان
۵۷	۴	و بزرگان	بزرگان	۱۶۷	۶	سزار	سزانه
۵۷	۹	ارتش	مقوالی ارتش	۱۸۱	۱۶	کتابهای	کتابهای
»	۱۸	اخسک	اخسک	۱۸۶	۲	مشهور	مشهور
۵۸	۳	یکی	بیکی	۱۸۸	۱۹	مردمان	مردان
»	۴	آباد آن	آبادان	۱۹۴	۱۸	سرانجام	وسرانجام
»	۸	یس از	ویس از	۱۹۷	آخر	وخیلی	وضع
۶۱	۱۷	خوبشان	خوبشاوندان	۲۰۶	۲	باموال	باموال
۶۳	۳	ببرد	برد	۲۱۱	۱۸	چیزهایی	چیزها
»	۸	کراسوس	کراسوس	۲۱۴	۷	قوی	قوس
۸۹	۱۶	صعاوک	سروک	۲۱۵	۷	اوریس	ادریسی
۱۰۲	۱۲	کشیده	کشانیده	»	۱۹	ابوبکرین	ابوبکر
۱۲۴	۶	چون برای	برای	۲۱۶	۵	کرد	کرده
۱۲۷	۱۶	موقه	موقه	۲۲۵	۶۱	بسر اسر	بسر اسر
۱۲۸	۱۷	طرفدار	طرفداری				









